

چه نباید کرد؟

نقدی بر گذشته و رهنمودی برای آینده

گروه اتحاد کمونیستی

توضیح: گروه اتحاد کمونیستی این کتاب را در بهمن‌ماه ۱۳۵۶ در خارج منتشر کرد. هواداران سازمان در خارج از کشور با استفاده از چاپ بعدی آن در سال ۱۳۵۸ به نام سازمان وحدت کمونیستی در ایران آن را تکثیر کرده‌اند و مطالبی توضیحی در معرفی سازمان وحدت کمونیستی به آن افزوده‌اند. نظر به این‌که تمامی آن مطالب اکنون در وب‌گاه آرشیو اسناد سازمان وحدت کمونیستی در دسترس است، از تکرار آن‌ها در این نسخه‌ی تایپ‌شده صرف‌نظر شد.

مقدمه

در دفتر «نکاتی درباره‌ی پروسه‌ی تجانس» و نیز در مقدمه‌ی «مشکلات و مسائل جنبش»، ضمن انتقاداتی به گذشته‌ی خود یادآور شدیم که پروسه‌ی بحث و انتقاد از مشی و روابط گذشته در میان ما جریان دارد. هم‌چنین اعلام داشتیم که با قطع پروسه‌ی تجانس سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه ما، ضروری بود که پیوند دیگری که با جبهه‌ی ملی ایران داشتیم و بیش از ضرورت مشخص خود دوام یافته بود، قطع گردد. بدین منظور در جلسه‌ی وسیعی که از اعضا و هواداران سازمان‌های جبهه‌ی ملی خارج از کشور (بخش اروپا) با شرکت نمایندگانی از سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور (بخش‌های خاورمیانه و آمریکا) در پائیز ۱۹۷۷ تشکیل شد، نظرات خود را پیرامون مسائل گذشته بیان داشتیم و خروج خود را از سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران اعلام نمودیم. در این جلسه هم‌چنین اعلام شد که هیچ یک از اعضای سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه مایل به ادامه‌ی فعالیت در جبهه‌ی ملی نیستند. هم‌چنین اعضای هیئت اجراییه‌ی آمریکا ضمن اعلام این مسئله که حاضر به ادامه‌ی فعالیت در جبهه‌ی ملی نیستند اظهار داشتند که طی چند سال گذشته هیچ نوع فعالیت جبهه‌ای در سطح مسئولین و یا اعضای عادی در آمریکا وجود نداشته است و اعضای گذشته یا محمل‌های دیگری برای ادامه‌ی مبارزه یافته‌اند و یا اساساً فعالیت سیاسی ندارند.

در جلسه‌ای که یک‌ماه‌ونیم بعد به‌منظور تصمیم‌گیری نهائی و جمع‌بندی نظرات مختلف مجدداً تشکیل شد، نظراتی (و منجمله رساله‌ی حاضر) که قبلاً نوشته شده بودند، قرائت شدند. جبهه‌ی ملی خاورمیانه انحلال رسمی خود را به مجمع اعلام کرد. هیچ نماینده‌ای از آمریکا اساساً در جلسه شرکت نکرد و از اروپا فقط دو عضو و یک فرد سمپات تمایل خود را به ادامه‌ی کار جبهه‌ای - آن‌هم در صورتی که دیگری برای فعالیت وجود داشته باشند - اعلام داشتند. از آن‌جا که فرد دیگری مایل به ادامه‌ی کار جبهه‌ای نبود، فعالیت سازمان‌های جبهه‌ی ملی در خارج از کشور در همین‌جا خاتمه یافت.

بدین ترتیب نظری که در این رساله قبلاً مورد بحث قرار گرفته بود - فقدان رسالت کار جبهه‌ای، عدم اعتقاد فعالین جبهه‌ی ملی به ادامه‌ی کار جبهه‌ای - نه‌تنها تأیید خود را در واقعیت یافت، بلکه هنگامی که روشن شد علاوه بر فعالین، حتی اعضای ساده و سمپات‌ها نیز مایل به ادامه کار نیستند، این امر مسلم گشت که در این دوران، بی‌ثمری کوشش برای ادامه‌ی گذشته‌ها در آینده، برای همه واضح شده است. البته این وضوح برای همه به‌یک صورت حاصل نشده است. افراد مختلف، از زوایای مختلف، از نقطه‌حرکت‌های مختلف به‌این نتیجه رسیده‌اند. دلائل و استدلال‌ات متفاوت، و حتی در مواردی متناقض‌اند. ولی همه به‌هرحال به‌این نقطه‌نظر می‌رسند که فعالیت جبهه‌ی ملی امری نیست که جواب‌گوی نیازهای مبارزاتی امروز باشد. این حقیقت که تنها دو عضو و یک سمپات تمایل مشروط به ادامه‌ی کار نشان دادند میزان شیوع این احساس و درک را بهتر از هر ابرازی نشان داد.

شاید بهتر بود که در مقدمه و یا در کنار این نقد، بررسی جامعی از همه‌ی جنبه‌های فعالیت جبهه‌ی ملی در خارج از کشور به‌عمل می‌آمد و نکات مثبت آن و کوشش‌های پی‌گیری که فعالین و اعضای آن طی

سال‌های طولانی - ۱۶ سال - انجام داده‌اند، شمرده می‌شد. اما یک نکته را می‌توان گفت که تکیه بر نواقص و معایب نباید به منزله‌ی ندیدن محاسن و دستاوردها تلقی گردد. ما واقف هستیم که ممکن است عده‌ای در خارج چنین کنند و برای ابراز عداوت با سابقه خود نسبت به جبهه‌ی ملی، از محتویات این نوشته و نوشته‌های دیگر نکاتی را جستجو نمایند. ما واقف هستیم که نه‌تنها مخالفین باسابقه‌ی جبهه‌ی ملی در اپوزیسیون ایران، بلکه حتی رژیم منفور پهلوی نیز ممکن است از این نکات سوءاستفاده کند. اما در این‌جا نیز مانند سایر موارد با این انتخاب روبرو می‌شویم که یا باید از ترس سوءاستفاده‌ی بدخواهان دم فروبندیم و تجارب خود را منتقل نکنیم، و یا این‌که معتقد باشیم که ابراز این مسائل، علی‌رغم امکان سوءاستفاده، در نهایت به نفع اپوزیسیون ایران خواهد بود. امکان برد تاکتیکی دشمن نباید ما را از به‌وجود آوردن زمینه برای برد استراتژیک اپوزیسیون باز دارد. ممکن است عده‌ای تصور کنند که بدین‌وسیله ما مهمات به‌دست مخالفین خود می‌دهیم تا با آن به ما حمله کنند. در کوتاه مدت ممکن است چنین باشد. اما قویاً معتقدیم که این انتقاد و انتقادازخود با کاشتن بذره‌ای برخورد منقدانه در اذهان کسانی که به امر انقلاب به‌صورت جدی برخورد می‌کنند - و کم نیستند این افراد - کمک خواهد کرد. انتقادات ما بنابراین به‌منظور ابراز شهادت نیست. هدف سیاسی مهم‌تری را در نظر دارد. اگر ما بتوانیم بدین‌وسیله کمکی به رشد اندیشه‌ی نقادانه - که خود کمبود فراوان در آن داشتیم و از راه تجربه‌ی سخت به‌آن نزدیک شدیم - بنمائیم، اگر ما بتوانیم کمکی به پیدایش و رشد این احساس کنیم که هیچ‌گاه نباید در گذشته زیست بلکه باید مسائل و تکالیف حال و آینده را شناخت و بر مبنای آن عمل کرد، در آن‌صورت سوءاستفاده‌های این‌وآن مغرض و آن‌یالین بدخواه را به عکس خود مبدل کرده‌ایم. در آن‌صورت حملات سوءاستفاده کنندگان را پایه‌ای برای رشد تفکر منقدانه ساخته‌ایم.

ارتباطات ما با سازمان‌های داخل، و انتقاداتی که نسبت به این سازمان‌ها ابراز داشته‌ایم، این وظیفه را برای ما دوچندان می‌کند که به خود و عیوب خود نیز برخورد کنیم. اجتناب از انجام این وظیفه برخوردی غیراصولی خواهد بود.

نوشته‌ی حاضر ابتدا از طرف افرادی از گروه ما تهیه شد و به نظر و تصحیح سایر رفقای گروه رسید. پس از آن در اختیار عده‌ای از رفقای خارج از گروه قرار گرفت و از طرف آن‌ها تصحیح و تأیید شد. سپس در آخرین مجمع جبهه‌ی ملی (که ذکر آن رفت) قرائت گشت. در جلسه سئوالاتی پیرامون پاره‌ای از نکات آن مطرح شد که احتیاج به توضیحات اضافی را نشان می‌داد. پس از آن مجدداً با عده‌ای از هواداران و اعضای سابق جبهه‌ی ملی در میان گذاشته شد و تعدیلاتی در آن داده شد. بنابراین، نوشته‌ی حاضر بیان نقطه نظرات گروه ما و عده‌ای دیگر از اعضا و فعالین و هواداران سابق جبهه‌ی ملی در خارج از کشور است.

ترجیح می‌دادیم که به‌عنوان یک اقدام مثبت و آموزنده، برای اولین بار در اپوزیسیون ایران، تمام نقطه‌نظرهای مختلف در زمینه‌ی بررسی مسائل گذشته جبهه‌ی ملی و مناسبات آن با گروه در یک مجموعه‌ی واحد منتشر شود. این کار علاوه بر آن‌که می‌توانست نشانه‌ی بلوغ سیاسی افرادی باشد که تا چندی پیش در یک سازمان فعالیت می‌کردند، مانع از تکرار سرنوشت عبرت‌انگیز سازمان‌هائی می‌شد که پس از انحلال یا انشعاب، با برخورد غیرمسئول به تشّت و دوری بیشتر دامن زده‌اند. این کار علاوه بر آن امکان سوءاستفاده‌ی رژیم در پخش شب‌نامه‌ها و اتهام‌نامه‌ها را که معمولاً در چنین شرایطی به‌جود می‌آید، از بین

می‌برد. این کار به دلائل مختلف انجام نگرفت ولی ترتیبی اتخاذ شد که بدان وسیله نوشته‌های مغرضانه و مشکوک مشخص شوند و امکان سوءاستفاده رژیم و افراد غیرمسئول محدود گردد.

از آن جا که جبهه‌ی ملی چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور در زمان حیات خود نتوانست تحلیل جامعی از فعالیت، تاریخچه، دستاوردها و شکست‌های خود ارائه دهد، و از آن جا که چنین جمع‌بندی را بسیار ضروری و آموزنده می‌دانیم، همه‌ی رفقائی را که به‌نحوی از انحاء در فعالیت‌های گذشته شرکت داشته‌اند ترغیب می‌کنیم که در تدوین این بخش از تاریخ نهضت ملی ایران همت کنند. ما به‌سهم خود در این زمینه کوشش خواهیم نمود.

گروه اتحاد کمونیستی

نقدی بر گذشته

تشکیل سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در اروپا و آمریکا، از همان اوائل کار در سال ۱۹۶۱ تضادهایی را در بطن خود داشت. برخی از این تضادها، ادامه‌ی تضادهای موجود در ایران بوده و برخی مولود فعالیت در محیط خارج از کشور بودند. توضیح آن‌که تشکیل این سازمان‌ها در خارج از کشور، که اساساً ملهم از تجدید فعالیت جبهه‌ی ملی در ایران بود، به‌علت شرایط جدید صرفاً به‌صورت تشدید مبارزه‌ی عناصر با سابقه‌ی جبهه در نیامده بلکه دربرگیرنده‌ی نیروهای دیگری نیز شد. وجود افراد باسابقه در کنار این نیروهای جدید، که برخی در گذشته در کادر احزابی غیر از جبهه‌ی ملی فعالیت می‌کردند و برخی اساساً سابقه‌ی فعالیت سیاسی نداشتند، اعضای جبهه‌ی ملی در خارج را از نظر قدمت فعالیت به سه بخش تقسیم کرد:

۱- افرادی با سابقه‌ی عضویت یا هواداری از جبهه‌ی ملی - این افراد منعکس‌کننده‌ی همان طیف وسیع دسته‌جات و گروه‌ها و احزاب مختلف درون جبهه‌ی ملی ایران بودند. بلوک‌بندی‌های گذشته در ایران که برخی بر مبنای ایدئولوژیک و برخی بر مبنای سیاسی استوار بود، در خارج نیز انعکاس یافته بود. حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم با گرایش اولترا ناسیونالیستی و نهضت آزادی با گرایش مذهبی، تقریباً در درون خود نوعی تجانس داشتند، حال آن‌که حزب ایران و حزب مردم ایران هریک ملغمه‌ای از گرایش‌های ایدئولوژیک بودند و بلوک‌بندی‌های آنان صرفاً بر مبنای ملاحظات سیاسی بود.^۱ علاوه بر این بلوک‌ها، بلوک جدیدی از افراد غیرحزبی وجود داشت که در خارج اکثریت اعضا را تشکیل می‌دادند. در کنار و خارج از این جریانات، اعضای جامعه‌ی سوسیالیست‌ها (طرفداران خلیل ملکی) در نوعی ارتباط با جبهه‌ی ملی قرار داشتند. پاره‌ای از این افراد (در آمریکا) عضو جبهه‌ی ملی بودند و عده‌ای در اروپا شکل و نشریه‌ی خاص خود (ماهنامه‌ی سوسیالیسم و انتشارات دیگر) را داشتند و بعد از مدتی در ارتباط با جریانات ایران می‌خواستند که به‌صورت یک شکل، عضو جبهه‌ی ملی شوند.

۲- وابستگان حزب توده - عناصری از حزب توده، در تعقیب تاکتیک حزب توده مبنی بر استفاده از فرصت تحرک تحت نام جبهه‌ی ملی - و مآلاً گرفتن کنترل بخش‌هایی از جبهه‌ی ملی - به درون تشکیلات

^۱ احزاب ملت ایران، ایران و مردم ایران در دوران مصدق فعالیت داشتند. نهضت آزادی به‌عنوان یک جمعیت، صرفاً در سال ۱۹۶۱ تشکیل شد گرچه عده‌ای از رهبران آن در زمان حکومت مصدق به‌صورت فردی با دکتر مصدق هم‌کاری داشتند. توضیح مختصری حول سه حزب دیگر ضروری است: الف - حزب ایران به رهبری الهیار صالح، مهندس زیرک زاده، حق شناس، شاپور بختیار، دکتر سنجابی این حزب مجموعه‌ای با رنگ‌آمیزی‌های مختلف گرایش‌های ناسیونالیستی بود ولی از آن‌جا که انسجام ایدئولوژیک و سازمانی نداشت جناح‌بندی‌های بی‌شمار در آن به‌وجود آمد و چندین انشعاب در آن واقع شد که معروف‌ترین آن انشعاب محمد نخشب (تهرانی) بود.

ب - حزب مردم ایران (به‌رهبری محمد نخشب). در انشعاب نخشب و دیگران از حزب ایران حدود نیمی از کادرها و اعضای حزب ایران از آن خارج شدند و حزب مردم ایران را به وجود آوردند. ایدئولوژی مورد ادعای حزب جدید - سوسیالیسم - با تکیه‌ی اساسی بر ضرورت اعتقاد به مذهب و حفظ مالکیت خصوصی، صرفاً رنگ‌آمیزی دیگری از همان ناسیونالیسم حزب ایران بود. غالب هواداران این حزب، کارمندان جزء و کسبه بودند.

ج - حزب ملت ایران (به رهبری داریوش فروهر) [در گذشته «حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم»] دارای گرایش اولتراناسیونالیستی، طرفدار ایران بزرگ بود. زد و خوردهای خیابانی اعضای آن با طرفداران حزب توده از حوادث روزمره‌ی قبل از کودتای ۲۸ مرداد بود.

(علاوه بر این حزب، گروه‌های دیگر شدیداً ناسیونالیستی نیز در این زد و خوردها شرکت داشتند. یکی از اعضای این گروه‌های ضربت که به‌خارج از کشور آمده بود مدتی روزنامه‌ی پیشوا را در اروپا منتشر می‌کرد و او نیز مدعی حمل پرچم جبهه‌ی ملی بود با این تفاوت که زد و خوردهای خیابانی را به داخل جبهه‌ی ملی نیز کشاند.)

جبهه‌ی ملی آمدند. چند نفر از این افراد در جبهه‌ی ملی ماندند و عده‌ای پس از قوام تشکیلات جبهه به‌علت مخالفت جبهه‌ای‌های سنتی یا کنار گذارده شدند و یا کنار رفتند.

۳ - عناصر جدید - این عناصر از نظر تعداد بزرگترین بخش را در خارج می‌ساختند. بعضی از اینان افراد صادقی بودند که صرفاً جدیداً سیاسی شده بودند ولی بخش بزرگی از کسانی تشکیل می‌شد که به‌علت ایجاد امکان قدرت‌یابی جبهه‌ی ملی در ایران، به‌حول این سازمان گرد آمده بودند و انگیزه‌ی مبارزاتی نداشتند. ترکیب ناهم‌گون فوق از همان ابتدا نطفه‌های تفرق و چنددستگی را دربر داشت. در ابتدا کشمکش شدید تقریباً بین همه‌ی اعضای جبهه‌ی ملی با پاره‌ای از کسانی بود که قبل از تشکیل سازمان‌های جبهه‌ی ملی در اروپا به اسم «رهبری جبهه‌ی ملی» در خارج فعالیت می‌کردند. خسرو قشقائی (با هم‌پائی سیف‌پور فاطمی) از جمله رهبران خودگمارده‌ای بودند که مدت‌ها باختر/امروز (دوره‌ی دوم) را با کمک چند نفر - منجمله اعضای از حزب توده - منتشر می‌کردند و برای خود حقوقی قائل بودند. تشکیل اولین کنگره‌ی جبهه‌ی ملی در اروپا عملاً نقطه‌ی پایانی برای این دعاوی بود. اینان سرانجام پس از مدتی کشمکش متفرق شدند.

در این دوران به‌جز باختر/امروز (دوره‌ی دوم) و پیشوا/ که ذکر آن رفت، چندین نشریه تک‌شماره‌ای دیگر به اسم جبهه‌ی ملی از طرف افراد مختلف منتشر شد ولی هیچ‌یک دوام نیاورد.

کشمکش بزرگ دوم انعکاسی مستقیم از تضادهای درون جبهه‌ی ملی ایران بود. تعدادی از احزاب از این امر که جناح غالب حزب ایران به اتفاق منفردین رهبری جبهه‌ی ملی را به‌طور کامل در دست داشت ناخرسند بودند و بر اصل تحزب یا فشاری می‌کردند. بی‌کفایتی رهبری سنتی و نامه‌های مصدق در ضرورت تحزب موجب تقویت این گرایش و تشکیل جبهه‌ی ملی سوم شد. در این‌جا ضروری است قدری مکث کرده و توضیحاتی پیرامون مسائلی که در مسیر جبهه‌ی ملی تعیین کننده شد بدهیم.

* * *

جبهه‌ی ملی در بدو تاسیس مجموعه‌ای بود بسیار ناهمگون. به‌جز ملیون، عناصر مرتجعی مانند عمیدی نوری‌ها خود را داخل جریانات کرده بودند تا از آن به نفع ارباب استفاده کنند. این نوع عناصر شناخته شده به‌زودی طرد شدند. طی یک سال اول حکومت مصدق به‌زودی معلوم شد که برخی دیگر از رهبران جبهه‌ی ملی یا از ابتدا مامور ارتجاع بوده‌اند و یا این‌که بعداً ارتجاع با استفاده از نقاط ضعف و جاه‌طلبی‌های آنان آن‌ها را به‌خدمت گرفته است. افراد بسیار معروف و سرشناسی مانند حائری‌زاده (همکار سابق مدرس)، حسین مکی (به‌اصطلاح «سرباز فداکار جبهه‌ی ملی»)، دکتر مظفر بقائی و زُهری (رهبران حزب زحمتکشان ملت ایران) به‌تدریج شروع به مخالفت با این یا آن برنامه‌ی دکتر مصدق کرده و بالاخره در مقابل او قد علم کردند. حمایت مردم از مصدق به‌قدری وسیع و حاد بود که این افراد که زمانی رکن‌های اساسی جبهه‌ی ملی بودند زودتر از آنچه تصور می‌رفت طرد شدند. آیت‌الله (سید ابوالقاسم) کاشانی که از رهبران اصلی جبهه‌ی ملی بود و سهم بزرگی در جلب حمایت اقشار و نیروهائی به جبهه‌ی ملی داشت نیز پس از چندی به‌همین سرنوشت دچار شد. طرد شدن سریع این افراد از طرف مردم، بیانی بود از حمایت و اعتماد کامل مردم نسبت به دکتر مصدق. حزبی مانند حزب زحمتکشان که در گذشته پس از حزب توده وسیع‌ترین و منضبط‌ترین حزب در

ایران بود، ظرف مدت کوتاهی به مجمعی از اوباشان تقلیل یافت. مصدق تنها رهبر نهضت ملی بود و این مقام مکرراً از طرف مردم تأیید شد.

در میان کسانی که در نیمه‌ی دوم حکومت مصدق با او بودند طیف وسیعی از گرایش‌های ناسیونالیستی وجود داشت. در انتهای چپ این طیف کسانی مانند دکتر فاطمی، دکتر شایگان و مهندس رضوی قرار داشتند. در نهایت دیگر افرادی مانند باقر کاظمی، الهیار صالح و دکتر سنجابی قرار داشتند. عده‌ای دیگر مانند دکتر صدیقی، مهندس بازرگان، زیرک زاده، مهندس حسینی، دکتر آذر در حد وسط قرار داشتند. (کسانی مانند دکتر بختیار و داریوش فروهر در آن زمان جزو رهبران اصلی نبودند).

هر چه مبارزه با ارتجاع و شاه دشوارتر می‌شد، رادیکالیسم در جبهه‌ی ملی بیشتر می‌شد، به‌طوری‌که در اواخر حکومت مصدق، رادیکال‌ها کاملاً مسلط بودند و دیگران به مشاغل رسمی و سفارت و نمایندگی گمارده شده بودند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد و زندانی شدن غالب رهبران، به زودی معلوم شد که فشار اصلی ارتجاع متوجه بخش رادیکال است. دکتر مصدق در حبس و تبعید دائمی به‌سر برد. دکتر فاطمی با خشونت زائدالوصفی اعدام شد. دکتر شایگان و مهندس رضوی پس از سه سال زندان ظاهراً آزاد شدند ولی حق هیچ‌گونه تماسی نداشتند و رژیم مشخص کرد که وجود آنها را تحمل نمی‌کند و پاپوش دوزی خواهد کرد. آنها به خارج آمدند. کریم‌پور شیرازی (که جزو رهبران نبود ولی از هواداران برجسته‌ی این گرایش بود) زنده زنده سوزانده شد.....

ورود فشار خاص به این بخش و متلاشی کردن آن هم‌زمان با حرکاتی بود که برای حفظ حداقل روابط بین پاره‌ای از رهبران و فعالین به وجود آمد. این دوران - دوران نهضت مقاومت - از آن جهت که شعله را زنده نگاه داشت و احساس و درک ضرورت و نیاز به ایجاد نوعی تشکل و سازماندهی را در عده‌ای به وجود آورد، درخور شناسائی است. به‌جز افراد ذکر شده، کسانی مانند میرمحمد صادقی و دوستان او و نیز حزب سوسیالیست دکتر خنجی در این دوران موثر بودند. در چنین احوالی بود که در سال ۱۳۳۹ امکان تحرک جدید برای جبهه به وجود آمد و جبهه‌ی ملی برای اولین بار کوشید که نوعی تشکیلات به وجود آورد.^۲

با تلاشی گرایش رادیکال، صرفاً دو گرایش در این زمان در جبهه‌ی ملی باقی مانده بود (در رهبری). الهیار صالح مشهورترین فرد بود و نوعی شیخوخیت داشت. همکاران او از جناح غالب حزب ایران به اعتبار این شهرت هنوز تشکیلات جبهه‌ی ملی به‌وجود نیامده به‌عنوان رهبران جبهه شناخته شدند. حزب آنها به‌عنوان حزب غالب و مسلط در آمده بود. تنها دو حزب دیگر در این زمان در جبهه‌ی ملی وجود داشت. حزب مردم ایران که در گذشته از همین حزب ایران انشعاب کرده بود و رهبر آن (نخشب) در خارج بود از یک جانب مورد غضب بود و از جانب دیگر افرادی را دربر نداشت که از لحاظ سابقه‌ی کار و شناسایی عمومی هم‌طراز رهبران باشند. حزب ملت ایران داریوش فروهر نیز از نظر پرستیژ رهبری - که در آن زمان عامل

^۲ در اواخر حکومت مصدق صحبت‌هایی پیرامون تشکیل حزب وطن (با فراکسیون وطن مجلس اشتباه نشود)، به‌عنوان حزبی که همه‌ی طرفداران مصدق را متشکل کند، وجود داشت ولی هیچ‌گاه به مرحله‌ی عمل در نیامد.

تعیین کننده بود - به هیچ وجه در مقابل رهبران حزب ایران نمی توانست قرار گیرد. بدین ترتیب رهبران جناح غالب حزب ایران و عناصر منفرد مانند دکتر صدیقی در راس کار قرار گرفتند.^۳

طرفداران دو حزب دیگر و دسته جات کوچک تر و احزابی که تقاضای عضویت کرده ولی پذیرفته نشده بودند و نیز جناح دیگر حزب ایران از این وضع به شدت ناراحت بودند و پیشنهاد می کردند که رهبری جبهه از نمایندگان احزاب مختلف تشکیل شود. در مقابل، رهبران حزب ایران و منفردین که خود حزبی نداشتند و نیز کسانی که احزاب موجود را اصیل ارزیابی نمی کردند، می خواستند که همه ی احزاب منحل شوند. حزب سوسیالیست به رهبری دکتر خنجی که حزب کوچکی بود خود را منحل اعلام کرد و وارد تشکیلات جبهه ی ملی شده بود، به علت داشتن کادرهای نسبتاً ورزیده، عملاً کنترل امور تعلیماتی و تشکیلاتی جبهه را به دست گرفت. این امر موجب تشدید تضادهای درونی شد. به وجود آمدن و تشدید چند تضاد دیگر ابعاد اختلافات و مناقشات را به جایی کشاند که در روند خود منجر به انحلال جبهه ی ملی (دوم) شد. مهندس بازرگان، مهندس سبحانی، آیت الله طالقانی و عده ای دیگر که سنتاً حزبی نبودند به علت اختلافات بینشی و سبک کارشان با دیگران، جمعیت نهضت آزادی را در سال ۱۹۶۱ به وجود آوردند و خواستند که تشکیلات آنها به عنوان یک حزب عضو جبهه ی ملی شود. جامعه ی سوسیالیست ها به رهبری خلیل ملکی نیز تقاضای عضویت به مثابه ی یک حزب را کرده بود. در سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ی ملی نیز اختلاف نظر بین کسانی که قائل به ضرورت وجود احزاب بودند و آنها که نبودند، تشدید یافت. دکتر مصدق معتقد بود که جبهه ی ملی باید صرفاً از احزاب و دسته جات و گروه ها تشکیل شود و هیئت اجراییه و شورای جبهه ی ملی باید انحصاراً از نمایندگان احزاب و دسته جات تشکیل گردد. مصدق که در زندان بود در ابتدا اعلام موضع در سطح علنی نمی کرد و نظرات خود را از طریق نامه های خصوصی به احزاب و افراد بیان می داشت. تشدید تضادهای درونی جبهه و برگزاری کنگره ی جبهه ی ملی در سال ۴۱ (۱۹۶۲) و انتخاب شورای مورد نظر غیرحزبی ها موجب رد و بدل شدن یک سلسله نامه شد که از جالب ترین و گویا ترین اسناد نهضت ملی ایران است. این نامه ها به لحاظ اهمیت تاریخی شان و نیز از این رو که پرتو روشنگری بر ماهیت جریاناتی که اخیراً تحت نام جبهه ی ملی در ایران به وجود آمده است می اندازد، در انتهای همین نوشته چاپ می شوند. در این اسناد مبارزه ی بی امان دکتر مصدق علیه رهبری جبهه ی ملی دوم را ملاحظه می کنیم. مصدق در این نامه ها اعلام می دارد که اینان «کوچک ترین قدمی در راه مصالح مملکت» بر نداشته اند، حتی زندانی شدن چند ماهه ی آنها در جهت کسب «محبوبیت» بوده است، به آنها پرخاش می کند که مانند دولت «وکیل تراشی» می کنند و با نفی پذیرفتن نمایندگان احزاب جا را برای باز نشستگانی که کاری از آنها بر نمی آید باز می کنند.

رهبران نیز البته ساکت نمی نشینند، سعی در فریب مصدق می کنند و گزارش های خلاف واقع می دهند. با کمال گستاخی حرف مصدق را که بر ضرورت تحزب (احزاب جبهه ی ملی) است تحریف کرده و وانمود می کنند که گویی مصدق نظر به شرکت حزب توده در جبهه ی ملی دارد. به او درس می دهند که

^۳ لازم به یادآوری است که نهضت آزادی هنوز تشکیل نشده و جامعه ی سوسیالیست ها نیز به عضویت جبهه در نیامده و حزب سوسیالیست خود را منحل نموده بود.

حزب توده خائن است. مصدق را تهدید می‌کنند که یا باید از نظرات خود دست بردارد و از آن‌ها دفاع کند و یا شاهد «شادمانی دستگاه حاکمه» باشد!^۴

اما دکتر مصدق بیدی نبود که از این باده‌ها بلرزد. کسی که در مقابل رزم‌ناو موریشس پایداری کرده بود، در مقابل تهدید و ارباب رهبران از «شادمانی دستگاه حاکمه» نیز می‌توانست مقاومت کند و کرد. سرانجام رهبران مجبور به استعفا شدند و اصل تحزب در جبهه‌ی ملی پذیرفته شد و جبهه‌ی ملی سوم براین اساس آغاز به کار کرد.

پیش از خاتمه این بحث لازم است به چند نکته اساسی اشاره رود. جبهه‌بندی درونی بر مبنای اصل تحزب، به‌هیچ وجه بدین معنی نیست که افراد درست‌کار و درست‌اندیش مدافع اصل تحزب بودند و مخالفین تحزب افرادی از قماش دیگر بودند. **مطلقاً چنین نیست.** در طرفین جریان افراد و عناصری با محرک‌ها و انگیزه‌های بسیار متفاوت قرار داشتند. مخالفت عده‌ای با احزاب نه بر مبنای دفاع از رهبری بلکه بر اساس مشاهده این واقعیت بود که احزاب موجود غالباً بی‌سروسامان بوده و تعیین‌کننده‌ی حرکت آنان در بسیاری موارد ملاحظات دسته‌بندی بود و از این‌رو با آن‌ها مخالفت می‌کردند. احزاب بیش از آن‌چه که پایه و مبنای ایدئولوژیک داشته باشند نوعی گروه‌بندی سیاسی بودند و اصرار پاره‌ای از آنها بر رسمیت‌یافتن نه دفاع از تحزب – که به‌خودی خود اصلی درست است – بلکه بر اساس خواست شراکت در رهبری و قدرت‌طلبی بود. نکته دیگر این‌که در درون حزب ایران نیز یک جناح حزبی (طرفدار تحزب) وجود داشت که مهندس زیرک‌زاده و شاپور بختیار از آن جمله بودند. این‌ها در اقلیت بودند. شاپور بختیار خود در ابتدا طرفدار دادن اختیارات تام به الهیار صالح بود ولی بعدها منصرف شد.

نکته‌ی دیگر این‌که طرف‌داران سابق و فعلی حزب توده نیز با آن‌که مسئله‌ی عضویت خود حزب توده مطرح نبود، از حزبی‌ها دفاع می‌کردند. البته این کادرها در آن زمان با وجود فعال‌بودن در جبهه به علت فقدان سابقه‌ی کار جبهه‌ای در موضعی جانبی قرار داشتند. از این جمله بودند فعالینی مانند بیژن جزنی و حسن ضیاء ظریفی که از حزب توده بریده بودند.

به‌هرحال، این کشمکش‌های شدید مانع از انجام کارها می‌شد. رهبری جبهه‌ی ملی مدتی کوشید تا با ایجاد تمرکز قدرت بیشتر بر این کشمکش‌ها فائق شود. قرار شد الهیار صالح مسئول هیئت اجرایی شود، سایر اعضاء هیئت اجرایی را خود انتخاب کند و اختیارات کامل بگیرد. این کار انجام شد ولی گرهی را نگشود تا آن‌جا که همان‌طور که گفته شد با دخالت دکتر مصدق رهبری جبهه‌ی ملی استعفا داد و اساس جبهه‌ی ملی سوم پایه‌ریزی شد. اما تضادهای، سردرگمی، انفعال و بی‌برنامگی بیشتر از آن بود که جریان امور تصحیح شود. جبهه‌ی ملی در مقابل ارتجاع با برنامه، بی‌برنامه و بی‌مشی، در حال انتظار به‌سر می‌برد و هیئت اجرایی و شورا که در گذشته رسماً سیاست «صبر و انتظار» را عنوان کرده بودند، با استعفای خود جریان قوام‌یافته‌ای برای ادامه‌ی کار باقی نگذاشته بودند. احزاب جدید نیز، جمعیت نهضت آزادی و جامعه‌ی سوسیالیست‌ها،^۵

^۴ این استدلال چندی‌آور را پیروان امروزی این رهبران نیز عیناً به‌کار می‌گیرند و اظهار می‌دارند که عدم دفاع از این رهبران به‌منزله‌ی تأیید خفیان رژیم است!! البته جای شگفتی نیست. هنگامی که افرادی با مصدق چنین روبرو می‌شوند همین آموزش را به پیروان خود منتقل می‌کنند. منتها این بار نیز مانند همیشه در سطحی مبتذل‌تر و حقیرتر. «یا دفاع از ما و یا دفاع از رژیم». بدون تردید نه شما و نه رژیم. این جواب مصدق بود.

^۵ پس از انشعاب خلیل ملکی و خنجی از حزب توده (۱۳۲۶)، آن‌ها وارد ائتلاف‌های مختلفی شدند. «نیروی سوم» یکی از این سازمان‌های ائتلافی بود. پس از ۲۸ مرداد خلیل ملکی و دکتر خنجی از هم جدا شدند. خنجی حزب سوسیالیست را تشکیل داد و وارد نهضت مقاومت شد. هم این حزب و هم

مشکل جدیدی را در این شرایط نتوانستند حل کنند و برنامه‌ی مشخصی در مقابل ارتجاع که با ابزار انقلاب سفید به پیش آمده بود ارائه دهند. جبهه‌ی ملی سوم از حد تشکیل روی کاغذ و صدور یکی دو اعلامیه فراتر نرفت و کوشش برای سازمان‌دهی جبهه‌ی ملی به نتیجه نرسید تا حدی که اقبال مردم نیز کم کم به سردی گرائید و به‌سوی قطب دیگری از مبارزه‌ی ملی و مذهبی - آیت‌الله خمینی - که عضو هیچ تشکیلاتی نبود متوجه شد.



انعکاس تضادهای فوق در خارج از کشور تحت این شرایط انجام گرفت که غیرحزبی‌ها در خارج در اکثریت قرار داشتند. طرفداران احزاب مردم ایران، ملت ایران، نهضت آزادی و جامعه‌ی سوسیالیست‌ها در یک جانب و غیرحزبی‌ها و جناح غالب حزب ایران در جانب دیگر قرار گرفتند. کشمکش در اروپا و آمریکا به دو شکل مختلف بروز کرد. در اروپا به‌صورت اخراج چند صد نفری، در آمریکا به‌صورت انشعاب و تشکیل دو سازمان (جبهه‌ی ملی در آمریکا و جبهه‌ی ملی در تبعید) که گرایش‌های ایدئولوژیک متفاوت نیز داشتند. در اروپا حزبی‌ها مدتی کنترل کار جبهه را در دست گرفتند. در آمریکا به‌علت جو متفاوت و نیز نقش دکتر شایگان، امر بدین صورت واقع نشد.

توضیح بسیار مختصری در مورد مسائل جبهه‌ی ملی در این دوران ضروری است. این توضیح هم از جهت روشن شدن زمینه‌ی بحث و انتقاد لازم است و هم از این جهت که اکثریت قریب به اتفاق اعضای جبهه در سال‌های اخیر، در آن دوران عضو جبهه‌ی ملی نبوده و از مآوقع اطلاع ندارند و به‌سهولت می‌توانند مورد مانیپولاسیون واقع شوند، کما این‌که هنگامی که مسئله‌ی تصفیه‌ی چند صد نفری گذشته در آخرین مجمع جبهه مطرح شد و یکی از رفقای که خود در جریان تصفیه‌ها نبوده در این مورد استفسار کرد، یکی از عاملین اصلی این اخراج‌ها در ابتدا کوشید که قضیه را به‌کلی منکر شود و سپس هنگامی که با ارائه‌ی توضیح‌ها انکار بیشتر را ممکن ندید، اظهار داشت که «این‌ها قانونی بوده است.» به هر حال هم از جهت روشن شدن تضادهای ماهوی جبهه‌ی ملی و هم «کارآیی قانون» ضروری است که توضیحاتی داده شود.

هنگامی که جدال‌های ایران در مورد تحزب به خارج کشیده شد، به‌تدریج تغییراتی در محور اصلی تضاد - تحزب - به‌وجود آمد. کسانی که طرفدار تحزب بودند یا وابسته به احزاب اولتراناسیونالیست و یا مذهبی بودند (جامعه‌ی سوسیالیست‌ها هنوز عضو نبود) در جمع از نظر ایدئولوژیک در راست غیرحزبی‌ها قرار می‌گرفتند. جناح‌بندی‌ها و دسته‌بندی‌ها آنقدر ادامه یافت تا بالاخره دو جناح مشخص، جناح محافظه‌کار و سنتی و جناح مترقی‌تر چپ در مقابل هم قرار گرفتند. قریب دو سال بحران سیاسی و تشکیلاتی سازمان‌های جبهه‌ی ملی در اروپا را مختل ساخته بود. هیئت اجرائیه و شورای‌عالی از انجام کارهای روزمره عاجز شده بودند. هر کمیته‌ی شهری مستقلاً با سایر کمیته‌ها تماس برقرار می‌کرد تا موافقت سایرین را برای تشکیل کنفرانس و کنگره‌ی فوق‌العاده (که هیئت اجرائیه در برگزاری آن مسامحه می‌کرد) جلب کند.

جامعه‌ی سوسیالیست‌ها (ملکی) در موارد متعددی از جبهه یا برنامه‌های آن حمایت می‌کردند. در سال ۱۳۳۹ حزب سوسیالیست خود را منحل اعلام کرد و اعضای آن به‌صورت انفرادی عضو جبهه‌ی ملی شدند ولی چون جامعه‌ی سوسیالیست‌ها که پس از مدتی تقاضای عضویت داد، تقاضای پذیرفته شدن به‌درون جبهه به‌صورت یک مجموعه را می‌کرد، از ورود آن جلوگیری شد. با انحلال جبهه‌ی ملی دوم، جامعه‌ی سوسیالیست‌ها به‌درون جبهه آمد.

در طول این دو سال، قطبی شدن نظرات بر سر خطمشی، سبک کار و شکل سازمانی به نهایت خود رسید تا این که بالاخره کنگره‌ی فوق‌العاده (۱۹۶۶) فرا خوانده شد. غالب طرفداران خطمشی محافظه‌کارانه، خود را طرفدار تشکیلات جبهه‌ی ملی سوم در ایران (جبهه‌ی {ملی} دوم منحل شده بود) می‌دانستند. خطمشی چپ طرفدار شیوه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه به‌طور کلی (بدون روشن کردن خطوط آن)، انقلاب دموکراتیک نوین و تربیت کادر با آموزش مارکسیستی، سازمان مستقل‌ازایران و یک‌پارچه (بدون وجود احزاب) و رعایت دیسیپلین شدید سازمانی بود. یک گروه مخفی مرکب از چند نفر کارها را رهبری می‌کرد و تزه‌های جدید را به نام افراد با نام مستعار و بدون ذکر وجود گروه مخفی ارائه می‌داد. در کنگره‌ی فوق‌العاده، جناح سنتی از لحاظ تعداد نمایندگان در اقلیت قرار گرفت. در کنفرانس پیش‌کنگره و سپس در کنگره، پس از بحث درباره‌ی رساله‌هایی که از جانب طرفین کتباً ارائه شده بود، کنگره خطمشی چپ را بدون این که بداند نظرات یک گروه مخفی است، به تصویب رساند. نمایندگان جناح دیگر جلسه را به‌عنوان اعتراض ترک کردند ولی هنوز جلسه مطابق اساس‌نامه و آئین‌نامه رسمیت داشت و به‌کار خود ادامه داد و مقررات تشکیلاتی و سازمانی جدید را به تصویب رسانده هیئت اجرایی‌ی جدیدی انتخاب کرد (که به‌جز یک نفر بقیه اعضای همان گروه مخفی بودند). پس از کنگره، هیئت اجراییه با در اختیار داشتن خطمشی و مقررات جدید به کلیه‌ی کمیته‌های (حوزه‌های) جبهه سرکشی کرده و مصوبات جدید را همراه با گزارش کتبی از جریان کنفرانس و کنگره، و مسئله‌ی خروج اقلیت نمایندگان را به‌اطلاع می‌رسانید و سپس اعلام می‌کرد که کسانی که مصوبات را قبول دارند در عضویت جبهه باقی می‌مانند، آن‌هایی که آن را به‌طور کامل قبول ندارند در صورت تمایل به‌عنوان طرف‌دار در نوعی ارتباط با جبهه‌ی ملی باقی می‌مانند، ولی آن‌هایی که اساساً آن‌را قبول ندارند کمیته‌ها را باید ترک کنند. به این ترتیب اعضای رسمی جبهه در اروپا از ۷۰۰ نفر به ۴۰۰ نفر تقلیل یافت و تصفیه‌ی «قانونی» بایک مصوبه در ظاهر فربای دموکراسی برای ۳۰۰ نفر تعیین تکلیف نمود. در این مسیر نه‌تنها طرفداران جناح سنتی بلکه کسانی که مایل نبودند مقررات سخت تشکیلاتی را رعایت کنند کنار گذاشته شدند. هم‌زمان با این جریان، برنامه‌ی مطالعاتی مارکسیستی در دستور کار قرار گرفت و تزه‌های درباره‌ی خطمشی مسلحانه و انقلاب دموکراتیک نوین در نشریه‌ی ایران آزاد منتشر شد.

در آمریکا با آن که خط محافظه‌کار در هیئت اجراییه اکثریت داشت ولی وجود دکتر شایگان و استنکاف بسیاری از واحدها از تبعیت از هیئت اجراییه مانع از سلطه‌ی آنان شد. در کنگره‌ی دوم جبهه‌ی ملی آمریکا (۱۹۶۳) علی‌رغم اختلافات شدید، نوعی سازش در ترکیب هیئت اجراییه انجام گرفت ولی هنوز اکثریت آن با سنتی‌ها که متشکل‌تر بودند بود. مع‌هذا این نکته را نیز باید تذکر داد که در آمریکا مسئله‌ی وجود یا فقدان احزاب عامل اساسی جدائی‌ها نبود چون حتی مخالفین جناح سنتی به اصل حزب در کل معتقد بودند (ولی احزاب موجود و نقطه‌حرکت آن‌ها را اصولی ارزیابی نمی‌کردند. به‌عبارت دیگر هیچ‌یک از طرفین تز جبهه‌ی یک‌پارچه و نظائر آن‌را قبول نداشت. ظرف چندماه پس از کنگره، واحدهایی که با اکثریت هیئت اجراییه موافق نبودند همراه با اقلیت هیئت اجراییه انشعاب کردند و جبهه‌ی ملی در تبعید را با خطمشی چپ و تز مبارزه‌ی مسلحانه (ایضاً بدون روشن کردن خطوط آن) به‌وجود آورده و باختر/امروز (دوره‌ی سوم) را منتشر کردند. این سازمان جدید به‌سرعت رشد کرد به طوری که «جبهه‌ی ملی در آمریکا» که با افول جبهه در ایران به‌سرعت تحلیل رفته بود از مواضع خود دست برداشت. دو سازمان فوق در یک

کنگره‌ی مشترک (آوریل ۶۶) اتحاد کردند ولی این بار اکثریت مطلق هیئت اجرائیه و شورا از مشی چپ انتخاب شدند و *باختر/مروزر* کماکان انتشار یافت. سازمان جدید نام سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران خارج از کشور (بخش آمریکا) را انتخاب کرده و به اروپا نیز پیشنهاد تعویض نام، به صورت «بخش اروپا» را داد که پذیرفته شد. بدین ترتیب برای اولین بار نوعی وحدت صوری سازمانی بین آمریکا و اروپا به وجود آمد بدون این که هرگز این دو سازمان کنگره‌ی مشترک یا هیئت اجرائیه یا شورای مشترکی داشته باشند.

فقدان انسجام و حتی ارتباط سازمانی بین بخش‌های مختلف به درجه‌ای بود که هنگامی که پس از چند سال در سال ۱۹۷۰ عده‌ای از فعالین و اعضای هیئت اجرائیه و شورای این بخش‌ها تصمیم به ایجاد بخش جدید در خاورمیانه را گرفتند، نه در هیئت‌های اجرائیه و نه در شوراهای آن را مطرح نکردند و راساً آن را به وجود آوردند. موفقیت کار جبهه‌ی خاورمیانه، مخالفت‌هایی را که عده‌ای داشتند از بین برد و بالاخره در سال ۱۹۷۲ اولین و آخرین کنگره‌ی مشترک سازمان‌های جبهه‌ی ملی (با شرکت سه بخش) تشکیل شد.

* * *

بدین ترتیب طی چند سالی که از تاسیس جبهه‌ی ملی در خارج می‌گذشت مسائل متعددی مانند جدال‌های مختلف درونی (هم ناشی از شرایط خارج و هم انعکاس جدال‌های داخل)، افول جبهه‌ی ملی در ایران و تلاشی کامل تشکیلات آن و از آنجا منفعل شدن و خارج شدن کسانی که در پی بهره‌برداری از موقعیت به درون جبهه‌ی ملی آمده بودند، تغییرات فکری درون جبهه و عوض شدن دائمی مسئولیت‌ها و مسئولین جدید که هر یک نظرات خود را در روزنامه‌های ارگان می‌آوردند (از حمایت از نهروی صلح‌دوست گرفته تا جانب‌داری از مبارزه‌ی مسلحانه)، خروج و اخراج طرفداران جبهه‌ی ملی سوم تغییر اساسی در کاراکتر جبهه‌ی ملی به وجود آورد. گرایش چپ و به‌طور اخص گرایش کمونیستی، هم به علت رشد خود و هم در اثر غیبت سایرین، گرایش مسلط شد بدون این که شکل تشکیلاتی جواب‌گوی خواست‌های جدید باشد. رنگ‌آمیزی‌های مختلف گرایش‌های کمونیستی و غیرکمونیستی، میزان‌های متفاوت در تعهد و پی‌گیری مبارزاتی افراد، اثرات خود را در هر زمینه و عرصه‌ی فعالیت نشان می‌داد. تضادهای سابق به طرقی که در فوق اشاره کردیم منتفی شده بودند ولی تضادی شدیدتر، تضاد بین محتوای کمونیستی و رادیکال پاره‌ای از افراد و شکل بی‌بندوبار و نامتجانس سازمان جبهه‌ای به شدت مخل شده بود. علاوه بر اختلافات در گرایش‌های ایدئولوژیک یا رنگ‌آمیزی‌های ایدئولوژیک، اختلاف در میزان تعهد و پی‌گیری چنان که گفته شد به شدت وجود داشت. عده‌ای مایل به مبارزه‌ی حرفه‌ای بودند، عده‌ای یا اساساً این ضرورت را نمی‌دیدند و یا آن که خود را برای انجام آن آماده نمی‌یافتند. منطق مبارزه، کسانی را که از لحاظ نظری و میزان تعهد با هم شبیه‌تر بودند به هم نزدیک‌تر می‌کرد و این گرایش طبعاً در میان فعالین از همه شدیدتر بود. بدین ترتیب جریان‌های کوچک (و هنوز غیرمنسجم) کمونیستی در این جا و آن جا به وجود آمد و بالاخره بحث ضرورت ایجاد تشکلهای **بر پایه‌ی ایدئولوژیک** در همه‌ی سطوح دامن زده شد. و این یک پارادوکس بود. غالب اعضای کنونی جبهه‌ی ملی از کسانی بودند که در گذشته با مسئله‌ی رهبری جبهه‌ی ملی توسط احزاب موجود مخالفت کرده بودند، عده‌ای طرفدار تز جبهه‌ی «یک‌پارچه» بودند، اکنون همین افراد تز ضرورت

ایجاد تشکل‌ها را در درون جبهه‌ی ملی می‌دادند با این تاکید که این تشکل‌ها بر مبنای ایدئولوژیک باید بنا شود.

درک ضرورت ایجاد تشکل‌های ایدئولوژیک و بحث و تبلیغ درباره‌ی آن در مجامع جبهه‌ای و بالاخره گذراندن مصوبه از ارگان‌های آن در تأیید این حرکت، مدتی خود را به‌عنوان راه نجات از بن‌بست‌های موجود نمودار کرد. حرکت جدید جهت ایجاد تشکل‌ها، به‌علت کمبودهای بینشی و ایدئولوژیک خود، تصور کرد که این تدبیر به‌خودی‌خود گره از کار می‌گشاید، غافل از این‌که هفت شهر عشق را عطار گشته بود و ما هنوز اندر خم یک کوچه بودیم. فعالیت در جبهه‌ی ملی بدون داشتن تشکیلات در ایران، محدود بودن مبارزه به عرصه‌ی دموکراتیک خارج از کشور، به‌طور آشکار با سابقه و آرمان‌های جبهه‌ی ملی، «سرنگونی حکومت استبداد و استعمار» در تضاد افتاده بود. عده‌ای جبهه‌ای - کمونیست و غیر کمونیست - در خارج از کشور، در محدوده‌ی فعالیت‌های دموکراتیک، بدون داشتن هیچ نوع ارتباط بامعنی با ایران، می‌خواستند حکومت استبداد و استعمار را سرنگون کنند، «ایران را آزاد کنند» و بدون داشتن ابزار ضروری، مبارزه‌ی انقلابی نمایند.

مسائل فوق که قسمی در سطح آگاهی منعکس شده بود، مقارن با تحولی شد که گرچه در زمان خود اثرات آن احساس نشد، معه‌ذا تاثیر تعیین‌کننده‌ای بر جریان کار گذاشت. این تحول، تکامل نیروهای مولده در ایران، بلامنازع شدن سلطه‌ی سرمایه‌داری و ازبین‌رفتن هرگونه رسالت انقلابی سازمان‌های جبهه‌ای - که متصوراً گرایش‌های مختلف اقشار و طبقات خلق را در بر می‌گیرد - بود. جبهه‌ی ملی که اساساً به‌عنوان یک ائتلاف بسیار نامتجانس و موقت برای انجام وظائفی مشخص (تصحیح قانون انتخابات و ملی کردن صنایع نفت) در آبان ۱۳۲۸ به‌وجود آمده و رشد کرده بود، اکنون **بلاموضوع** شده و بیش از ضرورت طبیعی خود «حیات» یافته بود. جبهه‌ای که نه رسالت انقلابی داشته باشد و نه موضوع ائتلاف آن - حتی در شکل مبارزه با استعمار و استبداد - محمل ضروری برای اجرا داشته باشد و صرفاً بر مبنای نوعی تفاهم در مبارزات دموکراتیک خارج از کشور ادامه‌ی حیات یافته باشد، ضرورتاً در تضاد کامل با اصول اولیه و آرمان‌ها و الهامات گذشته خود قرار می‌گیرد.

این مسائل، همان‌طور که گفتیم، همه در زمان خود شناخته نشدند، و یا مورد تشخیص عمومی قرار نگرفتند، معه‌ذا، شناخته و ناشناخته، تمام این عوامل **عمل کرد و یا تاثیر** داشتند، و به‌صورت آگاهانه یا غریزی موجب اقدام به کوشش‌های مختلف در میان کادرهای فعال و پی‌گیر جبهه‌ی ملی شدند. این کوشش‌ها اما، نشان جبهه‌ای را بر خود داشت. مجموعه‌ها و گروه‌هایی که بر مبنای این احساس‌ها به‌وجود آمدند، متشکل از فعالین **جبهه‌ی ملی** بودند، یعنی کسانی که سابقه‌ی کار مشخص گروهی (ایدئولوژیک) نداشتند. **تضاد تعلق آنها به جبهه‌ی ملی و درک عدم تکافوی کار جبهه‌ای حل نشده بود.** لاجرم فعالیت‌های آن‌ها، فعالیت‌های گروهی، انعکاس این تضاد را در بطن خود و در تظاهرات خود داشت. این فعالیت‌ها هم گروهی بودند و هم جبهه‌ای. معیار نزدیکی و هم‌کاری عناصر با هم تلفیقی بود از تشابه گرایش‌های ایدئولوژیک و حدت تمایل مبارزاتی (کار حرفه‌ای)، ولی تفوق اولی بر دومی مشهود نبود. به‌عنوان گروه با هم در ارتباط بودند ولی غالب فعالیت‌های جدید را به اسم جبهه شروع می‌کردند. با آن‌که از نظر تئوریک، کار گروهی ایدئولوژیک مشخص را بدون تردید رجحان می‌دادند، اما به‌علت محدودیت زمینه‌ی

کار و ایرادات بینشی، عملاً کار گروهی را در خدمت جبهه می‌گذاشتند. و این امر به‌ویژه در ابتدا غالب بود. درست است که توجیهاتی نیز وجود داشت. فوایدی برای کار جبهه‌ای شمرده می‌شد که برخی بی‌پایه نیز نبود. ولی اگر نخواهیم فقط به دلایل ارائه شده توجه کنیم، بلکه بگذاریم که اعمال و رفتار و فعالیت‌ها خود سخن گویند، به سهولت می‌بینیم که لااقل در اوائل کار قسمت عمده‌ی فعالیت گروهی عملاً در ادامه‌ی فعالیت جبهه‌ای و حفظ نام و تشکیلات و اعتبار آن بوده است.

همان‌طوری که در فوق اشاره کردیم، بحث ضرورت کار گروهی در خارج، پس از افول جبهه‌ی ملی در ایران به‌وجود آمد و حرکاتی در این زمینه در اروپا و آمریکا صورت گرفت که از نظر مبارزاتی با ارزش بودند. بحث از سال ۱۹۶۸ همه‌گیر شد. پاره‌ای از حرکات و تجمع‌های قبلی مورد تجدید نظر قرار گرفتند. وقوف به پاره‌ای از کمبودهای گذشته، و به‌ویژه فقدان برنامه‌ی کار مشخص، موجب پیدایش حرکات جدیدی شد. از این جمله بود تشکیل گروهی که از نزدیکی جریان‌های کوچک کمونیستی در اروپا و آمریکا در سال ۱۳۴۹ به‌وجود آمده و فعالیت ویژه‌ی خود را در خاورمیانه آغاز نمود. این گروه در ابتدا همان مشخصات فوق، یعنی عدم انسجام ایدئولوژیک و تشکیلاتی، مخدوش بودن مرز کار جبهه‌ای و گروهی و ایرادات دیگری را که به‌آن اشاره خواهد شد در خود داشت.

مقارن با این حرکت، جریان دیگری نیز در بخشی از جبهه‌ی ملی بوجود آمد که همین مشخصات را داشت با این تفاوت که ناتوانی آن‌ها در ایجاد روابط و ضوابط خاص در میان خود، و مهم‌تر از آن فقدان برنامه‌ی مشخص مبارزاتی، آن‌ها را پس از مدتی به‌این نتیجه رساند که وجود جبهه‌ی ملی مزاحم کار گروهی آن‌هاست. این افراد در سال ۱۳۴۹ نشریه‌ی مستقلی را منتشر کردند ولی کماکان در جبهه‌ی ملی باقی ماندند. پس از سه سال، مشاهده‌ی ناتوانی در سازمان‌دهی و عدم پیشرفت کار، به‌جای آن که آن‌ها را به فقدان‌های اساسی خود - فقدان مشی مشخص، فقدان سازمان، فقدان برنامه در جهت ارتباط با ایران - متوجه کند، به این نتیجه رسانید که گویا ایراد کار صرفاً در ادامه‌ی فعالیت در جبهه‌ی ملی است. آن‌ها به دنبال این علت‌یابی ناکافی در سال ۱۹۷۲ از جبهه‌ی ملی خارج شدند و وعده دادند که ظرف ۶ ماه تشکیلات وسیعی به‌وجود خواهند آورد، که البته چنین نشد. آن‌ها به فقدان‌های اساسی‌تر توجه کافی نکرده بودند، یا از حل آن عاجز مانده بودند.

جریان دیگری که قسمی در داخل جبهه‌ی ملی بود و گرایش‌های مائوئیستی داشت در سال ۱۳۴۹ همراه با عده‌ی دیگری که عضو جبهه‌ی ملی نبودند ایجاد یک سازمان مائوئیستی را در خارج اعلام کردند و ارتباط خود را با جبهه‌ی ملی قطع نمودند.

به‌هرحال در حدود سال‌های ۴۸ - ۴۹، قبل از آغاز فعالیت گروه در خاورمیانه، تضادها و کمبودهای کار صرفاً جبهه‌ای وضع بسیار نامناسبی را به‌وجود آورده بود. بن‌بست از همه جهت خود را نشان می‌داد. تزه‌های رنگارنگ جبهه در گذشته بی‌اعتباری خود را نشان داده و در مقابل آلترناتیوهای جدید جهانی که بخش بزرگی از اپوزیسیون ایران را جلب کرده بود، به‌کلی منسوخ شده بودند. سازمان‌های جبهه‌ی ملی، نه مانند جبهه‌ی ملی سوم در خارج، صرفاً ادامه‌ی گرایش‌های گذشته بود، نه هیچ آلترناتیو جهانی را قبول داشت، و نه این که خود آلترناتیو جدیدی را ارائه می‌داد. نگاهی به نشریات جبهه‌ی ملی در این دوران نشانه‌های سردرگمی بی‌کران، تزه‌های التقاطی در قالب انواع متصور «سوسیالیسم»های خرده بورژوائی را به

بهترین وجهی نمودار می‌سازد. در این زمان بود که فعالیت در خاورمیانه و انتشار *باختر/مروز* (دوره‌ی چهارم) آغاز شد که با آن که از جانب یک گروه مشخص انجام می‌گرفت معهداً به علت مواضع و سوابق و بینش افراد آن عمدتاً در ابتدا تظاهر و خصوصیات جبهه‌ای داشت. این تضاد طبعاً در *باختر/مروز* ظاهر می‌شد. در چهار شماره‌ی اول *باختر/مروز* کوشش می‌شد که اعتقاد به تشکیل گروه، با احیای جبهه‌ی ملی بر مبنای شکل و محتوای نوین تلفیق داده شود. مسئله‌ی **ضرورت** تشکیل گروه‌های ایدئولوژیک و رشد آن‌ها به احزاب مطرح می‌شد. در مقدمه‌ی کتاب رفیق احمدزاده (آذر ۱۳۵۰، نوامبر ۷۱) مسئله‌ی **وجود** گروه به‌طور جانبی و گذرا ولی صراحتاً مطرح شد. در کنگره‌ی مشترک سازمان‌های جبهه‌ی ملی خارج از کشور در سال ۱۹۷۲ و پلنوم ۱۹۷۳ نیز مجدداً مسئله‌ی ضرورت فعالیت گروهی مورد بحث و تصویب قرار گرفت. در همین کنگره‌ی ۱۹۷۲ در مقابل افرادی که سازمان‌دهی گروهی و جبهه‌ای را مغایر می‌دانستند و می‌خواستند از جبهه خارج شوند استدلال شد که این دو فعالیت در حال حاضر با هم تناقضی ندارند (البته همان‌طور که ذکر شد نقطه‌ی حرکت این جریان نه زمینه‌سازی برای درگیر شدن در مبارزات داخل ایران بلکه مشاهده‌ی ناتوانی خود در امر سازمان‌دهی در خارج از کشور بود. استدلال نه بر پایه تناقض کار حرفه‌ای و مخفی گروهی و جبهه‌ای - زیرا که آن‌ها نه تشکیلات مخفی داشتند و نه برنامه‌ی حاد مبارزاتی - بلکه بر مبنای این تصور بود که وجود جبهه بر کار آن‌ها سایه می‌اندازد). در همین کنگره با آن که تقریباً همه ناطقین، به شدت و ضعف، فقدان رسالت انقلابی جبهه‌ی ملی را متذکر شدند، ولی معهداً عده‌ای با برداشتن شعار نشریه‌ی *ایران/آزاد*: «ما ایران را آزاد خواهیم کرد» مخالفت کردند. با آن که در اثر رای جبهه‌ی ملی آمریکا و خاورمیانه و تعدادی از اعضای اروپا برداشتن شعار تصویب شد ولی این امر موجب ناراحتی شدید اقلیت گشت و بنابر پیشنهاد عده‌ای برای جلوگیری از تشدید تضاد و اختلاف قرار شد اجرای مصوبه به تعویق افتد و مسئله در حوزه‌ها مورد بحث قرار گیرد.

نکته‌ی قابل توجه دیگر این بود که از سال ۱۹۷۰، هیئت اجرایی‌ی اروپا دستور تشکیلاتی مبنی بر توقف عضوگیری داده بود تا راه بر تقلای ساواک که سعی در نفوذ در جبهه را داشت بسته شود. گرچه حقیقتی در این امر وجود داشت، ولی وجود اختلافات درون هیئت اجرایی و تعلقات مختلف گروهی هر یک، از عوامل اساسی این تصمیم‌گیری بود. بدین طریق جبهه در آن سال‌ها نه تنها از نظر ناتوانی در اجرای اهداف و آرمان‌های گذشته خود، بلکه از نظر تشکیلاتی نیز به موانع غیرقابل عبور در رشد خود برخورد کرده بود.^۶ به هر منوال، اکنون کنگره تحت تاثیر مفری که با فعالیت‌های خاورمیانه یافته بود، بر این انفعال فائق آمده و دستور تشکیلاتی گذشته را فسخ کرد.

بدین ترتیب فعالیت جبهه‌ی ملی خاورمیانه، نه تنها برای فعالین این بخش، بلکه برای کل جبهه‌ی ملی به منزله‌ی روزنه‌ی امید و خروج از بن بست تلقی شد. حمایتی که یکایک افراد جبهه‌ی ملی از فعالیت‌های

^۶ تشخیص وجود بن بست در کار جبهه‌ی ملی به منزله تائید وضع و حرکات سازمان‌های دیگر در خارج از کشور نیست. این سازمان‌ها، عمدتاً علی‌رغم ادعای خود هدفی جز مبارزه‌ی دموکراتیک نداشتند و بنابراین محدودیت فعالیت آن‌ها در تضاد با اهدافشان قرار نمی‌گرفت. اما در مورد جبهه‌ی ملی به علت سوابق گسترده‌ی مبارزاتی گذشته در ایران، مشاهده‌ی محدودیت فعالیت کنونی، نگران‌کننده بود و تضاد میان خواست و واقعیت را همواره در اذهان فعالین آن زنده نگاه می‌داشت. تنها سازمان دیگر خارج از کشوری که در گذشته در ایران فعالیت داشت حزب توده بود که به دلایلی دیگر در تضاد خواست و واقعیت قرار نمی‌گرفت. آن‌ها برخلاف فعالین جبهه‌ی ملی به واقعیت محدود فعلی تن داده بودند و با صبری ایوب‌وار به انتظار فرارسیدن فرصت مناسب، خود را با فعالیت‌های دموکراتیک و انتشاراتی ارضا می‌کردند.

خاورمیانه کردند، یک پارچه وبی نظیر بود. در جو موجود، همه‌ی افراد یا از مشی مبارزاتی جبهه‌ی خاورمیانه شدیداً دفاع می‌کردند و یا حداکثر سکوت می‌نمودند. از ابتدا تا انتهای کنگره، حتی یک ناطق در مخالفت با مشی مبارزاتی جبهه‌ی خاورمیانه و یا برنامه‌های آن صحبت نکرد. این حمایت غیرمنقدانه که از جانب بعضی صادقانه انجام می‌گرفت و از جانب برخی بر مبنای اپورتونیسم بود، چنان‌چه خواهیم دید، موجب ندیدن اشکالات و اشتباهات — هم از جانب فعالین خاورمیانه و هم از جانب دیگران — و ادامه‌ی آن‌ها شد. یک‌بار دیگر موفقیت چشم‌ها را خیره کرد. موفقیت خاورمیانه برای بعضی نقطه‌ی امیدی برای ادامه‌ی فعالیت‌های خودشان شد و بدین جهت صادقانه — گرچه غیرمنقدانه — از آن دفاع کردند، و برای برخی محملی شد برای اعتباریابی در مجادلات خود با سازمان‌های رقیب در خارج از کشور، فخرفروشی، جولان و ارضای نفس. و طبیعی بود که این بخش اخیر «حمایت» خود را تا زمانی ادامه می‌داد که یا «موضوع فخر» جلو این کار را نگرفته باشد و یا آن‌که ضرورت مبارزه از آن‌ها نطلبد که خود آن‌ها از «موضوع فخر» فروشی به «موضوع فخر» حرکت کنند و به‌جای لاف و گزاف و بهره‌برداری از فعالیت دیگران مجبور نشوند که بخشی از بار مبارزه را به‌دوش گیرند.

به هر حال چنان‌که گفته شد در آن زمان بن‌بست‌های مبارزاتی و تشکیلاتی جبهه‌ی ملی به‌طور موقت گشوده انگاشته شدند، ولی این تصور واقعی نبود و ایرادات مختلف صرفاً منتظر زمان برای بروز بودند. اساسی‌ترین این ایرادات، به نحوی که امروزه آن‌ها را می‌بینیم، به‌قرار زیر بودند:

۱ — تفاوت بسیار بین اعتقادات فعالین جبهه‌ی ملی با کادرهای کمتر فعال در مورد رسالت جبهه — یکایک فعالین جبهه‌ی ملی معتقد به کار گروهی و عدم رسالت انقلابی جبهه بودند. درک ضرورت کار ایدئولوژیک مشخص و لزوم کار حرفه‌ای و فقدان رسالت فعالیت جبهه‌ای، طبعاً در کسانی سریع‌تر و شدیدتر به‌وجود آمده بود که قسمت اعظم بار فعالیت‌های جبهه‌ی ملی را در گذشته حمل کرده و در عمل به این ضروریات و نقصان‌ها پی برده بودند. برای کسانی که عضویت در جبهه‌ی ملی صرفاً به‌صورت یک بیان هویت بود که الزاماً وظائفی را نمی‌طلبید، برای کسانی که فعالیت سیاسی صرفاً بخش جانبی زندگی آن‌ها را تشکیل می‌داد و نه کل آن را، مسئله‌ی نامکفی بودن کار جبهه‌ای و عدم رسالت آن بسیار دیرتر مطرح می‌شد تا برای کسانی که سال‌های مدید را در فعالیت شدید سیاسی گذرانده، حیات سیاسی پُر تلاطم‌تری داشته و به «بیان هویت» قانع نبودند و می‌خواستند تغییراتی در محیط به‌وجود آورند. در این‌جا باوجود آن‌که حق تشکیل گروه بر مبنای اعتقادات مورد پذیرش همه — هم فعالین، هم نیمه‌فعالین، و هم منفعلین — بود و حتی منفعلین از این امر که عده‌ای دیگر بار فعالیت را برای آن‌ها به دوش گیرند بسیار خشنود بودند، این امر به تشخیص همگان نرسید که گروه یا گروه‌هایی که از تجمع این فعالین به‌وجود می‌آیند، فعالیت‌های خود — و حتی فعالیت‌های جبهه‌ای خود — را در کادری انجام خواهند داد که صرفاً مورد اعتقاد خود آن‌هاست و نه بر مبنای نیازهای منفعلین؛ و این‌که لاجرم جبهه‌ی ملی به سمتی هدایت می‌شود که در جهت آن فعالیت می‌شود، یعنی سمت مورد نظر فعالین، سمت مورد نظر گروه‌ها، و نه جهت مورد تمایل تماشاچیان. در این‌جا هم کسانی که در این توهم بودند که دیگران بار آن‌ها را حمل خواهند کرد اشتباه می‌کردند و هم گروهی که این امر را تشخیص نمی‌داد که کشاندن فعالیت جبهه در جهتی که خود درست می‌داند با تصویری که

منفع‌لین از جبهه دارند در تضاد است. این امر را تشخیص نمی‌داد که سکوت کنونی منفع‌لین و یا حتی تشویق‌های رعد آسای آنان، فریاد وامصیبتای فردا را به‌دنبال خواهد داشت.

در این‌جا دو نوع انتقاد به گروه وارد است. انتقاد اول صوری است و انتقاد دوم واقعی. انتقاد صوری عدم تشخیص مسئله‌ای است که در بالا ذکر شد یعنی عدم تشخیص این امر که تشویق‌های اپورتونیستی عده‌ای، ملامت اپورتونیستی آن‌ها را به دنبال خواهد داشت. و این به‌هر حال انتقادی است. اما انتقاد واقعی در این‌جاست که عده‌ای از افراد صادق، نه از روی اپورتونیسم بلکه در حقیقت این امر را که فعالیت متمرکز یک گروه، در حالت فقدان وجود گروه‌های دیگر، خط‌مشی آن گروه را حاکم می‌کند، نمی‌دیدند و لاجرم متوجه نبودند که بدون آن‌که حق انتخاب داشته باشند، از مشی مورد انتخاب یک گروه بر جبهه تبعیت می‌کنند. نه این رفقا و نه اعضای گروه در زمان خود به این فقدان حق انتخاب توجه داشتند. اگر در این‌جا به‌این رفقا انتقاد وارد باشد — که هست — انتقاد بسیار شدیدتر و بزرگ‌تر به گروه وارد است، به چند جهت:

الف — ندیدن یک تضاد، اگر برای افراد غیرمتشکل ایراد باشد، برای گروهی که ادعای داشتن مشی مبارزاتی، برنامه و ... می‌کند ایراد و انتقاد بسیار بزرگ‌تری است.

ب — در این مناسبات، این افراد بوده‌اند که کارشان در جهت اجرای خط‌مشی گروه قرار گرفته است. این افراد بوده‌اند که علی‌رغم آگاهی خود، عمدتاً در خدمت گروه بوده‌اند و نه بالعکس.

ممکن است استدلال شود که این افراد به‌هر حال، چه به‌طور دقیق از وضع گروه اطلاع داشته و چه نداشته‌اند، خود چنین مشی مبارزاتی را قبول داشته‌اند و بنابراین گروه در این مورد خاص تحمیل‌گرایی نکرده است. ولی به‌نظر ما چه در مواردی که این امر صادق باشد و چه در غیر آن، این امر موجب کمتر شدن بار انتقاد بر گروه نمی‌شود. زیرا نکته‌ی اساسی در این‌جا است که این رفقا در **تصمیم‌گیری** در مورد مشی شرکت داده نمی‌شدند و صرفاً به داشتن تائید صریح و یا ضمنی آنها قناعت می‌شده است و این مطلقاً نادرست است. گروهی مشی مبارزاتی را بر مبنای اعتقادات و برنامه‌های خود بدون مشورت با دیگران ارائه می‌داده است، عده‌ای از روی اعتقاد، عده‌ای در اثر انفعال و دنباله‌روی و پاره‌ای بر مبنای اپورتونیسم محض از آن دنباله‌روی می‌کرده‌اند. در این مناسبات نابرابر و غیردموکراتیک، بار جرم کسانی که ارائه‌دهنده‌ی نظر هستند و به مناسبات فوقانی — تحتانی معتقد نیستند، بیشتر است.

ج — علاوه‌براین، عده‌ای از افراد صادق مایل به فعالیت در گروه بوده‌اند ولی به دلایل مختلف — موجه و نا موجه — فنی و تشکیلاتی، شخصی و سیاسی، با آن‌ها در مورد عضویت {در} گروه صحبت نشده بود. این افراد حق دارند که از این جهت نیز خود را مغبون بدانند و گروه را در این قصور مورد انتقاد قرار دهند. این انتقاد در مواردی که گروه علی‌الاصول توانائی حل آن‌را داشته است، ولی به‌علت ایرادات و عدم تجانس خود آن‌را حل نکرده است وارد است. ایرادات و اشکالات درونی گروه بدین ترتیب بر سرنوشت مبارزاتی دیگران منعکس شده است و این جرمی کوچک نیست.

این ایراد اما در مورد کسانی که معیارهای عضویت گروه را نداشتند ولی اصرار بر عضویت در گروه می‌کردند صادق نیست. هر گروهی برای خود معیار و ملاک دارد. عده‌ای می‌توانند با این معیارها موافق نباشند ولی تحمیل معیارهای فردی به گروه و اصرار بر عضویت چیزی بیش از خودراست‌بینی است. عده‌ای

از چنین افراد، و نیز مجموعه‌ی کوچکی که به علت اختلافات بینشی و ایدئولوژیک (مائوئیست - استالینیست بودن)^۷ علی‌رغم اصرار فوق‌العاده‌شان به درون گروه پذیرفته نشدند، اکنون به عنوان منقدین گروه از همگان سبقت می‌گیرند بدون این که به این تناقض مضحک استدلال‌شان توجه داشته باشند که اگر گروه چنین بوده است که اینان مدعی هستند، این همه اصرار و ابرام بر عضویت به چه عنوان بوده است؟

۲ — در کنگره‌ی مشترک از هر بخش دو نفر به عنوان اعضای شورای مشترک انتخاب شدند. در جلسه‌ی کوتاه کنگره‌ی اروپا که بلافاصله پس از کنگره‌ی مشترک منعقد شد اعضای هیئت اجرایی‌ی اروپا انتخاب شدند. هیئت‌های اجرایی‌ی آمریکا و خاورمیانه نیز در ارگان‌های مربوطه بعداً انتخاب شدند. از میان مسئولین شورا و هیئت‌های اجرایی برخی وابسته به گروه بوده و بعضی نبودند. امروز پس از گذشت ۵ سال مشاهده می‌شود که تنها فعالیتی که به اسم جبهه‌ی ملی شده است از جانب مسئولینی بوده که وابسته به گروه بوده‌اند. دیگران یک گام برای جبهه‌ی ملی بر نداشته‌اند. شورا حتی یک جلسه در عرض ۵ سال تشکیل نداده است! باید دید چرا مسئولین غیرگروهی کوچک‌ترین فعالیتی نکردند. آیا گناه عدم فعالیت آن‌ها از همان **بدو انتخاب** هم مسائل گروه بوده است؟! حداقل چیزی که می‌توان گفت این است که این مسئولین نه تنها اعتقادی به جبهه‌ی ملی بلکه اساساً اعتقادی به مبارزه‌ی جدی سیاسی نداشته‌اند و یا اعتقاد آن‌ها به قدری سست بوده است که حاضر نشده‌اند قدمی در آن جهت بردارند. بعضی احتمالاً «مسئولیت» را به عنوان مدال می‌خواسته‌اند و برخی از این عنوان چنین می‌فهمیده‌اند که **دیگران** باید برای آن‌ها کار کنند. این‌ها در عمل مسئولیت در جبهه‌ی ملی را به عنوان علامت تشخیص می‌فهمیدند و بنابراین به مجرد آن که «تشخص» یافتند فراموش کردند که نسبت به کسانی که آن‌ها را انتخاب کرده‌اند وظایفی دارند. پرسیدنی است که هنگامی که این افراد خود را نامزد انتخاب می‌کردند (و یا نامزدی را می‌پذیرفتند) چه می‌اندیشیدند و به انتخاب‌کنندگان به چه دیده‌ای می‌نگریستند. از فردای کنگره‌ی مشترک، کسی نام آن‌ها را در رابطه با سازمان‌های جبهه‌ی ملی نشنید، به طوری که غالب افراد حتی فراموش کرده بودند که چه کسانی انتخاب شده‌اند! این مسئله که شورای جبهه‌ی ملی حتی یکبار در عرض ۵ سال تشکیل جلسه نداد، این مسئله که مسئولین غیرگروهی فراموش کرده و فراموش شده بودند، از هر بیان و ادعایی در توضیح بی‌اعتقادی و انفعال مسئولین، و ماهیت کار سازمانی که چنین مسائلی را تحمل می‌کند، افشاگرتر است.^۸ اگر طی سال‌های گذشته در سطح

^۷ این امر ممکن است در ظاهر متناقض به نظر رسد. گروه از یک جانب با چریک‌های فدائی خلق در پروسه‌ی تجانس بود و از جانب دیگر از پذیرفتن استالینیست‌ها و مائوئیست‌ها به درون خود ابا می‌کرد. اما این تناقض صرفاً ظاهری است. همان‌طور که در انتشارات گروه مشروحاً آمده است و اسناد مربوطه منتشر شده است، گروه در ابتدای تماس با چریک‌های فدائی خلق و قرارگرفتن در پروسه‌ی تجانس از مسئله‌ی گرایش استالینیستی - مائوئیستی آن‌ها مطلع نبود. در طول پروسه‌ی تجانس و رد و بدل شدن نظرات، آگاهی نسبت به این مسئله بوجود آمد که نسبت به آن به طور درون سازمانی مقاومت و مبارزه شد. بنابراین نپذیرفتن عده‌ای مائوئیست به درون گروه نه تنها تناقضی ایجاد نمی‌کرد بلکه خلاف آن مضحک می‌بود. معه‌ذا از آن‌جا که ما نمی‌خواستیم اختلاف نظرات ما با سازمان چریک‌های فدائی مانع هم‌کاری آن‌ها با کسانی که در مورد استالین و مائو موضع مشابه داشتند شود، موجبات ارتباط آن‌ها را فراهم کردیم.

^۸ در آخرین مجمع جبهه‌ای، یکی از «مسئولین» فوق‌الذکر مدعی شد که نسبت به این امر که گروه موجب شده بود که در حقیقت چریک‌های فدائی تعیین‌کننده‌ی خط‌مشی جبهه باشند، انتقاد داشته است. به دلایلی که معلوم نشد این فرد مطلقاً در طول تمام این سال‌ها فراموش کرده بوده است که این انتقاد را بیان دارد! این ابرازات صرفاً مضحک نیستند. تاثرآورند. «مسئول» جبهه‌ی ملی مشاهده می‌کند که عده‌ای چریک‌های فدائی را به نظر او بر جبهه‌ی ملی مسلط کرده‌اند، گویا نسبت به این امر انتقاد دارد، ولی این انتقاد را طی چند سال نه با آن افراد نه با ذی‌روح دیگری مطرح نمی‌کند، ولی اکنون که انگیزه‌های جدیدی لزوم ابراز وجود، و لهذا مخالفت با مشی گروه، را ضروری می‌کند، از همه «بلندتر» اعتراض فراموش شده را بیان می‌دارد.

مسئولین فعالیتی به نام جبهه‌ی ملی شده باشد، منحصرأ و مطلقأ و در همه‌ی موارد از طرف مسئولین گروه بوده است. بنابراین آشکار می‌شود که صرف‌نظر از ادعاهای دیروز و امروز، و صرف‌نظر از علل و انگیزه‌های واقعی تفاوت ادعاهای دیروز و امروز، از میان مسئولین جبهه‌ی ملی کسی به فعالیت مشخص برای جبهه‌ی ملی معتقد نبود.

در این جا باید یادآوری کنیم که ممکن است اگر به‌جای مسئولین غیرگروهی منتخب، افراد غیرگروهی دیگری به مسئولیت انتخاب می‌شدند، بیشتر احساس مسئولیت کرده و فعالیت محدودی برای جبهه‌ی ملی می‌کردند. حقیقت این است که حتی در این صورت تفاوت کیفی در کار به‌وجود نمی‌آمد. صرف رضایت‌دادن به انتخاب افرادی که گذشته‌ی اخیر آن‌ها ثابت کرده بود که به دنبال مسائل سیاسی نیستند به مسئولیت در ارگان‌های اجرائی و شورای جبهه، صرف این حقیقت که همگان انفعال چندین ساله‌ی آن‌ها را تماشا کردند، نشان می‌دهد که این امری پذیرفته شده بود که کسی صرفأ به‌خاطر جبهه‌ی ملی فعالیت نکند. چگونه می‌تواند در یک سازمان سیاسی وجود افراد «مسئولی» تحمل شود که طی سال‌ها کسی از فعالیت آن‌ها خبر ندارد ولی همه از بی‌فعالیتی آن‌ها خبر دارند؟ چگونه می‌تواند چنین وضعی تحمل شود اگر بدین خاطر نباشد که همه آگاهانه یا ناآگاهانه ته قضیه را خوانده باشند و بدانند که جبهه یعنی همین. یعنی سازمانی غیرجدی و بی‌درو پیکر. مجتمعی از افراد با میزان تعهدهای بسیار متفاوت، اهداف و خصوصیات مختلف که در هیچ چیز به‌جز تعلق به‌نام جبهه به‌هم شباهت ندارند؟

با وجود آن‌که در سال‌های اخیر عدم رسالت جبهه‌ی ملی مکرراً تاکید می‌شده، نه کسانی که گویا معتقد به این رسالت بودند، هرگز مخالفت کردند، و نه مسئولین جبهه‌ی ملی آن را برای کسانی که در کنگره یا پلنوم‌ها نبوده و نظرات را مشروحاً نشنیده بودند توضیح دادند، گرچه آن‌ها عملاً با غیبت از انجام فعالیت‌هایی که برای آن انتخاب شده بودند، مانند تشکیل حوزه‌ها، نشر روزنامه و نقطه‌نظرات و فعالیت‌های دیگر، بی‌اعتقادی خود را به فعالیت‌های اخص جبهه‌ای نمودار کرده بودند و اعضای «معتقد» نیز به این شرایط تن داده بودند. حقیقت این بود که موفقیت‌هایی که فعالیت گروه در خاورمیانه برای جبهه‌ی ملی کسب کرده بود برای همه‌ی اعضا بسیار ارضاکنده بود و همه به‌سهولت مدارا می‌کردند. عده‌ای صادقانه و عده‌ای ناصادقانه. اما امروز وضع به‌ظاهر تفاوت کرده است و ایرادات برجسته‌تر شده است. این‌که حوادث اخیر ایران و چشم‌اندازهای واهی آن در این «برجسته‌نمودن‌ها» چقدر نقش دارد در مواردی مشخص است و در موارد دیگر نیز روشن‌تر خواهد شد. با این‌همه در این مسئله کم‌کاری نیز گرچه ایراد هم به مسئولین (چه مسئولین گروهی و چه غیرگروهی) وارد است و هم به مداراکنندگان، **معهدا انتقاد عمده متوجه مسئولین است.** در مورد مسئولین گروهی، انتقاد متوجه کل گروه است چون این افراد بنابر تصمیم گروهی این مسئولیت‌ها را پذیرفته بودند.

۳ — تضاد بین دو حق — تضاد دیگری که در ابتدا دیده نشد و بعد از دیده‌شدن از حل صحیح آن توسط گروه غفلت شد، تضاد بین حق یک گروه معتقد به مبارزات سیاسی - نظامی در مخفی‌داشتن وجود خود، و حق اعضای جبهه در اطلاع از وجود یک گروه در درون جبهه است. علی‌الاصول، یک گروه معتقد به مبارزات

سیاسی - نظامی حق دارد که اعلام وجود خود را به زمانی موکول کند که منطبق با اعتقاداتش بوده و از نظر مبارزه‌اش ضروری است. به عبارت دیگر یک گروه علی‌الاصول حق دارد وجود خود را تا زمانی که مناسب می‌داند مخفی نگاه دارد. اما این تنها یک جانب مسئله است. جانب دیگر (در صورتی که چنین گروهی در یک سازمان جبهه‌ای فعالیت کند) حق اعضای جبهه‌ای غیرمنتسب به گروه است. کافی نیست که اعضای جبهه‌ی ملی بدانند که تشکیل گروه بلامانع است. آن‌ها هم‌چنین حق دارند بدانند که گروهی تشکیل شده است، حق آن‌ها به دانستن وجود گروه در سازمان خود، در مقابل حق گروه به عدم اعلام وجود قرار می‌گیرد. اگر این مسئله به نفع گروه حل شود، حق اعضای دیگر ضایع شده است و اگر به نفع سایر اعضا حل شود، حق گروه مورد تخطی قرار گرفته است، یعنی گروه مجبور شده است که علی‌رغم اعتقاد خود و ضرورت مبارزه، وجود خود را اعلام کند. این تضاد در عمل به‌طور صحیح حل نشد. عده‌ای از اعضای جبهه‌ی ملی به‌طور مشخص از وجود گروه مطلع بودند یا بعداً مطلع شدند. عده‌ای به‌جز اشاراتی که در این‌جا و آن‌جا در مورد آن شده بود چیزی از آن نمی‌دانستند^۹ این عده‌ی اخیر حق دارند معترض باشند. حق آن‌ها ضایع شده است و مانپوله شده‌اند. فعالیت آن‌ها در جهت کانالیزه شده بوده است که خود آن‌ها از آن بی‌اطلاع بوده‌اند. این مانپولاسیون را گروه کرده است و بنابراین آن‌ها حق دارند که از این بابت به گروه انتقاد شدید داشته باشند. در عین حال این انتظار نیز بجاست که این افراد در عین حفظ انتقاد نسبت به گروه، به مسئله‌ی تضاد فوق نیز توجه داشته باشند. انتقاد به گروه در این امر است که این تضاد را به‌طور یک جانبه به نفع گروه حل کرده است. اگر گروه بر اصل مخفی‌بودن خود اصرار داشت می‌بایست فعالیت خود را در جبهه‌ی ملی متوقف می‌کرد. در این‌جا نیز مانند همه مواردی که موقعیت تضادمند وجود دارد، باید به ماورای وضع موجود رفت و دلایل به‌وجود آمدن شرایطی را که زائیده‌ی تضاد است بررسی کرد. انتقاد از شرایط لازم است ولی کافی نیست.

به نظر ما هم دلیل وجود این تضاد و هم تضاد دیگری که ذکر آن رفت در ماهیت سازمانی جبهه نهفته است. در تضاد بین خواست و واقعیت، در ناهم‌گونی مفرط ایدئولوژیک، در رشد گرایش‌ها به جهات متباعد و عدم تطابق شکل با محتوا. سازمانی جبهه‌ای ۲۸ سال پیش تشکیل می‌شود، طی این مدت طولانی جامعه زیر و رو می‌شود، نیروهای مولده رشد می‌یابند، مناسبات تولیدی دگرگون می‌شود، خرده‌بورژوازی تجزیه می‌شود، ولی گویا علی‌رغم همه‌ی این‌ها، این موجودیت جبهه‌ای باید به کار خود در شکلی که مشخص نیست و در محتوایی که از آن نیز نامشخص‌تر است ادامه‌ی حیات بدهد. چنین امری ادامه‌ی غیرممکن گذشته در حال و آینده است و دقیقاً تشخیص این واقعیت، یعنی تشخیص تضادهای ماهوی کار جبهه‌ای بود که حتی پایه‌گذاران جبهه‌ی ملی را - عملاً یا نظراً - به این نتیجه رساند که این ایرادات به‌علت ماهوی بودن قابل رفع

^۹ البته همان‌طور که ذکر آن رفته است وجود گروه در مقدمه‌ی کتاب رفیق احمدزاده در آذر ۱۳۵۰ ذکر شده بود ولی نحوه‌ی ذکر به‌صورت گذرا و ضمنی بود و بسیاری توجه کافی به آن نکرده بودند. پس از تماس با سازمان چریک‌های فدائی خلق و انحلال تشکیلاتی گروه، مسئله‌ی اعلام وجود گروه نمی‌توانست اساساً مطرح باشد. چند ماه پس از قطع پروسه‌ی تجانس، در جزوه‌ی «پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران» این مسئله به‌طور صریح در عبارت زیر بیان شد: «بررسی کنونی تحلیلی است که توسط یک گروه مارکسیست - لنینیست که بخشی از فعالیت‌های خود را در درون سازمان‌های جبهه‌ی ملی انجام می‌دهد، در اختیار ما [جبهه‌ی ملی] قرار داده شده است.» بنابراین کسانی که مدعی هستند تا هنگام انتشار جزوه‌ی «نکاتی درباره‌ی پروسه‌ی تجانس» از مسئله‌ی گروه اطلاع نداشتند، صراحتاً دروغ می‌گویند. در مورد افراد خاصی، این خلاف‌واقع‌گویی حتی زنده‌تر است و دلایل مشخص سیاسی دارد. ما هنگامی که پاره‌ای از ابرازات از حد سخنان قابل تغییر (تعبیر) و تفسیر خارج شده و کتباً ارائه شوند، توضیحات بیشتری در این زمینه خواهیم داد.

نیستند.^{۱۰} جبهه جمع اضداد است، شترمرغ است. به ظاهر انجام همه کاری در آن میسر است ولی انجام هیچ کاری به صورت درست میسر نیست. می توان در آن به صورت فرد عضو شد. می توان گروهی تشکیل داد. این گروه نه مستقل است و نه نیست، نه می تواند فعالیت های خود را بر مبنای اعتقادات خود انجام دهد — چه در این صورت حق دیگران ممکن است ضایع شود — و نه می خواهد که مخالف اصول خود اقدام کند. هم بنا بر اعتقاد خود ضروری می بیند که وجود خود را مخفی بدارد و هم نمی تواند به خاطر رعایت حق دیگران مخفی بماند. هم می خواهد فعالیت جبهه ای کند — و بنابراین مقداری از انرژی خود را (که کم هم نبوده است) در سازمانی می گذارد که عمر تاریخی اش به سر آمده است — و هم بر عکس از فعالیت اعضای جبهه ای غیرمنتسب به گروه، چه بخواند و چه نخواند — مستقیم و غیرمستقیم — در جهت اهداف خود بدون آگاهی مشخص آن ها استفاده می برد. در مثال مشخص فعلی، شاید زیاده گویی نباشد که اظهار شود فعالیت گروه جبهه را زنده نگاه داشت و اگر گروه نبود سال ها بود که جبهه از میان رفته بود یا مبدل به محفلی شده بود که افرادی بر مبنای بیان هویت و تعلق به یک سامان قبیله ای، عضویت مادام العمر آن را قبول داشتند و در عین حال غیرواقع نخواند بود اگر اعضای غیرمنتسب به گروه اظهار دارند که گروه از اسم جبهه و یا فعالیت آن ها استفاده کرده است. هر دو جنبه متضاد درست است. هر یک را در نظر بگیریم همان است، چون جبهه ای بی رسالت شترمرغ است. و چون آفرینش شترمرغ اشتباه خداست. اما کسانی که آفرینش را نمی پذیرند «اشتباه» آن را نیز تحمل نمی کنند، ولو آن که بسیاری از سال های زندگی و فعالیت خود را صرف بزرگ آن کرده باشند.

شاید در جوامعی که انقلاب های غیرسوسیالیستی در مسیر آن هاست، این نوع تشکلهای جبهه ای هنوز قادر به انجام حرکتی باشند. اما حتی در این جوامع، جبهه های مختلف باید از اتحاد احزاب یا گروه های اعلام شده، با برنامه و مشی مشخص و روشن به وجود آیند. تجمع افراد در یک جبهه، و یا تجمع احزاب و افراد بهترین شکل سازمانی برای مانیپولاسیون است و این مانیپولاسیون عملاً انجام می گیرد چه کسانی طالب آن باشند و چه نباشند. اگر احزاب و افراد در جبهه باشند، احزاب افراد غیرمتشکل^{۱۱} را خواهی نخواهی مانیپوله خواهند کرد. هنگامی که عده ای متشکل و با برنامه در مقابل عده ای غیرمتشکل و بی برنامه باشند از پیش پیداست که جهت کار به کدام جانب خواهد بود. اما اگر جبهه متشکل از افراد باشد، راه برای هرنوع گروه بندی، نه بر مبنای تحزب و ایدئولوژی، بلکه بر مبنای رفاقت و آشنائی، زد و بند و اشتراک منافع فردی، نطق و خطابه، مانور و دسیسه، «جذابیت» و خودنمایی و خلاصه انواع عوام فریبی، باز خواهد بود. این جا دیگر نه احزاب و گروه های ایدئولوژیک، بلکه باندهای دوسه نفره صف آرای و

^{۱۰} جالب توجه و آموزنده است که کلیه پایه گذاران جبهه ای ملی در خارج و فعالین اولیه ای آن یا به نوعی فعالیت گروهی پرداخته اند و نهایتاً از سازمان های جبهه ای ملی خارج شده اند و یا اساساً فعالیت سیاسی را کنار گذاشته اند. این نکته به تنهایی بیش از خروارها فاکت بیان گر بی سرانجامی کار جبهه ای است.

^{۱۱} ما در این جا وارد این بحث نمی شویم که چه دلایل سیاسی - اجتماعی فردی و ایدئولوژیک موجب می شود که یک فرد نخواهد طی سال های متمادی حتی در ارتباط با چند نفر متشکل شود و یا سمپاتی مشخص پیدا کند. مسئله ای فردیت و خودپرستی، خصیصه ای شناخته شده ی خرده بورژوازی، در محافلی چنان جوی را به وجود می آورد که در آن هوای مسموم، گویی غیرمتشکل بودن، کار گروهی نکردن، یعنی دنبال فردیت خود و خودخواهی خود بودن، «حسن» و نشانه ی «آزادگی» محسوب می شود! معهذاً باید گفت که خوشبختانه تمام کسانی که متشکل نیستند چنین فلسفه ای ارتجاعی ندارند و دلایل دیگری موجب عدم تشکل آن ها بوده است و نه اعتقاد به فردیت و فردگرایی.

صحنه‌سازی خواهند کرد. تردیدی نیست که چنین وضعی، حالت ایده‌آل مانیپولاتورها و مورد تبلیغ آن‌هاست ولی از نظر مبارزین حقارت آور است.

بنابراین تنها زمانی سازمان جبهه‌ای، به‌صورت **ائتلاف موقت** چند نیرو، برای جنبه‌ی خاصی از مبارزه و آن‌هم تحت شرایط بسیار مشخص می‌تواند فعالیت کند که همه‌ی گرایش‌ها به‌صورت مشخص در احزاب یا سازمان‌هایی با **ایدئولوژی، استراتژی، تاکتیک و برنامه‌ی عمل مشخص و اعلام‌شده** سازمان یافته باشند و سپس مشترکاً وارد عملی که قبلاً بر روی آن توافق شده باشد شوند. این مسئله در مورد هر نوع سازمان ائتلافی از سندیکای کارگری تا انجمن‌ها و کانون‌ها صادق است. در غیر این صورت طبیعی است که همواره برنامه‌دارها کار را از پیش خواهند برد. تمنای ساده‌لوحانه و ارتجاعی مبنی بر **برنامه‌نداشتن** همگان (!) — تحت عبارت جلوگیری از مانیپولاسیون — نه‌تنها جایی در واقعیت نمی‌یابد، بلکه اساس پوشالی خود را سقوط همگان به حد بی‌برنامگی می‌نهد و نه اعتلای همگان به حد داشتن برنامه و مشی. و این همان‌طور که گفتیم شرایط معبود مانیپولاتورها و عوام‌فریبان است.

۴ — علاوه بر ایرادات ماهوی کار جبهه‌ای، ایرادات دیگری نیز در کار جبهه و گروه و مناسبات آن‌ها وجود داشته است که نه‌تنها ناشی از شرایط، بلکه مربوط به ایرادات بینشی اعضا بوده‌اند. اهم این ایرادات عبارتند از:

الف — ارتباط یک گروه عضو جبهه با سازمان‌های دیگر خارج از جبهه تا زمانی که رابطه ارگانیک نشده باشد الزاماً مسئله‌ی مهمی به‌وجود نمی‌آورد. در مثال مشخص ما، ارگانیک شدن رابطه و به‌طور مشخص قرار گرفتن گروه و سازمان چریک‌های فدائی خلق در پروسه‌ی تجانس، حالتی ذو حیاتین ایجاد کرد. گروه از یک جانب عضو جبهه‌ی ملی بود و از جانب دیگر در پروسه‌ی تجانس و عضویت با چریک‌ها قرار داشت. گروه از یک جانب حق داشت که مسئله‌ی پروسه‌ی تجانس را که از نظر امنیتی بسیار حیاتی بود مخفی نگاه دارد ولی از جانب دیگر سایرین را از داشتن این اطلاع که به‌علت وجود این رابطه و نیز به‌علت فقدان وجود گروهی دیگر در جبهه‌ی ملی، در حقیقت چریک‌ها برای جبهه تعیین مشی می‌کنند محروم کرده بود.

ب — انحصار اطلاع — گروه در ارتباط با چریک‌ها و سازمان‌های داخل در معرض اطلاعاتی قرار می‌گیرد که سازمان‌های مربوطه مایل نیستند به خارج از گروه منتقل شود. بعضی از این اطلاعات به‌طور مستقیم و یا غیرمستقیم جنبه‌ی امنیتی دارند و به‌هرحال نباید هم منتقل شوند، ولی بسیاری از اطلاعات دیگر باید منتقل شوند. اطلاع داشتن از آن‌ها حق هر مبارزی است. گروه مجدداً در موقعیت تضادمندی قرار می‌گیرد. اگر به خواست سازمان‌های داخل تن دهد حق همه‌ی مبارزین و بخصوص کسانی را که فعالانه از آن‌ها دفاع می‌کنند ضایع می‌کند. آن‌ها را به فعالیت‌هایی وامی‌دارد که شاید در صورت داشتن اطلاع مایل به انجام آن نبودند؛ و اگر گروه تمکین نکند، حق مبارزین و اعضای جبهه‌ی ملی را به موازین سازمان‌های داخل رجحان داده است.

ضروری است که تاکید شود بخصوص در این رابطه گروه موفق به حل درست این تضاد نشده است. نسبت به چریک‌ها تمکین کرده و تضاد را به‌طور انحصاری و یک‌جانبه به‌نفع خواست آن‌ها حل کرده است.

اعضای گروه هنگامی که از موضع چریک‌ها در مورد استالین و مائو و سایر مسائل مطلع شدند علی‌رغم اصرار درست خود به لزوم انتقال آن به سایرین و علی‌رغم موضع‌گیری داخلی خود به صورت بحث و نوشته،^{۱۲} به خواست نمایندگان چریک‌ها در عدم انتقال نهایتاً تن دادند. از یک جانب عدم سکوت گروه در قبال این مواضع چریک‌ها و روشن کردن نظرات خود با آن که می‌توانست روابط گروه و سازمان را متشنج کند، اقدامی اصولی و قابل ملاحظه است، ولی از جانب دیگر به خاطر تمکین تشکیلاتی، در ادامه‌ی تصورات نادرست دیگران — چه اعضای جبهه و چه سایر مبارزین — از نظرات و مسائل سازمان چریک‌ها مقصر می‌باشد. عدم تمکین ایدئولوژیک گروه به خاطر تمکین تشکیلاتی آن خدشه‌دار شده است. این انتقاد حتی از این جهت بارزتر می‌شود که دانسته شود پروسه‌ی تجانس و عضویت در سازمان چریک‌ها نیز اتمام نیافته بود، و باز ابعاد این انتقاد زمانی بیشتر روشن می‌شود که در نظر گرفته شود مسئله‌ای نظیر استالینیسم مسئله‌ای صرفاً «نظری» که طی بحث رفیقانه قابل حل باشد نبوده و تصور اولیه‌ی گروه به خطا بوده است. البته در کنار این انتقاد، این اعتبار را نیز باید مشاهده کرد که آن عده از اعضای گروه که از مسئله سامانی (استورکتورل) بودن استالینیسم مطلع شدند بلافاصله با آن برخورد شدید کردند تا بدانجا که منجر به تیرگی و سپس قطع روابط گروه و سازمان شد.

پ — عدم تجانس گروه و انعکاس آن در مناسبات با جبهه — عدم تجانس گروه و تفاوت بینش‌ها و منش‌ها و اسلوب کار که خود از جبهه‌ی ملی به ارث برده شده بود، در خارج و در رابطه با جبهه‌ی ملی به صورت خودرایی ظاهر می‌شد و نظرات و رفتار هر عضو گروه در نظر کسانی که با او سر و کار داشتند به نادرست معرف رفتار و منش کل گروه تلقی می‌گردید. این وضع با انحلال تشکیلاتی گروه (در پروسه‌ی تجانس) و مناسبات بعدی با نمایندگان چریک‌ها تشدید شد. از پائیز ۵۳ به بعد که دیگر رابطه‌ی تشکیلاتی در گروه وجود نداشت، هر یک از اعضای قبلی گروه بنا بر روش و بینش خود و با داشتن اتوریته‌ی چریک‌ها عمل و اقدام می‌کرد. این امر موجب تشنج بیشتر و دخالت مستقیم‌تر نمایندگان چریک‌ها در تعیین مشی جبهه‌ی ملی بدون اطلاع و تأیید همه اعضا می‌شد. اعضای گروه و بخش‌های مختلف، با انحلال تشکیلاتی گروه خود، امکان برخورد و انتقاد به رفتار عضو دیگر را از دست داده بودند و این امر مناسبات درونی جبهه‌ی ملی را نیز نامتجانس‌تر می‌کرد. عدم رضایت از این یا آن فعالیت، این یا آن انفعال، هیچ نوع تضمین تشکیلاتی برای انتقال نداشته و در نهایت منجر به اتخاذ و رشد دو شیوه و سبک کار مختلف در خاورمیانه و اروپا شد که انعکاسات خود را داشت و به هر حال معلول اقدام گروه در انحلال تشکیلاتی خود بوده است. تشخیص درست یا نادرست بودن این انحلال تشکیلاتی از نظر تسریع پروسه‌ی تجانس مربوط به بحث مسائل خاص گروه است. در این جا انتقاد متوجه عکس‌العمل آن در کار جبهه است. به هر منوال در این دوران فقدان روابط تشکیلاتی گروه است که اشکالات عمده در عمل کرد خارجی گروه و ارتباط آن با سازمان و اعضای جبهه بروز کرد. در دوران اولیه، یعنی قبل از تماس با چریک‌ها و قبل از انحلال گروه، مسئولیت هر گونه اقدام درست و نادرست، چه از جانب افراد بوده باشد و چه از جانب کل گروه، در هر حال متوجه کل گروه است. در فاصله‌ی پائیز ۵۳ تا احیای تشکیلاتی گروه، هر نوع فعالیت، هر نوع حسن یا انتقاد عمدتاً

^{۱۲} پاره‌ای از این نوشته‌جات در ماه‌های اخیر توسط گروه منتشر شده‌اند. از این جمله‌اند دفترهای «پروسه‌ی تجانس»، «استالینیسم»، «اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و سیاست خارجی چین»، «تذکراتی درباره‌ی طرح تحقیقی درباره‌ی بورژوازی ملی ایران».

متوجه افراد و مناسبات خاص آنهاست. هر گونه عدم تمایز میان دوران‌های مختلف فعالیت — دوران متشکل بودن و دوران عدم تشکل — و تعمیم مسائل یک دوران به دوران دیگر، طبعاً فریب‌کاری عریان است و بس. در حقیقت بروز و تشدید بسیاری از ایرادات در دوران فقدان تشکیلات به‌خوبی بر این امر دلالت می‌کند که **تشکیلات و یا فردیت** آلترناتیوهای همیشگی و گریزناپذیر هستند. در امر مبارزه هرجا و به هر دلیل که مسئله‌ی تشکیلات نفی شود، مسئله‌ی فردیت و فردگرایی جانشین آن می‌شود، با همه‌ی عواقب و عوارض آن. تجربه‌ی انحلال تشکیلاتی گروه به بهترین وجهی مؤید این حقیقت است.

۵ — انتقادات متعدد دیگری نیز، هم نسبت به جبهه و هم به گروه، وجود داشته است که از آن‌جا که مشخصه‌ی جبهه یا گروه نبوده بلکه پایه‌های بینشی داشته و مابه‌الابتلای همه‌ی سازمان‌های اپوزیسیون — حتی به‌شدت بیشتری — است، تنها به ذکر عنوان‌وار آن‌ها در این‌جا قناعت می‌کنیم. این اجمال بنابراین نشانه‌ی بی‌توجهی یا مهم ناشمردن آنها نیست.

الف — روابط هیرارشیک (سلسله‌مراتبی) هم در درون جبهه و هم در مناسبات گروه و جبهه — روابط درونی جبهه همیشه هیرارشیک بوده است. در سال‌های اخیر فقدان روابط تشکیلاتی مشخص، هیرارشی را از بین نبرده بلکه صرفاً به صورتی دیگر در آورده بود. سلسله‌مراتب نه بر اساس موازین تشکیلاتی، بلکه بر اساس میزان تماس و نزدیکی با افراد گروه، و از آنجا نیز بر اساس نوع رابطه با چریک‌ها وجود داشته و منتقل می‌شده است.

ب — انحصار اطلاع — که شرح آن رفت. مسیر انتقال اطلاع نیز تابع همان سلسله‌مراتب بوده است. در این مورد، غالب اعضای جبهه نیز به‌نوبه‌ی خود نسبت به سایر مبارزین غیرجبهه‌ای همین برخورد را داشته‌اند.

پ — سکتاریسم — سکتاریسم ناشی از برگزیده‌گرایی (الیتیسم) که از خصوصیات حاد اپوزیسیون ایران است در روابط درونی جبهه و روابط جبهه با سایر مبارزین وجود داشته است. فی‌المثل اعتقاد به صحت مبارزه‌ی مسلحانه به‌صورتی که در ایران جاری بود، در مواردی به‌صورت سکتاریستی از یک‌جانب موجب «گذشت‌های» غیراصولی نسبت به پاره‌ای از مدافعین مبارزه‌ی مسلحانه‌ی موجود (مانند انواع «محوریون») شده و از جانب دیگر در مواردی برخورد غیردموکراتیک به مخالفین مبارزه‌ی مسلحانه‌ی جاری را موجب شده بود. طبیعی است که ایراد در مخالفت و مقابله با مخالفین مبارزه‌ی مسلحانه نیست. ایراد در پاره‌ای برخوردهای غیردموکراتیک است. ایراد به تبلیغ نظرات و سعی در تعیین راه صحیح برای مبارزات خارج از کشور نیست، ایراد در هژمونی طلبی است. و این ایراد، بخصوص از این جهت به جبهه‌ی ملی و گروه وارد است که اعضای آن علی‌الاصول طی سال‌ها مبارزه، در گذشته‌ی خود برخوردی دموکراتیک‌تر از سایرین نسبت به مخالفین داشته‌اند. این حقیقت که برخورد سکتاریستی و غیردموکراتیک گریبان‌گیر همه‌ی اپوزیسیون است و سازمان‌های دیگر در این مورد و سایر موارد نظیر انحصار اطلاع و روابط هیرارشیک حتی بیشتر قابل انتقادند، از شدت برخورد و انتقاد نسبت به این ایرادات ما نباید بکاهد.

لازم به تذکر است که این عوارض جبهه و گروه، به خاطر داشتن پایه‌ی مادی — یعنی تماس با سازمان‌های داخل و داشتن اطلاع و اتوریته‌ی همراه با آن — زمینه‌ی مناسبی برای بروز یافت و در کنار سایر

عوامل مانند ایده‌آلیزه کردن سازمان‌های انقلابی، در موارد متعددی تصویر نادرست و غلوآمیز از مبارزات داخل ایجاد کرد.

ت — برخورد غیرمنقدانه — در صفحات پیش به ایراد گروه در عدم برخورد رسمی علنی به نظرات چریک‌ها - علی‌رغم جدال‌های طولانی و حاد داخلی - پرداخته شد. اغلب اعضای جبهه — چه مرتبطین با گروه و چه غیر آن — با آن‌که مطالب نبرد خلق شماره‌ی ۲ و سایر نوشته‌های منتشره‌ی چریک‌ها را دیده بودند و با آن‌که در درجات مختلف تفاوت‌نظر خود را بخصوص در ارتباط با مسئله‌ی استالین و مائو ابراز می‌داشتند، ولی در عین حال سازمان چریک‌ها را به‌خاطر مواضع فوق مورد انتقاد قرار نداده و صرفاً بر جنبه‌های مثبت این سازمان تاکید می‌کردند. این برخورد غیرمنقدانه‌ی گذشته موجب شد که هنگامی‌که ارتباط تشکیلاتی گروه با چریک‌ها قطع شده و مسائل مطرح گشت، سردرگمی و شگفتی بسیار در اپوزیسیون پیدا شود. این برخورد غیرمنقدانه‌ی افراد گروه و جبهه موجب گشت که عده‌ای اپورتونیست توانستند با یک شبه «چریک» شدن عده‌ای از افراد سردرگم را فریب دهند. مقداری از زمینه‌سازی رشد موقت «اتوریته‌ای»‌ها و «محوریون» به‌خاطر این مسئله — برخورد غیرمنقدانه‌ی گذشته‌ی ما — بوده است. این امر که این موجودات صرفاً به‌صورت ریزه‌خوار خوان دیگران در آمده و نحیف باقی مانده‌اند از شدت انتقاد به رفتار غیرمنقدانه‌ی گذشته‌ی ما، در انتقال غیرمنقدانه‌ی اطلاعات داخل به خارج نمی‌کاهد. باید مجدداً تاکید کرد که اعتماد ساده‌دلانه به مطالبی که از داخل به خارج می‌رسید برای بیان این نقصان فاحش ما کافی نیست و دید و بینش همه‌ی اعضای گروه و جبهه در این برخورد غیرمنقدانه نقش داشته است.

* * *

نتیجه‌گیری جامع از این تجارب طولانی از مبارزات و نقصان‌های گذشته کاری نیست که به سهولت انجام گیرد و این نتیجه‌گیری نیز بر حسب بینش و توان افراد متفاوت خواهد بود. اما از هم‌اکنون می‌توان آحاد آلترناتیوهای مختلف را مشاهده کرد. این آلترناتیوها ظاهراً یک وجه مشترک دارند و آن نفی تشکلهائی است که رسالت تاریخی خود را از دست داده‌اند،^{۱۳} ولو این‌که بیان این نتیجه‌گیری در قالب‌های مختلف ادا شود. این امر که آیا این نتیجه باید به هر نوع تشکل قابل تعمیم باشد یا نه مورد اختلاف است. عده‌ای با نشان دادن ایرادات گذشته و عمده‌دیدن نقش گروه در ایجاد اشکالات، به‌دنبال تزه‌ای انحلال‌طلبانه وجود هر نوع تشکیلاتی را نفی می‌کنند. این عده طبیعی است که اولاً انتقاد عمده خود را متوجه بخش متشکل جبهه — یعنی گروه — کنند و از پرداختن به مسائل گذشته‌های دورتر جبهه‌ی ملی — زمانی که گروه هنوز تشکیل نشده بود — و بررسی مسائل و تضادهای ماهوی جبهه‌ی ملی، به‌خیال خود طفره روند، و این نیز امری طبیعی است. آن‌چه فعلاً مانع رشد و گسترش فردگرایی آن‌ها شده است گروه است و بنابراین هر فردگرایی کوتاه‌اندیشی حریف اصلی خود را در گروه می‌یابد و چه بهتر از این. معه‌ذا این بینش نه‌تنها گذشته و تاریخچه را ندیده می‌گیرد، بلکه به نفس مسئله‌ی اخیر نیز برخورد نمی‌کند. هنگامی که روشن می‌شود که

^{۱۳} همان‌طور که گفته شد از میان کلیه اعضای سازمان‌های جبهه‌ی ملی در اروپا فقط دو نفر عضو و یک سمپات حاضر به کار در جبهه‌ی ملی شدند، ان هم به شرطی که دیگری وجود داشته باشند - که نبودند. در خاورمیانه و آمریکا حتی چنین دو سه نفری نیز یافت نشدند و بدین‌طریق تجربه و عمل سرنوشت چنین مجموعه‌هایی را معین کرد و حال آن‌که اگر از تجربه‌ی تاریخ آموخته بودیم، نیازی به تکرار آن نداشتیم.

عمده‌ی اشکالات زمانی بروز کرد که گروه تشکیلات خود را منحل نمود در این صورت اگر تجربه چیزی به کسی بیاموزد زیان **انحلال** تشکیلات است و نه **وجود** تشکیلات. هر «نتیجه‌گیری» جز این، نه نتیجه‌گیری بلکه استخراج احکام از پیش ساخته‌شده از بطن واقعیت تحریف‌یافته است و بسان گفته‌ی مرد زبونی است که هر چه اتفاق می‌افتاد مدعی می‌شد که او از ابتدا همین نظر را داشته است. تجربه‌ی خاص اخیر، عمده‌ی ایرادات را در اثر فقدان تجانس در تشکلهای، فقدان تشکلهای متعدد و مناسبات نادرست تشکل و محیط نشان می‌دهد. در این صورت طبیعی است که راه مرتفع کردن ایرادات کوشش جهت ایجاد تجانس، تصحیح مناسبات در درون تشکلهای و بین تشکلهای و محیط خارج باشد. از آنجا که مناسبات، مناسبات **انسان‌هاست**، ضرورتاً هر کوششی باید کوشش **جمعی** انسان‌ها باشد. پیش‌شرط بهبود، مشاهده‌ی نواقص و ایرادات است. سازمان‌ها، گروه‌ها و افرادی که این ایرادات را نمی‌بینند و یا حتی آن‌ها را حسن می‌شمارند، بالتبع تغییری نخواهند کرد و کم نیستند چنین سازمان‌ها و گروه‌هایی. ما در کتاب «مشکلات و مسائل جنبش» توضیحاتی پیرامون این مسائل داده‌ایم و مشخص ساخته‌ایم که هنگامی که این ایرادات به نام «خواست جنبش» و «نظر داخل» و نظائر آن مورد توجیه قرار می‌گیرند امیدی را بر رفع خود نمی‌آفرینند. **اما در مواردی که پیش‌شرط بهبود وجود داشته باشد یعنی ایرادات دیده شود و خواست و کوشش جمعی** برای بهبود آنها وجود داشته باشد، لاجرم حرکت در جهت رفع آن‌ها خواهد بود. ما این‌را در تجربه‌ی عملی خود دیده‌ایم و قادر شده‌ایم به بسیاری از ایرادات گذشته، اعم از آن‌که مربوط به ایرادات خود ما بود و یا ناشی از مناسبات ما، برخورد کرده و آن‌ها را مرتفع کنیم. آلترناتیو فردگرایانه‌ی مقابل، نه تنها تضمینی برای هیچ نوع حرکت و بهبود ارائه نمی‌دهد، بلکه با **بازگشت به فردیت، حتی فرد را رها نمی‌سازد**. تجربه‌ی تاریخ این حقیقت را نیز اثبات کرده است. آن‌ها که مبلغ انحلال همه نوع تشکیلاتند، نه تنها مبلغ حقیر نظرات منسوخ گذشته — ای‌کاش حداقل این نظرات را می‌شناختند — و تجسم شکست و سقوط در ورطه‌ی فردگرایی و انفعالنند، بلکه با چنین نظراتی راه را برای مبلغین تشکلهای سانترالیستی محض باز می‌گذارند و این‌ها از دو قماشند: ارتجاع متشکل و متمرکز، استالینیست‌ها و قدرت‌مداران دیگر. بنابر این تز تشکل ندادن در واقعیت خود به تز راه را برای پیروزی تشکلهای ارتجاعی و یا تشکلهای اولتراسانترالیستی استالینیستی باز گذاشتن، منجر می‌شود. سرنوشت کسانی که به دام چنین اباطیلی در غلتند پیشاپیش روشن است. پروتوتیپ‌های غم انگیز این بینش هم‌اکنون در معرض تماشا هستند. راهی که نهایتش چنین باشد، رهروان خاص مشخصی را جلب خواهد کرد و کسی از دست رفتن چنین رهروانی را با افسوس وداع نخواهد گفت.

* * *

از تجربه و سرنوشت جبهه‌ی ملی در داخل و خارج از کشور درس‌های متعددی می‌توان گرفت، اما شاید بتوان گفت مهم‌ترین درسی را که تاریخ داده بود — و ما ندیده گرفته بودیم — یک‌بار دیگر در متن و محتوای مبارزات ایران اثبات کرد و آن این است که:

وظیفه‌ی اولیه‌ی عناصر کمونیست، ایجاد تشکلهای ایدئولوژیک خود و کوشش جهت ایجاد و گسترش پیوند با مبارزات طبقه کارگر است. درگیری در کارهای عام جبهه‌ای، قبل از داشتن تشکیلات مشخص کمونیستی،

اتلاف وقت و نیروست و به سردرگمی می‌انجامد. تنها زمانی که طبقات و اقشار مختلف سازمان‌های خود را با مشی و اهداف مشخص و مصرح به‌وجود آورده باشند — اگر ضرورت جامعه و انقلاب بطلبد — تحت شرایط خاص می‌توان همکاری‌هایی را در حد برنامه‌ی توافق‌شده و محدود و موقت، در قالب کمیته‌های هماهنگی یا جبهه یا نظائر آن و بر اساس قبولی **یک حداقل** تبلیغ کرد. جبهه‌های متشکل از سازمان‌ها و احزاب بدون برنامه‌ی مشخص و از آن بدتر جبهه‌های متشکل از سازمان‌ها و افراد غیرمتشکل، جبهه‌هایی که نه اجرای برنامه‌ی مشخص بلکه «انجام انقلاب» را مدعی باشند، علی‌رغم خواست مبارزین آن و علی‌رغم دستاوردهای محدود آن، موجب انصراف توجه از فعالیت‌های اخص طبقاتی می‌شوند و پس از اتلاف قسمت مهمی از وقت و نیروی فعالین خود، در نیمه‌راه از بین می‌روند.

تجربه باز هم این اصل را اثبات کرد.

اسنادی از جنبش

در این بخش مکاتباتی که بین دکتر مصدق و رهبران و اعضاء جبهه‌ی ملی رد و بدل شد و منجر به استعفای رهبری و انحلال جبهه‌ی ملی (دوم) گشت، درج می‌گردد.

این اسناد از دو جهت روشن‌گر هستند. از یک جانب تضادهای درونی و جناح‌بندی‌های باسابقه‌ی جبهه‌ی ملی را نشان می‌دهند و شناختی بهتر از گذشته می‌دهند. از جانب دیگر تلاش‌هایی را معرفی می‌کنند که امروزه در ایران از طرف عده‌ای انجام شده و سعی در مهار کردن نارضایتی توده‌های زحمتکش را دارند. در این اسناد هم شکل سازمانی مطلوب رهبران جبهه، هم محتوای مورد نظر آنان به‌صورت ارائه‌ی سیاست صبر و انتظار، و هم اسلوب کار آنها، نمایان می‌شود و پرتوی نمایان‌کننده بر مسیری که جنبش ایران تحت رهبری آنها باید بپیماید انداخته می‌شود. از این‌رو، مطالعه‌ی دقیق این اسناد صرفاً از جهت درک تاریخ نهضت ملی اهمیت ندارد. ارزش بیشتر آنها در روشن کردن راه آینده است.

*

تاکیدها در اسناد، همه جا از ماست

کنگره‌ی جبهه‌ی ملی ایران

تشکیل اولین کنگره‌ی جبهه‌ی ملی ایران را تهنیت عرض می‌کنم. به روان پاک دکتر سید حسین فاطمی و سایر شهدای راه آزادی که با خون خود مبارزات ضد استعماری را آبیاری کردند و به آقایان محترمی که از راه دور و نزدیک برای خدمت به هم‌وطنان عزیز کنگره را به قدم خود مزین فرموده‌اند و همچنین به آن کسانی که در راه نیک‌بختی و سعادت ایران از هر پیش‌آمدی هراس نکرده و با کمال شهامت وظیفه‌ی ملی خود را انجام داده‌اند درود فراوان می‌فرستم و اجازه می‌خواهم به استحضار برسانم که جبهه‌ی ملی هیچ‌وقت نظری جز اعتلا و عظمت ایران نداشته و همیشه خواهان این بوده که هم‌وطنان عزیز همه در سرنوشت خود دخیل شوند و با هرگونه فداکاری وطن عزیز خود را به مقامی که داشت برسانند. و این نام عقب‌ماندگی که در نتیجه بی‌کفایتی زمام‌داران گذشته نصیب کشور ما شده از بین برود و این آرزو به نتیجه نمی‌رسید جز این که افرادی شایسته و جوانان هنوز به همه‌چیز نرسیده در مقدرات مملکت شرکت کنند و کشور ایران صاحب رجالی کاردان و فداکار بشود. بدیهی است که این افراد وقتی می‌توانند شایستگی خود را به معرض ظهور درآورند که نیروهای ملی تشکیل شود و هرکس بتواند در اجتماع برتری خود را نسبت به دیگری به منصفی ظهور برساند. بنابراین باید با اتحاد و هماهنگی کامل و انتخاب افرادی برای عضویت در شورای عالی جبهه‌ی ملی آمال و آرزوی افراد وطن پرست عملی شود و درب‌های جبهه‌ی ملی به روی کلیه‌ی افراد و دسته‌جات و احزابی که مایل به مبارزه و از خودگذشتگی در راه واژگون‌ساختن دستگاه استعمار هستند مفتوح گردد و منت‌های کوشش به‌عمل آید تا کسانی که خواهان آزادی و استقلال ایرانند به جمع مبارزان بگروند.

در روزهای اول مشروطه که در این مملکت نه حزبی تشکیل شده بود {و} نه مردم از اوضاع و احوال دنیا اطلاعات کافی داشتند، پیشرفت مشروطه و گرفتن قانون اساسی با جدیت و فداکاری انجمن‌هایی به نتیجه رسید که در تهران و شاید در حدود صد انجمن تشکیل شده بود که هرکس در یک یا چند انجمن می‌توانست عضو شود و با معلومات قلیلی که داشت افراد را به حقوق خودشان آشنا کند و در راهی که منتهی به هدف می‌شد سوق دهد و بدین طریق علاقه‌ی مردم به مشروطه و قانون اساسی به جایی رسید که در روز بمباران مجلس عده‌ی کثیری از همه چیز خود گذشتند و در راه آزادی و خدمت به هم‌وطنان به مقام شهادت رسیدند و قبرستان شهدای آزادی را برای تشویق اخلاف خود به‌یادگار گذاشتند. آن روز قانون اساسی نبود آن‌را گرفتند و امروز که بود آن‌را دفن کردند و یک فاتحه‌ی بی‌الحمد هم برای این مدفون نخواندند. این است آن‌چه به‌نظر این جانب در پیشرفت سیاست جبهه‌ی ملی رسید و اکنون بسته به نظر آقایان محترم است که در اساسنامه‌ی جبهه‌ی ملی مخصوصاً آن قسمت که مربوط به شورای جبهه‌ی ملی است تجدید نظر کنند و جبهه را به‌صورتی درآورند که مؤثر شود و هم‌وطنان عزیز به آینده‌ی کشور امیدوار شوند. بیش از این عرضی ندارم و توفیق آقایان محترم را در خدمت به وطن عزیز خواهانم.

دکتر محمد مصدق

کمیته‌ی سازمان دانشجویان جبهه‌ی ملی ایران

نامه‌ی مورخ ۱۹ فروردین عز وصول ارزانی بخشید و موجب نهایت امتنان گردید. این که مرقوم فرموده‌اید نظرات خود را درباره‌ی تشکیلات و نحوه‌ی مبارزات به‌آن سازمان محترم عرض کنم قبلاً لازم است مقدمه‌ای از آن‌چه در راه ابقای ملت ایران به‌کار رفته است بنویسم و بعد نظریات خود را در باب تشکیلاتی که بتواند از این هدف دفاع کند اظهار نمایم.

اکنون شرحی راجع به نمایندگان دوره‌ی ۱۷ تقنینیه عرض می‌کنم که گفته می‌شود ۴۰ نفر از آنها که اکثریت داشتند با دولت موافق و ۳۵ نفر دیگر مخالف دولت بودند و چون عده‌ی نمایندگان مجلس طبق قانون انتخابات که در دسترس نیست بیش از این بود لازم است در این باره توضیحاتی داده شود که چرا در مجلس بیش از ۷۵ نفر وارد نشد: نظر به این که قبل از خاتمه‌ی انتخابات این‌جانب برای دفاع از حقوق ملت ایران می‌بایست در دیوان بین‌المللی لاهه حاضر شوم و می‌خواستند در غیاب این‌جانب در هر محل که انتخابات می‌شد بلوا و غوغا برپا کنند و این کار سبب شود که حواس این‌جانب متوجه انتخابات گردد و نتوانم وظائف خود را در دیوان بین‌المللی انجام دهم انتخاب بقیه نمایندگان را موکول به مراجعت کردم و بعد هم انتخاباتی نشد و ملت هم از این عمل که در خیر مملکت شده بود اظهار عدم رضایت نکرد چون که می‌دانست نداشتن نماینده در مجلس به از این است که نماینده در مجلس باشد و به ضرر مملکت رای بدهد. این اکثریت و اقلیتی که در مجلس شده بود تا چندی به وظائف خود عمل می‌کرد. انتخابات رئیس مجلس که پیش آمد عده‌ای منحرف شدند و اکثریت از دست رفت. و بعد خواستند از آن استفاده کنند و طبق مقررات قانون اساسی دولت را استیضاح کنند و از کار بی‌اندازند و نقشه این بود که یکی از مخالفین دولت را برای نظارت در کار اسکناس انتخاب کنند و او که به بانک ملی رفت گزارشی بر علیه دولت بدهد و ثابت کند که دولت بر خلاف قانون ۳۰۰ میلیون تومان از نشر اسکناس سوءاستفاده نموده است و چون دولت آن نماینده را برای اجرای قانون در بانک دعوت ننمود دولت را استیضاح کردند و دولت نگرانی نداشت که در نتیجه‌ی استیضاح حیثیتش از بین برود چونکه متجاوز از ۲۵۰ میلیون از این وجه برای اجرت کارگران معادن نفت به کار رفته بود و دولت نمی‌توانست به علت نبودن عواید نفت آن‌ها را گرسنه بگذارد که اغتشاش کنند و مخالفین بگویند ملت ایران قادر نیست معادن خود را اداره نماید و بقیه‌ی وجه مزبور هم صرف مخارجی از همین قبیل شده بود. نگرانی از این جهت بود که دولت را استیضاح کنند و هدف ملت ایران از بین برود. این بود که طبق یکی از مواد آئین‌نامه‌ی مجلس تصمیم گرفتیم مدت یک ماه در جواب استیضاح تاخیر شود و در مجلس حاضر نشویم و چون این کار نتیجه‌ی قطعی نداشت و بعد از یک بار دولت می‌بایست در مجلس حاضر و عزل شود، چنین به نظر رسید که تکلیف دولت را ملت ایران به‌وسیله‌ی رفراندوم معلوم کند. اگر ملت با بقای دولت موافق نبود به ابقای مجلس رای بدهد و دولت از کار خارج شود. نظر به این که توسل به رفراندوم نقشه‌ای را که بر علیه دولت ترسیم شده بود خنثی می‌کرد رئیس مجلس نزد من آمد و تقاضا نمود از این کار صرف نظر کنم و من هیچ جوابی نداشتیم غیر از این که بگویم به مجلسی که از خود فکری ندارد هرگز نمی‌روم. چنان‌چه بروم گذشته از این که باید جواب استیضاح را بدهم و عزل شوم هدف ملت ایران را باید از

مجلس به خانه خود ببرم و در انجا با خود دفن کنم و چون مذاکرات به نتیجه نرسید رئیس مجلس رفت و بلافاصله دستور اجرای رفراندوم داده شد و همه دیدند که ملت ایران با چه اکثریت قریب به اتفاق دولت را تثبیت کرد. نظر به این که راه دیگری برای عزل دولت نبود به دست خط شاهنشاه متوسل شدند که این جانب حاضر شدم از همه چیز خود بگذرم و در راه آزادی و استقلال وطن عزیزم از هر گونه فداکاری خودداری نکنم.

اکنون بسیار خوشوقتیم که این فداکاری بی اثر نبود و شما جوانان و جمعیت های وطن پرست در راه آزادی و استقلال ایران از هر گونه فداکاری دریغ ننموده و از همه چیز خود گذشته اید، برای این که هدف ملت ایران را حفظ کنید، ولی باید دانست که با اساسنامه ی فعلی این هدف روز به روز ضعیف تر می شود تا کار به جائی رسد که انرا فراموش کنند و از آن جز اسم چیزی باقی نگذارند.

و اما این که مرقوم فرموده اید نظریات خود را درباره ی تشکیلات و نحوه ی مبارزات عرض کنم. راجع به تشکیلات چون از حدود مطالعه خارج نیست می توانم نظریاتی بدهم ولی راجع به نحوه ی مبارزات از این جانب که در زندان بسر می برم کاری ساخته نیست چون که مبارزه هر آن به صورتی در می آید که رهبری جبهه باید تجدیدنظر کند و آنی غفلت ننماید و تعیین نحوه ی مبارزه از وظائف هیئت اجراییه و آن کسی است که برای رهبری انتخاب می شود.

اکنون اجازه می خواهم که عرض کنم شما دانشجویان عزیز جزئی از افراد مملکتید و نمی توانید به تنهایی کار مفیدی انجام دهید مگر این که با سایر تشکیلات مملکتی همکاری کنید و این کار با اساسنامه ای که برای جبهه ی ملی تنظیم شده به هیچ وجه صورت نخواهد گرفت. اساسنامه باید طوری تنظیم شود که هر حزب و جمعیت و دسته ای که صاحب تشکیلاتند بتوانند با انتخاب یک یا چند نماینده وارد جبهه شوند، در تصمیمات جبهه ی ملی شرکت کنند و نمایندگان مزبور نظریات جبهه را به اطلاع موکلین خود برسانند و انجام آن را بخواهند.

هر حزب و اجتماع برای خود مرامی دارد و هیچ وقت حاضر نمی شود از مرام خود دست بکشد و تشکیلات خود را منحل نماید. صلاح جبهه ی ملی هم در این است که کاری به مرام دیگران نداشته باشد، فقط اجرای مرام خود را تامین نماید. بنابراین تعریفی که می توان از جبهه ی ملی نمود این است: «جبهه ی ملی مرکز احزاب و اجتماعات و دسته جاتی است که برای خود تشکیلاتی دارند و مرامی جز آزادی و استقلال ایران ندارند.» این مرام چیزی نیست که یک عده ی قلیل و هر قدر صاحب فکر بتوانند آن را در مملکت اجرا نمایند. بلکه مجری این مرام باید ملت ایران باشد. گذاردن یک عده ای در خارج و عدم پذیرش آن به هر عنوان که باشد بر خلاف مصالح مملکت است.

اکنون نظریات خود را برای تشکیل یک جبهه ی ملی عرض می کنم و تمنی دارم هر گونه اصلاحاتی که لازم است و از نظر این جانب دور مانده در آن بفرمائید.

۱ - برای تشکیل جبهه یک هیئت مؤسس لازم است که در یک جلسه حاضر شوند و از هر یک از احزاب و اجتماعات و دسته جات که تشکیلاتی دارند تقاضا کنند که برای تشکیل جبهه دو یا سه نفر از اعضای خود را انتخاب کنند و به هیئت مؤسس معرفی نمایند.

۲ - نمایندگان احزاب و اجتماعات و دسته‌جات، جبهه‌ی ملی را برای مدت یک سال تشکیل می‌دهند و چنان‌چه فردی از افراد جبهه راجع به صلاحیت یکی از اعضا اعتراض کند جبهه‌ی ملی با رای مخفی و اکثریت آرا اظهار نظر می‌کند و این اعتراض ممکن است در تمام مدت سال داده شود و به شرحی که گذشت به موقع اجرا درآید.

۳ - جبهه‌ی ملی هیئتی را به نام هیئت اجرائی از خارج از جبهه به رای مخفی و با اکثریت آرا انتخاب می‌کند که تصمیمات جبهه را به‌موقع اجراء گذارند و هیئت مزبور نیز یک نفر را از بین خود برای اجرای تصمیمات خود انتخاب خواهد نمود.

در خاتمه لازم است عرض کنم از هیئت مؤسس یک یا دو نفر که مورد اعتماد عموم باشند دعوت کنند. این دعوت‌شدگان هر قدر بیشتر مورد اعتماد جامعه باشند ملت ایران به جبهه بیشتر معتقد می‌شود و سبب خواهد شد که ملت ایران در تحصیل آزادی و استقلال دچار مشکلاتی نشود و آن را هرچه زودتر به‌دست آورد.

این بود نظریات این هم‌وطن گرفتار شما که به استحضار رسید. دیگر چیزی ندارم که عرض کنم جز این‌که توفیق شما جوانان از خودگذشته و دوستان عزیزم را از خدا بخواهم.

دوم اردیبهشت ۱۳۴۳

حضور پیشوای معظم جناب آقای دکتر محمد مصدق

مرقومه‌ی محترم مورخ سوم فروردین ماه ۱۳۴۳ که به‌عنوان هیئت اجرائی سازمان‌های اروپایی جبهه‌ی ملی ایران صادر شده و در تاریخ ۲۲ فروردین ۴۳ از طرف بعضی افراد در تهران تکثیر و توزیع گردیده است ما را بر آن داشت که مصدع اوقات آن پیشوای ارجمند شویم و مطالبی را به‌عرض برسانیم:

اکنون متجاوز از ده سال است که رهبر بزرگ در زندان بسر می‌برند و از هر جهت محصور و محدود هستند. این تجاوز فاحش به حقوق ملت ایران باعث شده است که از یک طرف نهضت ملی ایران از فیض رهبری و راهنمایی‌های خردمندانه پیشوای خویش محروم بماند و از سوی دیگر رهبر نهضت از تماس با ملت عزیز خود و عناصر مبارزی که در راه تحقق افکار و هدف‌های ملی پیوسته در تلاش و کوشش به‌سر می‌برند دور مانده نتوانند اطلاعات صحیح و دقیق را از مجاری ذی‌صلاحیت بدست آورند. این اوضاع و احوال با توجه به سیاست استعماری و استبدادی و کوشش‌های مودیانه‌ای که شب و روز علیه جبهه‌ی ملی ایران صورت می‌گیرد زیان‌های بزرگی به‌بار می‌آورد.

جای بسی خوشوقتی است که پیشوای معظم با وجود شرایط نامساعد و ادامه‌ی تبعید و محرومیت‌های شدید و ممیزی و مراقبت دائم دستگاه‌های حکومتی باز هم علی‌رغم همه‌ی این تضییقات به فکر هدایت مبارزان راه حق هستید و تا آن‌جا که میسر بوده از فرصت‌هایی استفاده فرموده از راهنمایی و اندرز دریغ نمی‌فرمائید. برای کارکنان جبهه‌ی ملی ایران نهایت درجه‌ی افتخار است که نصایح و راهنمایی‌های خردمندانه‌ی آن جناب را بکار بندند و از این طریق مقداری از زیان‌هایی {را} که از رهگذر حبس و تبعید حضرت عالی متوجه نهضت ملی ایران است جبران کنند. بنابراین بر خود لازم می‌دانیم که شمه‌ای از فعالیت‌های خویش را در دوران چهار سال اخیر به عرض برسانیم و توجه آن جناب را به وضع سیاسی و تشکیلاتی خود جلب نمائیم:

در تیر ماه سال ۱۳۳۹ در یک محیط خفقان شدید شورای مرکزی جبهه‌ی ملی ایران مرکب از نمایندگان احزاب و جمعیت‌ها و عناصر وطن‌خواه دیگر که در احزاب عضویت ندارند تشکیل و اصول هدف‌های خود را ضمن سه اصل تنظیم و تجدید فعالیت جبهه‌ی ملی را اعلام نمود.

رشد مبارزات جبهه در سه سال اخیر و بخصوص دوره‌ی انتخابات تابستانی و زمستانی دوره‌ی بیستم قانون‌گذاری و جریانات بعد از آن به حدی رسید که تشکیل کنگره‌ی مملکتی را ایجاب نمود. در دی‌ماه سال ۱۳۴۱ کنگره‌ی مذکور با حضور یک‌صد و هفتاد نماینده تشکیل گردید. از این عده جمعی عضو احزاب و جمعیت‌های ملی (حزب ایران - حزب مردم ایران - حزب ملت ایران و جمعیت نهضت آزادی) و بقیه افرادی بودند که در احزاب عضویت نداشته و مستقلاً در سازمان‌ها و تشکیلات جبهه‌ی ملی شرکت نموده بودند. علاوه بر اعضای احزاب که از طریق سازمان‌های جبهه در کنگره شرکت جسته بودند هر یک از احزاب نیز به طور جداگانه و به‌صورت رسمی نماینده‌ای از طرف خود به کنگره اعزام داشته بود.

نخستین کنگره‌ی کشوری جبهه‌ی ملی ایران از طریق انتخاب دو کمیسیون - کمیسیون سیاسی و کمیسیون اساسنامه - به تنظیم منشور جبهه‌ی ملی و اساسنامه آن اقدام نمود. کمیسیون سیاسی مرکب از ۱۱ نفر بود که ۷ نفر از آنها عضو احزاب و جمعیت‌ها بودند به شرح زیر:

آقای دکتر کریم سنجابی - مهندس جهانگیر حق‌شناس - علی اصغر پارسا - ابوالفضل قاسمی (اعضاء حزب ایران) آقای مهندس مهدی بازرگان (عضو جمعیت نهضت آزادی) - آقایان دکتر مرجانی و دکتر شریعتمداری (اعضای حزب مردم ایران) و چهار نفر دیگر آقایان دکتر عبدالحسین اردلان - دکتر محمد علی خنجی - عباس نراقی (دانشجوی دانشکده فنی) و فریدون عطاری (دانشجوی دانشگاه تبریز). این کمیسیون به‌اتفاق آرا منشور جبهه‌ی ملی ایران را تدوین و به کنگره تقدیم داشت و کنگره نیز به‌اتفاق آرا (به‌استثنای یک رای) آن را تصویب نمود. به این ترتیب اعضا و نمایندگان احزاب و جمعیت‌ها همراه با نمایندگان افراد غیرحزبی به اتفاق آرا منشور جبهه را تصویب نمودند. هم‌چنین لازم است توجه آن جناب را به بعضی از اصول مهم اساسنامه‌ی جبهه‌ی ملی ایران مصوب نخستین کنگره درباره‌ی ترکیب جبهه‌ی ملی جلب نمائیم. ماده‌ی اول اساسنامه مقرر می‌دارد: «جبهه‌ی ملی ایران واحد مستقل تشکیلاتی سیاسی است که مرکب است از احزاب و افراد و جمعیت‌ها و اتحادیه‌ها و عناصر وطن‌خواه که به اصول هدف‌ها و منشور جبهه‌ی ملی ایران معتقد و وفادارند و در ایجاد ارتباط و تامین هماهنگی و همکاری بین افراد و نیروهای ملی ایران و هدایت به اشتراک مساعی و تجمع در تشکیلات ملی وسیع به منظور نیل به اصول مرام و هدف‌های خود کوشش خواهد نمود و نسبت به امور اساسی و عمومی جامعه‌ی ایرانی بر طبق مقتضیات زمان و مصالح کشور به اقدامات لازم پرداخته و به اتخاذ تصمیمات و اجرای آن‌ها مبادرت خواهد کرد.» و به موجب ماده‌ی دوم «تشکیلات جبهه‌ی ملی ایران بر دو اصل مرکزیت و دموکراسی مبتنی است و جمیع افراد آن اعم از حزبی و غیرحزبی به‌طور یک‌سان ملزم به رعایت دقیق این دو اصل می‌باشند» و بنا بر ماده‌ی دوازدهم: «اعضای شورای مرکزی باید دارای وجهه‌ی ملی و سوابق آزادی‌خواهی و خدمت‌گذاری به ملت و حق‌طلبی و ثبات قدم و پاک‌دامنی باشند و طوری برگزیده شوند که ترکیب عمومی شوری حتی‌المقدور معرف نیروهای ملی و طبقات و قشرهای اجتماعی باشند.» بر طبق این مواد وضع تشکیلاتی جبهه‌ی ملی ایران و عناصر متشکله‌ی آن به‌خوبی روشن است. احزاب و جمعیت‌ها نیز عضو جبهه‌ی ملی هستند و در داخل جبهه تابع مقررات اساسنامه و منشوری که به تصویب خود آن‌ها رسیده است می‌باشند.

در انتخابات شورای مرکزی جدید نیز عناصر متشکله‌ی جبهه کاملاً منعکس گردید و ۳۵ نفر

اعضای شورای مرکزی (که اسامی آنها به ترتیب حروف الفبا به‌قرار ذیل است) انتخاب گردیدند:

دکتر مهدی آذر - دکتر عبدالحسین اردلان - علی اردلان - مهرداد ارفع‌زاده - دکتر شمس‌الدین امیر علایی - مهندس مهدی بازرگان - دکتر شاپور بختیار - اصغر پارسا - غلامرضا تختی - آیت‌الله سید باقر جلالی موسوی - دکتر یوسف جلالی موسوی - آیت‌الله حاج سید ضیاءالدین حاج سیدجواد - دکتر مسعود حجازی - مهندس کاظم حسینی - مهندس جهانگیر حق‌شناس - مهندس عبدالحسین خلیلی - دکتر محمدعلی خنجی - مهندس احمد زیرک‌زاده - حسین شاه‌حسینی - الهیار صالح - دکتر غلام‌حسین صدیقی - آیت‌الله سید محمود طالقانی - داریوش فروهر - حاج حسن قاسمیه - باقر کاظمی - ابراهیم کریم آبادی - سید محمد

علی کشاورز صدر - اصغر گیتی بین - حاج سید محمود مانیان - علی اشرف منوچهری - دکتر فریدون مهدوی - حسن میرمحمد صادقی - عباس نراقی - مهندس نوشین.

از این عده ۱۵ نفر عضو احزاب و جمعیت‌ها و منجمله دو نفر اعضای جمعیت نهضت

آزادی هستند. کنگره‌ی جبهه انتخاب ۱۵ نفر دیگر از اعضای شورای مرکزی را بر طبق اساسنامه به شورای مرکزی جبهه محول نمود که به تدریج با انتخاب اعضای جدید عده‌ی خود را به ۵۰ نفر رساند. شورای جدید در جلسات اول و دوم هیئت رئیسه‌ی شورا و اعضای هیئت اجرائی را انتخاب نمود و در جلسه‌ی سوم تمام وقت صرف بحث و تصمیم در مورد رفراندوم ششم بهمن سال ۱۳۴۱ و سیاست جبهه‌ی ملی در آن باره گردید. پس از این جلسه جبهه‌ی ملی ایران مورد یورش وسیع دستگاه حاکمه قرار گرفت و تقریباً تمام اعضای شورای مرکزی و هیئت اجرائی و جمع کثیری از فعالین و مبارزان جبهه توقیف و دچار زندان شدند. پس از ۸ ماه حبس و تحمل انواع مشقات شورای مرکزی جبهه‌ی ملی ضمن تنظیم مجدد امور خویش در اولین فرصت به این قسمت از وظایف خود توجه نمود و در دو جلسه‌ی اخیر (اسفند سال گذشته و فروردین سال جاری) افراد زیر را به عضویت شورای مرکزی دعوت کرد: ۱ - حضرت آیت‌الله سید محمد علی انگجی ۲ - آقای نصرت‌الله امینی ۳ - آقای ادیب برومند ۴ - آقای جلیل غنی‌زاده ۵ - آقای دکتر حسین مهدوی ۶ - آقای حسین راضی ۷ - آقای دکتر عبدالرحمن برومند ۸ - آقای حبیب‌الله ذوالقدر.

چنان‌که ملاحظه می‌فرمائید پیام آن جناب به ششمین کنگره جبهه‌ی ملی ایران کاملاً مورد عمل واقع شده است و همه احزاب طرفدار آن جناب به عضویت جبهه‌ی ملی پذیرفته شده‌اند و اعضای آن‌ها در شورای مرکزی شرکت داشته و دارند. در مورد جمعیت نهضت آزادی ایران باید توجه آن جناب را به تاریخ تاسیس این جمعیت و روابط آن با جبهه‌ی ملی جلب نمائیم.

جمعیت مذکور در موقع تجدید فعالیت جبهه‌ی ملی وجود نداشت و یک‌سال بعد از فعالیت شورای مرکزی تاسیس گردید. در موقع تشکیل کنگره با وجود بسیاری مشکلات و ملاحظات برای ایجاد یک پارچگی و وحدت کامل عناصر ملی، شورای مرکزی از چهار نفر (آقایان آیت‌الله طالقانی - مهندس بازرگان - دکتر یدالله سبحانی و حسن نزیه) برای عضویت در کنگره دعوت به عمل آورد و از اعضای جمعیت نهضت آزادی کسانی دیگر نیز در کنگره شرکت داشتند و در موقع انتخاب اعضای شورای مرکزی جدید نیز دو نفر از آن جمعیت به عضویت شورا انتخاب شد. بنابراین در موردی که توصیه فرموده‌اید خوب بود یک نفر نماینده پذیرفته می‌شد، در عمل دو نفر انتخاب شده‌اند. و علاوه بر آن کنگره اصل عضویت جمعیت نهضت آزادی ایران را در جبهه‌ی ملی مورد تصویب قرار داد منتهی مقرر داشت که جمعیت مذکور بعضی از عناصر غیرصالح خود را مورد تصفیه قرار دهد و گزارش آن‌را به شورای مرکزی جبهه‌ی ملی ایران تسلیم دارد.

و در موردی که مرقوم داشته‌اید جبهه‌ی ملی نباید به صلاحیت احزاب رسیدگی کند - صرف‌نظر از این‌که این امر بر خلاف اساسنامه‌ی جبهه‌ی ملی و مطالبی است که در ذیل به عرض می‌رسد - خاطر مبارک را بدین نکته معطوف می‌دارد که تنها حزبی که بارها تقاضای ورود به جبهه‌ی ملی نموده و به علت

عدم صلاحیت تقاضای آن مورد قبول واقع نشده حزب توده ایران بوده است که در سال ۱۳۲۷ از طرف دولت و مجلس وقت منحل اعلام گردیده است. نهضت ملی به علت ماهیت و روش این حزب هیچگاه نتوانسته و نخواهد توانست حزب مزبور را در صفوف خود بپذیرد و مبارزات و صدماتی که عناصر حزب مزبور در دوران زمامداری آن جناب به حکومت ملی وارد آورده‌اند و اخلال‌ها و کار شکنی‌هایی که علیه تصمیمات و هدف‌های حضرت‌عالی می‌نمودند هنوز از خاطرها محو نشده است. صرف نظر از این حزب که قبل از دوران زمامداری آن جناب منحل اعلام گردیده پس از آن در ادوار اخیر هیچ حزب یا جمعیتی غیرقانونی یا منحل اعلام نشده تا جبهه‌ی ملی ایران در دفاع از آن کوتاهی کرده باشد.

جبهه‌ی ملی ایران از نخستین روزهای تجدید فعالیت معتقد بوده است که تامین وحدت نیروهای ملی و رعایت نظم و انضباط یکی از موثرترین وسائل برای تحقق پیروزی‌های نهضت به‌شمار می‌رود و کلیه‌ی افراد و احزاب و جمعیت‌های ملی باید با نهایت هوشیاری و صمیمیت این اصل را رعایت نمایند. تجارب تلخ پانزده سال اخیر و مطالعه‌ی شرایط اجتماعی و سیاسی کشور نشان داد که نیروهای ملی اگر بخواهند از تلاش‌ها و فداکاری‌های افراد پاک‌باز خود نتیجه‌ی مثبت به‌دست آورند و به استعمار خاتمه دهند ناگزیرند که متحد گردند و مبارزات خود را بر اساس تشکیلاتی متکی سازند که تمام قشرهای مختلف جامعه و جمیع عناصر ملی اعم از حزبی و غیرحزبی بتوانند در آن شرکت جویند. تشکیلاتی که نه تنها مرکز احزاب ملی کشور بلکه علاوه بر احزاب ملی محل تمرکز همه‌ی عناصر و افراد ملی باشد. تنها تشکیلاتی می‌تواند در این مرحله از مبارزه مؤثر واقع شود که به ترتیب فوق جمیع عناصر و احزاب و جمعیت‌های ملی را دربر گیرد و تنها به یکی از این دو گروه (حزبی و یا غیرحزبی) انحصار نیابد. ما معتقدیم که فقدان چنین تشکیلاتی سبب شد که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حکومت ملی آن جناب و نهضت ملی مقدس ما نتواند در مقابل توطئه‌ها مقاومت نماید. عدم توفیق حکومت ملی در آن دوره‌ی غم‌انگیز بدان علت نبود که مردم طرفدار نهضت و رهبر ارجمند خود نبودند. بر عکس، در تمام مراحل کوچک‌ترین خدشه‌ای در احساسات مردم نسبت به رهبر و نهضت خود وجود نداشته است. اگر این مردم شرافتمند که از جان خود گذشته بودند نتوانستند با وجود تحمل صدمات و تلفات سنگین توطئه‌ها را در هم بشکنند به آن علت بود که در آن زمان تشکیلاتی که بتواند جمیع آن‌ها را در یک جهت به‌صورت منضبط و سازمانی در آورد وجود نداشت تا تلاش‌های آن‌ها را مؤثر گرداند. بعد از سکوت مرگ‌باری که در سال‌های بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ بر کشور حکم‌فرما گردید و رشد سیستم‌های جدید پلیسی و مجهز شدن دستگاه حاکمه به وسایل و اسباب و روش‌هایی که قبلاً فاقد آن بود تشدید فشار و سانسور و جلوگیری از هر نوع نشریه و منع اجتماعات و عوامل دیگر لزوم توجه نیروهای ملی را به چنین تشکیلاتی دو چندان ساخت. لازم بود که در مقابل تجهیزات جدید دستگاه حکومت نیروهای ملی نیز به نوبه‌ی خود در وضع پراکنده‌ی خویش تجدیدنظر کنند و به منظور تامین ارتباط مستمر با گروه‌های مختلف و ایجاد امکان برای استفاده از آن‌ها در مبارزات اجتماعی به مسئله‌ی حیاتی تشکیلات توجه کنند. اگر جبهه‌ی ملی ایران در موقع تجدید فعالیت به این امر توجه نمی‌کرد و فی‌المثل خود را فقط به احزاب ملی موجود منحصر می‌ساخت در شرایط نامساعد و فقدان هرگونه

آزادی و آن همه تجهیزات جدید دستگاه حاکمه ما نمی‌توانستیم از نیروی مردم استفاده کنیم و گامی در راه مبارزه برداریم. جبهه‌ی ملی ناگزیر بود شکلی از سازمان را انتخاب کند که در این مرحله از مبارزه بتواند حداکثر نیروهای ملی را در برگیرد و این منظور حاصل نمی‌شد مگر به وسیله‌ی تشکیلاتی که هم احزاب ملی و هم عناصر غیرحزبی را در صفوف خود متشکل سازد.

جبهه‌ی ملی ایران حزب نیست ولی در عین حال فقط مرکز احزاب هم محسوب نمی‌شود. جبهه‌ی ملی ایران واحد تشکیلاتی و سیاسی مستقلی است که جمیع احزاب و اتحادیه‌ها و جمعیت‌های ملی و عناصر و افراد و گروه‌های اجتماعی را در بر می‌گیرد و کوشش‌های آن‌ها را بر اساس نظم و انضباط در جهت مبارزات ملی هدایت می‌نماید. عدم توجه به انبوه افراد غیرحزبی که به هر علت نمی‌خواهند عضویت احزاب را بپذیرند و دست رد گذاردن به سینه‌ی آن‌ها تنها به معنی بیرون راندن عده‌ی کثیری از صف مبارزات ملی است که گمان نمی‌رود جز دستگاه حاکمه و مخالفین استقلال و آزادی ملی کسان دیگری بتوانند از آن منتفع شوند. تشکیلات کنونی ما بر اساس این اصول بنا شده است. ایجاد چنین تشکیلاتی به این معنی نیست که جبهه‌ی ملی به مسئله‌ی مرام و مسلک احزاب وارد شده و یا در مقام نفی و حذف آن‌ها بر آمده است. مسئله‌ی بقا یا عدم بقای احزاب تنها مربوط به خود آن‌ها است. ما معتقدیم که جبهه‌ی ملی ایران باید هم‌چنان جامعیت و کلیت و اصالت خود را حفظ کند و اصل آزادی و استقلال را هم‌چنان در سرلوحه‌ی برنامه‌ی عمل خود قرار دهد. برنامه‌ی مندرج در منشور جبهه‌ی ملی چنان‌که در مقدمه‌ی آن نیز تصریح شده دستور روز جبهه محسوب نمی‌گردد بلکه حاوی خط‌مشی کلی جبهه در مسائل حیاتی اجتماع ایران است که برای مرحله‌ی بعد از تحقق آزادی و استقلال به منظور تثبیت و تضمین آن پیش بینی شده است. و این موضوعی است که مورد درخواست عناصر مختلف جامعه بود و جمیع اعضای کنگره اعم از حزبی و غیرحزبی بالاتفاق با شور و هیجان خاصی به آن رای دادند. تنظیم خط‌مشی نیروهای ملی در مسائل حیاتی مملکتی امری نیست که در شرایط فعلی جهان بتوان آن را به تصادف و هیجانات روز و به دست حوادث سپرد و اتخاذ تصمیمات مربوط به این امور حیاتی را به مراکز پراکنده و طرز تفکرهای متضاد واگذار کرد.

باری توجه به تحکیم مبانی تشکیلاتی و حفظ یک‌پارچگی عناصر ملی ضامن پیروزی نهائی است. و به‌همین جهت جبهه‌ی ملی تمام توجه را به استحکام مبانی تشکیلاتی و تقویت سازمانی خود معطوف داشته است زیرا معتقد بوده است که تنها از این طریق می‌تواند احساسات وطن‌دوستانه‌ی مردم را به یک نیروی عظیم و پایدار مبدل سازد و به اتکا آن در برابر یورش‌ها و توطئه‌های هیئت حاکمه مقاومت نموده صدمات و لطمات را جبران کند.

با توجه به این اصول و به قیمت مبارزات و خسارات سنگین جبهه‌ی ملی ایران توانست شکل سازمانی به‌خود بگیرد. دستگاه حاکمه پیوسته به وسائل گوناگون می‌کوشد از نفوذ و رخنه‌ی جبهه‌ی ملی در داخل قشرهای مختلف جامعه جلوگیری نموده آن را به یک عده‌ی کوچک محدود سازد و از تجمع و تشکل افراد و عناصر وطن‌خواه در تشکیلات جبهه و از گسترش سازمان‌های آن ممانعت نماید و مانع از آن گردد که جبهه‌ی ملی ایران با اتکاء به یک تشکیلات قوی و وسیع بتواند در مواقع محدودیت‌های سخت با

توده‌ی مردم ارتباط و تماس مستمر داشته باشد. ولی هوشیاری و بیداری مردم که در سخت‌ترین شرایط جهاد مقدس خود را ادامه داده‌اند، مانع شد که دشمنان ملت به این آرزوی خود برسند و اصل همبستگی و وحدت و نظم و انضباط مورد توجه قرار گرفت. در نتیجه‌ی این مجاهدات و تحمل شدائد بود که با تجدید فعالیت جبهه‌ی ملی بار دیگر بارقه‌ی امید در قلوب افسرده مردم درخشیدن گرفت و دیری نگذشت که جنبش عظیمی از مردم این کشور پدید آمد و در اجتماعاتی که در سخت‌ترین شرایط در محیط خفقان و رعب وحشت تشکیل می‌گردید بیست هزار و سی هزار و حتی بیشتر از یک‌صد هزار نفر شرکت می‌جستند و انواع مصائب و تهدیدها را تحمل می‌کردند. فعالیت‌ها و مبارزات جبهه‌ی ملی ایران سبب شد که قریب چهار سال **اعضای شورای مرکزی و سایر عناصر فعال جبهه‌ی ملی به مشقات و صدمات بی‌شمار دچار شوند که شرح آن موجب تالم خاطر آن‌جناب می‌گردد.** همین‌قدر کافی است گفته شود که در تمام این مدت حتی برای چند هفته هم زندان‌ها از زندانیان جبهه‌ی ملی خالی نبوده و نیست. خانه‌ی متصدیان امور جبهه و اعضای فعال دائماً و مستمراً تحت نظر بوده و کوچک‌ترین حرکات آنان مورد تفتیش و ممیزی قرار می‌گرفته است. حمله‌های مسلحانه به محل اجتماعات، توقیف دسته جمعی، شکنجه و ایراد ضرب و شتم به افراد و محرومیت‌های کمر شکن در تمام این مدت از امور عادی و جاری بوده است. ولی مبارزان راه حق هرگز از این‌همه مصائب و شدائد هراسی به‌دل راه ندادند و سرانجام نتیجه‌ی تلاش‌ها و مجاهدات هزاران نفر از مردم پاک‌باز وطن به‌صورت نهضتی در آمد که دامنه‌ی آن به خارج کشور نیز کشیده شد و هزاران دانشجو و جوان ایرانی در اروپا و آمریکا با تشکل در سازمان‌های خود و مبارزه‌ی مداوم و تحمل سختی‌ها توانستند افکار عمومی جهانیان را متوجه حقایق اوضاع ایران بنمایند و چهره‌ی واقعی هیئت حاکمه را به مردم اروپا و آمریکا نشان دهند که ارزش این خدمت حقیقتاً از حد ارزیابی خارج است. و به‌این ترتیب نهضتی که به پیروی از راه و نیت آن‌جناب شروع شده در سراسر جهان انعکاس عظیم یافته است.

لازم به یادآوری است که سازمان‌ها و کنگره‌ی دانشجویان ایران مقیم اروپا و آمریکا وابسته به جبهه‌ی ملی قبل از تشکیل اولین کنگره‌ی جبهه به‌وجود آمده‌اند و با توجه به این مطلب که ارتباط شوری و هیئت اجرائی با سازمان‌های خارج از ایران به طور دائم و منظم میسر نبوده و نیست و ارسال دستورالعمل و رهبری مستمر ممکن نبوده و نمی‌باشد، اعضای جبهه‌ی ملی و علاقه‌مندان به نهضت در اروپا و آمریکا در صدد تشکیل سازمان‌ها و انتخاب کمیته‌ها و مسئولین برای امور خود برآمدند. باید متذکر شد که احزاب ملی در اروپا و آمریکا دارای تشکیلات قابل توجهی نیستند و علاقه‌مندان به نهضت ملی در آن سرزمین‌ها اگر می‌خواستند به تشکیلات حزبی اکتفا نمایند معنی این اقدام آن می‌شد که از هر گونه تجمع و تشکلی محروم بمانند و در آن‌صورت این مبارزات وسیع و این سازمان‌ها نمی‌توانست به‌وجود آید. و در صورتی‌که معتقد شویم شورای جبهه‌ی ملی فقط از نمایندگان احزاب تشکیل شود معلوم نیست با این ترتیب وضع تشکیلاتی جبهه در اروپا و آمریکا که احزاب دارای تشکیلاتی نیستند به چه صورتی در خواهد آمد؟ و جز آن‌که سازمان و مبارزه‌ی قریب بیست هزار نفر از ایرانیان وطن‌خواه در یک دایره‌ی کوچک محدود و کاملاً بی‌اثر شود حاصل دیگری برای آن قابل‌تصور نخواهد بود.

وسعت تشکیلات و عدم انحصار آن به اعضای حزبی امکان داد که جبهه‌ی ملی ایران بتواند در مدتی قلیل علی‌رغم مشکلات و محظورات، عده‌ی قابل ملاحظه‌ای از عناصر فعال و وطن‌دوست را در داخل

تشکیلات خود متشکل کند و علی‌رغم محیط نامساعد و پر از مخاطره به مبارزات و فعالیت‌های مداوم دست بزند. این فعالیت‌های مداوم سبب شد که دستگاه حاکمه خود را از هر سو در بن‌بست و تنگنا مشاهده نماید و برای فرار از آن دست به تظاهرات اصلاح‌طلبانه بزند که نمونه‌های آن را در دو سال اخیر مشاهده کرده و می‌کنیم و به‌علت وسعت و تاثیر این مبارزات سرانجام دستگاه حکومت در بهمن ماه ۱۳۴۱ تشکیلات جبهه‌ی ملی را مورد سخت‌ترین یورش‌ها قرار داد و هشت ماه متوالی مستمراً بر افراد و کمیته‌ها و سازمان‌های جبهه پی‌درپی هجوم آورد و جمع‌کشی را به زندان افکند.

پس از گذشتن این دوره‌ی بحرانی جبهه‌ی ملی ایران بار دیگر به ترمیم سازمان‌های خود پرداخت و شورای مرکزی به منظور ایجاد تمرکز در امور جبهه‌ی ملی و تحرک بیشتر در سازمان‌ها، آقای الهیار صالح را به‌اتفاق آرا به ریاست هیئت اجرائی انتخاب نمود تا امور سیاسی و تشکیلاتی جبهه‌ی ملی ایران را با انتخاب اعضای هیئت اجرائی اداره نمایند. و آقای صالح، آقایان دکتر امیر علائی، مهندس کاظم حسینی و دکتر کریم سنجابی را به‌عضویت هیئت اجرائی معرفی نمودند و مقرر گردید که بعداً هیئت مذکور را تکمیل نمایند. دستگاه حاکمه که متوجه فعالیت‌های جبهه‌ی ملی شده بود به انواع دسایس شروع به اخلاف و کار شکنی نمود تا از ترمیم سازمان جبهه جلوگیری به‌عمل آورد.

اگر در این نامه نسبت به امر تشکیلات و مسئله‌ی انضباط و یک‌پارچگی اهمیت خاص داده شده نباید در خاطر پیشوای معظم چنین‌طور کند که ما نسبت به نواقص و عیوب سازمانی خود غافل مانده و معتقد به دارا بودن یک تشکیلات کامل و صحیح بوده و یا هستیم. لازم است صریحاً به عرض برسانیم که جبهه‌ی ملی ایران در سال‌های گذشته تنها موفق به پی‌ریزی یک اساس صحیح و دقیق برای تشکل و یک‌پارچگی نیروهای ملی گردید و در راه جمع‌آوری و تشکل و نفوذ سازمانی در قشرهای مختلف جامعه قدم‌هایی برداشت. ما هیچ‌وقت ادعا نکرده‌ایم که این راه را سراسر پی‌موده‌ایم و نتایج لازم را بدست آورده‌ایم زیرا اولاً تشکیلات جبهه‌ی ملی ایران یک سازمان جوان محسوب می‌شود و فاقد عناصر ورزیده برای اداره‌ی دقیق تشکیلاتی بوده است. هر تشکیلاتی باید در طول زمان عناصر لازم خود را تربیت کند و در طی مراحل مختلف تکامل یابد و وسعت و قدرت خود را با توجه به روحیات حاکم بر اجتماع تحصیل و تامین نماید. ثانیاً در تمام مدتی که جبهه‌ی ملی به ایجاد تشکیلات و پی‌ریزی آن دست زد در صحنه‌ی سیاست به شدیدترین مبارزات نیز مشغول بود. هجوم‌های مختلف دستگاه حاکمه به سازمان‌ها و کمیته‌ها و افراد و عناصر فعال و با ارزش جبهه‌ی ملی امکان کار تشکیلاتی را به حداقل ممکن می‌رساند. ما هر بار که سازمان سیاسی خود را قدرت و رونق می‌بخشیدیم با حملات پی‌درپی در صدد متلاشی ساختن آن بر می‌آمدند و به تناسب پیشرفت تشکیلاتی جبهه‌ی ملی دستگاه‌های حکومتی آماده‌ی عمل و اقدام می‌گردیدند. عمل ما در کار سازمان‌بندی به مثابه‌ی ساختن مانع هنگام حدوث سیل بوده است. ما مجبور بوده و هستیم که در عین ادامه‌ی مبارزه سیاسی به امر سازمان و تشکیلات نیز بپردازیم و به این مهم بیش از پیش توجه کنیم. ثالثاً از هنگام تجدید فعالیت جبهه‌ی ملی همواره با توطئه و تحریک در داخل سازمان‌های جبهه‌ی ملی روبرو بوده‌ایم. عناصری دائماً سعی داشته‌اند ما را به یک مبارزه‌ی داخلی بکشانند و در صفوف داخل جبهه مشغول کنند. این عناصر از تاریخ شروع فعالیت تا کنون هر عمل جبهه‌ی ملی خواه سیاسی و خواه تشکیلاتی را در زیر ذره بین مورد بررسی قرار می‌دهند تا بلکه بتوانند نکته‌ای برای حمله و تحریک و تخطئه

به دست آورند و محیط داخل و خارج جبهه را آشفته سازند و افکار را مغشوش نموده از ادامه‌ی کار صحیح جلوگیری کنند. چنان‌که هم اکنون این نوع عناصر با استناد به نامه‌ی آن جناب می‌کوشند یک جریان تبلیغاتی در میان قشرهای مختلف جامعه علیه تشکیلات جبهه‌ی ملی ایران ایجاد کنند و ما را با یک بحران سازمانی و سیاسی روبرو سازند و عناصر تشکیلاتی را مایوس و پراکنده نمایند. در چنین شرایطی تمام هم و توجه شورای مرکز جبهه‌ی ملی در ماه‌های اخیر صرف آن گردیده که علی‌رغم مشکلات و تضییقات و کار شکنی‌ها، آثار هیئت حاکمه را از پیکر سازمان جبهه بزدايد. لطمات را جبران نماید و کار تشکیلات و تبلیغات خود را از سر گیرد.

ولی اکنون شورای مرکزی جبهه‌ی ملی ایران احساس می‌نماید که ادامه‌ی کار و تحقق بخشیدن به این آمال با توجه به مطالبی که در مرقومه‌ی مبارک ذکر گردیده بسیار مشکل‌تر گردیده است. زیرا از مرقومه‌ی شریف این‌طور استنباط می‌شود که نحوه‌ی فعالیت و خط‌مشی تشکیلاتی جبهه و حتی ترکیب شورای مرکزی جبهه‌ی ملی ایران مورد قبول و پسند آن جناب نمی‌باشد. و نظر به این اصل که شورای مرکزی جبهه‌ی ملی نمی‌تواند برخلاف معتقدات خود بر خلاف مصوبات کنگره که به وجود آورنده این شورا است اقدام نماید و نظر به این‌که مقابله با نظریات آن جناب که پیشوای ملت و نهضت هستید به صلاح ملک و ملت و نهضت نیست و شورای مرکزی جبهه‌ی ملی ایران به هیچ‌وجه و در هیچ شرایطی به چنین مقابله و معارضه‌ای تن نخواهد داد، در صورتی‌که با توضیحات مرقوم در فوق آن جناب بر نظریات موجود در آن نامه هم‌چنان باقی باشید ممکن است این امر به متلاشی شدن تشکیلات جبهه‌ی ملی منجر گردد، و در شرایطی که موج عظیمی از احساسات مخالف تمام قشرها را فرا گرفته تردیدی نیست که دستگاه حاکمه از تلاشی تنها سازمانی که قادر به اشغال مواضع آن به نفع ملت است بسی شادمان خواهد شد.

با تقدیم بهترین ادعیه‌ی خالصانه و مراتب ارادت

هیئت رئیسه‌ی شورای مرکزی
جبهه‌ی ملی ایران

هیئت اجرایی
جبهه‌ی ملی ایران

(احتمالاً خطاب به دکتر آذر برای شورا و هیئت اجراییه‌ی جبهه‌ی ملی)

احمد آباد - ۱۰ اردیبهشت ماه ۱۳۴۳

قربانت شوم امیدوارم که سلامت و خوش باشید. نظر به این‌که به پیشنهاد اصلاحی که روز جمعه ۴ اردیبهشت به وسیله‌ی جناب آقای نصرت‌الله امینی عرض شده بود جوابی لطف نفرمودید و در جواب مرقومه‌ی محترمه‌ی آقایان محترم بیش از این نمی‌شد تاخیر کرد نظریات خود را کتباً عرض نموده و تقدیم می‌کنم. چنان‌چه تا روز ۱۵ جاری با تجدید اساسنامه موافقت نفرمائید برای این‌که عده‌ای انتظار دارند که بنده نظریات خود را بدهم رونوشت معروضه را در اختیار آن عده می‌گذارم و در خاتمه ارادت خود را تجدید می‌نمایم.

دکتر محمد مصدق

خدمت حضرات آقایان محترم اعضای هیئت اجرایی و اعضای هیئت رئیسه‌ی شورای مرکزی جبهه‌ی ملی

نامه‌ی مورخ ۲ اردیبهشت عز وصول ارزانی بخشید و موجب نهایت امتنان گردید. همه می‌دانند که اکثریت آقایان محترم سال‌های سال مؤسس حزب بوده‌اید و در امور اجتماعی اطلاعاتی بیش از این‌جانب دارید. چنان‌چه این‌جانب مختصر اطلاعاتی هم داشتم در این مدت که عنقریب به یازده سال خواهد رسید آن را از دست داده‌ام چون‌که غیر از افراد خانواده با کسی حق ملاقات ندارم و از این قلعه هم که زندان من است حق خروج ندارم. با این حال موقع تشکیل کنگره که تقاضا فرمودید پیامی تقدیم کنم اطاعت کردم و در آن پیام عرض نمودم درب‌های جبهه را باید به روی احزاب و اجتماعات و دسته‌جات باز گذاشت تا جبهه بتواند در انجام نظریات خود توفیق حاصل نماید. و **هیچ نظری به حزب توده نبود که آن را پیراهن عثمان کرده و در این نامه اسم برده‌اید.** حزب توده همان حزبی است که در سال اول ملی شدن صنعت نفت با کمال شدت مخالفت می‌کرد ولی چون نظریاتش مورد پسند جامعه نبود و خریدار نداشت از این کار دست کشید و در حال مخالفت باقی ماند. و مقصود این‌جانب از آن پیام این بود که جبهه تشکیل شود از احزاب و اجتماعات و دسته‌جاتی که حاضر بودند در راه آزادی همه چیز خود را فدا کنند که در این گروه دانشجویان فوق آنها بودند چون‌که تحصیل کرده و در سیاست آلوده نشده بودند. این احزاب و دسته‌جات با این‌که نه شورای حزبی داشتند و نه کنگره، با کمال نظم و انضباط می‌آمدند اظهارات خود را می‌کردند و متفرق می‌شدند. با این‌حال دانشجویان با آن‌همه فداکاری مورد توجه جبهه‌ی ملی واقع نشدند و چه تحقیری از آن بالاتر که نگذاشتید نماینده‌ی خود را در جبهه‌ی خودشان انتخاب کنند و جبهه‌ی ملی ولایتاً از طرف آن‌ها دو نفر دانشجو انتخاب کرد؟ و این همان انتخاباتی است که دولت از افرادی به نام ملت ایران برای نمایندگی می‌کند. اگر آقایان محترم با انتخابات مجلس موافقید چرا جبهه‌ی ملی تاسیس کرده‌اید؟ و چنان‌چه مخالفید چرا رویه و رسم دولت را از دست نداده و در انتخابات احزاب و دانشجویان که آن‌ها خود می‌بایست عمل کنند دخالت فرموده‌اید؟ **به‌طور خلاصه همان‌طور که دولت‌های وقت برای ملت وکیل تراشیده‌اند جبهه‌ی ملی هم برای احزاب و اجتماعات و دسته‌جات از این کار خود داری نکرده است.**

در صفحه‌ی ۵ مرقومه اظهار فرموده‌اید: «احزاب ملی در اروپا و آمریکا دارای تشکیلات قابل توجهی نیستند و علاقمندان نهضت در آن سرزمین‌ها اگر می‌خواستند به تشکیلات حزبی اکتفا کنند معنای این اقدام آن می‌شد که از هر تجمعی و تشکلی محروم بمانند. در این صورت این مبارزات وسیع و این سازمان‌ها نمی‌توانست به‌وجود آید و در صورتی که معتقد شویم شورای جبهه‌ی ملی فقط از نمایندگان احزاب تشکیل شود معلوم نیست با این ترتیب وضع تشکیلات جبهه در اروپا و آمریکا که احزاب دارای تشکیلات نیستند به چه صورتی در خواهد آمد جز این‌که سازمان و مبارزه‌ی قریب بیست هزار نفر از ایرانیان وطن‌خواه در یک دایره‌ی کوچکی محدود و کاملاً بی اثر شود حاصل دیگری برای آن قابل تصور نخواهد بود.» **بنده از این دل‌سوزی که نسبت به دانشجویان فرموده‌اید تشکر عرض می‌کنم** اگر که یک سازمان بزرگ بدون سازمان‌های کوچک می‌توانست به مرام و مقصود خود برسد هیچ‌یک از احزاب به خود این زحمت را

نمی‌دادند شعب تشکیل کنند و سازمان مرکزی هر چه لازم بود می‌کرد و باز در همان صفحه مرقوم فرموده‌اید: «ارتباط شورا و هیئت اجرائی با سازمان‌های خارج از ایران به‌طور دائم و منظم میسر نبوده و نیست و ارسال دستورالعمل و رهبری ممکن نبود و نمی‌باشد.» در این صورت لازم است افراد اروپائی را از ارشاد خود معاف بفرمائید و آن‌ها را به خدای متعال بسپارید. چنان‌چه تصمیمی غیر از این اتخاذ شود به‌این معنی خواهد بود که در ایران که احزاب آزادی ندارند بر فرض که تشکیلاتی هم داشته باشند مضر نیست ولی در اروپا که افراد آزادند و می‌توانند جمعیت و دسته‌جاتی تشکیل دهند و در امور وطن عزیز با هم به شور و مشورت بپردازند برای مملکت ضرر دارد و نباید پیرامون چنین کاری بروند و طبق این نظریه بعضی از احزاب را در اروپا منحل کردند که این‌جانب در بیست فروردین در جواب نامه‌ی هیئت اجرائی سازمان‌های اروپائی جبهه‌ی ملی ایران شرحی نوشتم و مضرات این تصمیم را اعلام کردم.

در صفحه‌ی یک نامه‌ی محترم راجع به شرکت احزاب در تصمیمات جبهه‌ی ملی چنین مرقوم شده: «علاوه بر اعضای احزاب که از طریق سازمان‌های جبهه‌ی ملی در کنگره شرکت جسته بودند هریک از احزاب نیز به‌طور جداگانه و به‌صورت رسمی نماینده‌ای از طرف خود به کنگره اعزام داشته بود.» بدیهی است نتیجه این بود که نمایندگان حقیقی احزاب در شورای جبهه نباشند و هر دو سال یک مرتبه اگر کنگره تشکیل شد نظریات خود را بگویند و در کنگره دفن نمایند.

در آخر صفحه‌ی ۳ بعد از ذکر محاسنی که از تشکیلات موجود شده مرقوم فرموده‌اید: «ما معتقدیم که فقدان چنین تشکیلاتی سبب شد که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حکومت ملی آن‌جناب و نهضت مقدس ما نتواند در مقابل توطئه مقاومت نماید.» در صورتی که وقایع ۲۸ مرداد توطئه نبود و یک کودتائی بود که دول خواهان امتیاز نفت به‌دست عمال خود در ایران ترتیب دادند و به مقصود رسیدند. چنان‌چه حضرات آقایان معتقدید که جبهه‌ی ملی اگر به شکل امروز وجود داشت در آن روز می‌توانست از آن توطئه جلوگیری کند چه شد که در توقیف و زندانی شدن اعضای احزاب مهم جبهه اقدامی ننمود و آقایان مدتی زیاد در توقیف‌گاه به‌سر بردند؟ مگر این‌که بگوئیم: جبهه‌ی ملی عمل دولت را برای محبوبیت خود لازم می‌دانست و به تشکیلات دستوری برای استخلاص اعضای جبهه صادر نکرد.

در صفحه‌ی اول نامه باز مرقوم شده: «در دی ماه ۱۳۴۱ که کنگره‌ی مذکور با حضور ۱۷۰ نماینده تشکیل گردید، در این عده جمعی عضو احزاب و جمعیت‌های ملی (حزب ایران - حزب مردم ایران - حزب ملت ایران و جمعیت نهضت آزادی) و بقیه افرادی بودند که در احزاب عضویت نداشتند و مستقلاً در سازمان‌ها و تشکیلات جبهه‌ی ملی شرکت کرده بودند» ولی از یک حزب دیگر به‌نام حزب سوسیالیست اسم نبرده‌اید و علت عدم شرکت این حزب را در جبهه‌ی ملی معلوم نفرموده‌اید.

از نمایندگان احزاب و دسته‌جات مقصود اینست که رائی که در شورای جبهه می‌دهند موکلین‌شان به موقع اجرا گذارند. اگر موکل این افراد خود جبهه باشد این جبهه‌ی ملی نیست و از آن انتظار هیچ عمل مؤثری نباید داشت.

در صفحه‌ی ۳ باز مرقوم فرموده‌اید: «کنگره اصل عضویت نهضت آزادی ایران را در جبهه مورد تصویب قرار داد تنها مقرر داشت که جمعیت مذکور بعضی از عناصر غیرصالح خود را مورد تصفیه قرار دهد و گزارش آن‌را به شورای مرکزی جبهه‌ی ملی ایران تسلیم دارد.» بعد در ماده‌ی ۳۱ اساسنامه این‌طور نوشته شده: هر

یک از احزاب عضو جبهه‌ی ملی باید اساسنامه و صورت اسامی اعضا و خلاصه‌ی سوابق فعالیت خود را به دبیرخانه‌ی جبهه‌ی ملی تسلیم دارد و تعهد کند که فعالیت‌های سیاسی خود را با اصول مرام‌های جبهه‌ی ملی منطبق سازد و انضباط دقیق و پیروی از جبهه‌ی ملی را در حدود اساسنامه و تصمیمات متخذه‌ی شورای مرکزی جبهه‌ی ملی رعایت نماید.» و بعد تبصره‌ی ذیل هم به این ماده اضافه شده است: «تبصره‌ی اول - مدارک مزبور مربوط به احزاب در دبیر خانه‌ی جبهه‌ی ملی محفوظ و مکتوم خواهد ماند،» که لازم است عرض کنم این اشخاص باید بسیار مردمان ساده‌ای باشند که مدارک خود را با بودن چند نفر از ما بهتران که عضو شوری هستند در اختیار جبهه‌ی ملی بگذارند کما این که هیچ یک از اعضای شوری که منفردند و در هیچ حزبی نیستند هرگز جرات نمی‌کنند به واسطه‌ی حضور «از ما بهتران» نظریات صحیح خود را اظهار کنند و یک زندگی مثل زندگی آن جناب بیچاره پیدا کنند. با این حال اگر حاضر شوید که در اساسنامه تجدید نظر کنید و یک جبهه‌ی ملی مورد موافقت افکار عمومی تشکیل دهید شورای جبهه می‌تواند از این آقایان در رای مخفی استفاده نماید. در خاتمه عرض می‌کند برای پیشرفت امور هیچ راهی برای الحاق مخالفین بهتر از تجدید اساسنامه نیست. و با الحاق مخالفین جبهه کم و زیاد طبق نظرات جامعه عمل کند. این جانب نمی‌خواستم اعتراضات خود را کتباً تقدیم کنم نظر به این که راجع به تجدید اساسنامه که به وسیله‌ی حامل مرقومه عرض شده بود جوابی نرسید لازم دانست نظریات خود را کتباً عرض کند تا چنانچه مورد موافقت قرار گرفت هرچه زودتر وسائل تنظیم یک اساسنامه‌ی صحیح را فراهم فرمایند.

ارادتمند همه دکتر محمد مصدق

پیشوای معظم جناب آقای دکتر مصدق

مرقومه‌ی محترم که به‌عنوان هیئت اجرائی و هیئت رئیسه‌ی شورای مرکزی جبهه‌ی ملی در پاسخ نامه‌ی مورخ دوم اردیبهشت ماه جاری صادر شده است در ساعت هشت‌وربع بعدازظهر روز پنج‌شنبه دهم اردیبهشت ماه واصل گردید و بلافاصله به‌دعوت اعضای شورای مرکزی برای تشکیل جلسه‌ی فوق‌العاده اقدام شد. جلسه‌ی مذکور روز شنبه دوازدهم اردیبهشت تشکیل و مرقومه‌ی شریف قرائت و مورد مذاکره قرار گرفت. و اینک به‌شرح زیر توضیحات لازم را به عرض می‌رساند.

بدواً تذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که اگر ما درباره‌ی مطالب مندرج در مرقومه‌ی شریف توضیحاتی به عرض می‌رسانیم نباید چنین توهمی پیش آید که قصدی برای مقابله و یا معارضه با رهبر ارجمند داشته یا داریم. بلکه با توجه به‌این حقیقت که دستگاه حاکمه علی‌رغم قوانین موجود هم‌چنان حضرت عالی را در قلعه‌ی احمد آباد محبوس و محصور نموده و چنان‌چه در نامه‌ی شریف و سایر نامه‌ها به‌کرات اشاره فرموده‌اید غیر از افراد خانواده با کسی حق ملاقات نداشته و ندارید به‌دفعات عدم استحضار خود را از حوادث خارج تصریح فرموده‌اید برخود فرض می‌دانیم که در مورد پاره‌ای از مطالب مندرج در مرقومه‌ی محترم اطلاعات صحیح به عرض برسانیم تا بر پیشوای ارجمند روشن شود اطلاعاتی که به‌عرض رسانده‌اند دور از حقیقت بوده است. از جمله درباره‌ی نحوه‌ی شرکت دانشجویان در کنگره‌ی کشوری جبهه‌ی ملی و انتخاب دو نفر دانشجو به عضویت شورای مرکزی که مرقوم فرموده‌اید جبهه‌ی ملی ولایتاً آن‌ها را انتخاب کرده است واقع امر برخلاف آن چیزی است که به اطلاع حضرت‌عالی رسانیده‌اند. جبهه‌ی ملی ایران برای آن که بتواند علاوه بر احزاب سایر اجتماعات و دسته‌جات را نیز دربر گیرد تشکیل سازمان‌های مختلف به نام سازمان دانشجویان - کارگران - بازاریان - پیشه‌وران - فرهنگیان - جوانان و غیره را تشویق و هدایت کرد تا کلیه‌ی عناصر و افراد علاقمند از هر صنف یا طبقه‌ای بتوانند به‌وسیله‌ی تشکیلات مربوط به‌خود در آن شرکت کنند. کنگره‌ی کشوری جبهه‌ی ملی از نمایندگان انتخابی این اجتماعات و دسته‌جات که به‌نام سازمان‌های جبهه‌ی ملی گرد آمده بودند تشکیل گردید و افراد احزاب علاوه بر نماینده‌ای که از طرف حزب خود به کنگره اعزام داشته بودند در انتخابات سازمان‌ها نیز شرکت نمودند و چنان‌چه در نامه‌ی قبلی نیز به‌عرض رسید عده‌ی کثیری از آنان از طرف سازمان‌های مذکور برای عضویت در کنگره انتخاب شده بودند.

لازم به تصریح است که کنگره‌ی کشوری جبهه‌ی ملی که بر طبق اساسنامه موعود تشکیل آن فرا رسیده بود مصراً از طرف عناصر مختلف جبهه‌ی ملی به‌خصوص احزاب و افراد آن مورد تقاضا بود و شورای قبلی جبهه‌ی ملی با تنظیم آئین‌نامه‌ی خاصی اقدام به انجام انتخابات کنگره کرد. بر طبق این آئین‌نامه جمیع اعضای جبهه‌ی ملی که به سن هیجده سال رسیده بودند می‌توانستند در انتخابات کنگره شرکت کنند. و علاوه بر پنج نفر اعضای هیئت نظارت مرکزی برای هر یک از سازمان‌ها نیز هیئت نظارت خاصی مرکب از سه نفر که یکی از آنان با عنوان سرپرست یک نفر از اعضای شورای مرکزی می‌بود تعیین گردید. به ترتیب فوق انتخابات هر یک از سازمان‌ها جداگانه با شرکت افراد مربوط به آن سازمان انجام گرفت و نمایندگان هر یک از سازمان‌ها با رای مخفی و مستقیم افراد آن سازمان برای تشکیل کنگره تعیین گردیدند.

راجع به نمایندگان دانشجویان که در مرقوم‌هی خود اشاره فرموده‌اید توجه حضرت‌عالی را به این امر معطوف می‌دارد که به موجب آئین‌نامه‌ی کنگره مجموعاً ۳۵ نفر نماینده از طرف دانشجویان وابسته به جبهه‌ی ملی انتخاب گردیدند (۲۹ نفر از دانشگاه تهران و ۶ نفر از دانشگاه‌های شهرستان‌ها). علاوه‌براین عده، ۷ نفر نیز برای سازمان‌های دانشجویان ایرانی خارج از کشور در نظر گرفته شد ولی از طرف سازمان‌های مذکور اطلاع داده شد که به‌علت عدم تضمین برای بازگشت نمایندگان انتخابی به محیط تحصیلی خود اعزام نماینده از طرف سازمان‌های مذکور امکان ندارد.

برای جلب توجه آن‌جناب به اهمیتی که به دانشجویان در انتخابات کنگره داده شد از لحاظ مقایسه با تعداد نمایندگان دانشجویان در کنگره به‌عرض می‌رساند که سایر صنوف به تعداد زیر دارای نماینده بوده‌اند: بازار ۱۰ نفر، محلات ۱۰ نفر، فرهنگیان ۸ نفر، اصناف ۷ نفر و کارمندان دولت ۵ نفر و همچنین سایر قسمت‌های جبهه‌ی ملی و شهرستان‌ها که تعداد نمایندگان آن کمتر بوده و هیچ‌کدام قابل مقایسه با تعداد نمایندگان دانشجویان نبوده‌اند و دانشجویان از این جهت با تفاوت بارزی فوق سایر قسمت‌ها قرار داشتند. بنابراین به هیچ‌وجه تحقیری نسبت به دانشجویان به عمل نیامده است زیرا اولاً تعداد نمایندگان آن‌ها از سایر صنوف و سازمان‌ها به مراتب بیشتر بوده و ثانیاً نمایندگان خود را در جلسات انتخابی مربوط به هر دانشکده و به‌طور جداگانه انتخاب کرده‌اند.

هم‌چنین در مورد انتخاب دو نفر نماینده دانشجو برای شوری، ولایتاً آن‌ها را انتخاب نکرده است بلکه مجموع هیئت کنگره با رای مخفی و مستقیم و به‌صورت جمعی کلیه اعضای شورای مرکزی را انتخاب کرده است که در آن از کلیه عناصر جبهه از قبیل روحانیون دانشجویان - اصناف - بازرگانان و سایرین وجود دارد. و دو نفر دانشجوی عضو شوری خود از نمایندگان دانشجویان در کنگره بوده و نظیر سایر اعضای شوری برگزیده شده‌اند که یکی از آنان (به‌نام آقای عباس نراقی دانشجوی دانشکده فنی) از مدت‌ها پیش همراه عده‌ی دیگری از دانشجویان مبارز هم‌چنان در زندان به‌سر می‌برد و زندگی تحصیلی او تباه شده است.

در مورد کنگره‌ی دانشجویان خارج کشور لازم به‌تذکر است که نام‌برداران در مرداد ماه سال گذشته هنگامی که ۷ ماه از زندانی بودن اکثریت اعضا و هیئت اجرائی می‌گذشت با این استدلال که: «عصر ما عصر رهبری و پیروزی جبهه‌های آزادی‌بخش در کشورهای استعمارشده و تازه‌آزادشده است. مراد از جبهه‌ی ملی ملغمه‌ای تصنعی از احزاب گوناگون نیست. مقصود از جبهه تشکیلات واحدی است که انبوه استثمارشدگان را بدون در نظر گرفتن قشر اجتماعی آنان و بدون مرزبندی‌های مصنوعی بر سر یک شیوه‌ی یک‌سان مبارزه و یک برنامه‌ی عینی و علمی مترقی و واحد متشکل می‌سازد» تصمیم به انحلال احزاب در اروپا گرفته‌اند و در این مورد نه با سازمان جبهه‌ی ملی در ایران مشورتی کرده‌اند و نه حتی تصمیم خود را قبلاً به اطلاع ما رسانیده‌اند. و اصولاً جبهه‌ی ملی هم‌چنان که در نامه‌ی قبلی نیز تاکید گردیده است به علت فراهم نبودن وسائل ارتباط و وجود تضییقات گوناگون عملاً نمی‌توانسته در امر سازمان‌ها و فعالیت دانشجویان خارج از ایران نظارت و مداخله‌ای داشته باشد و راجع به انحلال احزاب اظهار نظری در هیچ مورد (خواه مربوط به داخل کشور و خواه راجع به خارج کشور) نکرده است.

مطالبی که در نامه‌ی قبلی راجع به وضع ایرانیان خارج از کشور به‌عرض رسیده عیناً در مورد غالب شهرستان‌ها نیز صادق است. به این معنی که در اغلب مراکز استان‌ها و شهرستان‌ها که طبقات مختلف مردم

علاقه‌مند به جبهه‌ی ملی و شرکت در مبارزات آزادی‌خواهانه هستند احزاب وجود نداشته یا فقط بعضی از آن‌ها دارای سازمان‌های مختصری می‌باشند و هرگاه تشکیلات جبهه‌ی ملی منحصر به سازمان احزاب گردد در این مراکز نمی‌توان تشکیلات وسیع جبهه را که بتواند تماس و ارتباط با مردم محل داشته باشد به‌وجود آورد. در تشکیلات جبهه‌ی ملی هیچ‌گاه صحبت از انحلال احزاب نبوده بلکه همیشه صحبت از تشکیل سازمان‌هایی بوده است که بتواند سایر اجتماعات و دسته‌ها را نیز در بر بگیرد.

در مورد عدم شرکت یک حزب دیگر به‌نام «حزب سوسیالیست» که اشاره فرموده‌اید خاطر محترم را مستحضر می‌دارد که در اوان تجدید فعالیت جبهه‌ی ملی تقاضای عضویتی از طرف «جامعه‌ی سوسیالیست‌ها» به هیئت اجرایی واصل گردید که در اثر رای مخالف بعضی از آقایان عضو هیئت اجرایی آن روز تقاضای مذکور مسکوت ماند و تاکنون عضویت این جمعیت در شورای مرکزی مورد بررسی قرار نگرفته است.

و در مورد مطالبی که راجع به ترتیب مذاکرات در شورای مرکزی مرقوم شده است لازم است به عرض برساند که بر طبق صورت جلسات شورای مرکزی اعضای شوری اعم از حزبی و غیرحزبی نسبت به مسائل مطروحه در شوری همیشه صراحتاً اظهار عقیده کرده‌اند و تصمیمات جبهه‌ی ملی در کنگره و در جلسات شوری پس از بحث و بررسی دقیق و به‌صورت رسمی و علنی و با قبول مسئولیت اتخاذ گردیده و انتشار یافته است، و در موارد لازم برای اتخاذ تصمیمات از رای مخفی نیز استفاده شده است و مطالبی را که در این مورد به‌عرض حضرت‌عالی رسانیده‌اند با واقع امر تطبیق نمی‌کند.

در مورد تغییر اساسنامه خاطر گرامی را به این نکته جلب می‌نماید که شورای مرکزی منتخب کنگره‌ی کشوری است و بر طبق ماده‌ی چهارم و دوم اساسنامه مصوب کنگره نمی‌تواند راساً نسبت به تغییر آن اقدام نماید و این از وظایف کنگره به شمار می‌رود که به‌موجب اساسنامه می‌بایستی هفت ماه دیگر تشکیل گردد. و علاوه‌براین که اجرای نظرات حضرت مستطاب عالی در مورد پذیرش کلیه احزاب و اجتماعات و دسته‌هایی که حاضرند در راه آزادی فداکاری کنند بر طبق مقررات اساسنامه امکان‌پذیر است، لازم می‌داند خاطر مبارک را مستحضر سازد که اکنون تقاضائی در این مورد وجود ندارد که عدم قبول آن موجب اعتراض یا ناراحتی شده باشد. اعتراضات و مخالفت‌ها از طرف احزاب و عناصری به‌عمل می‌آید که در داخل جبهه‌ی ملی بوده و در شورای مرکزی جبهه شرکت دارند و مسئله‌ی اصلاح اساسنامه از طرف آن‌ها صرفاً به‌عنوان بهانه‌ای برای ابراز مخالفت‌ها بکار می‌رود.

نظر به این که آن جناب که رهبر و پیشوای نهضت ملی هستند صراحتاً ترکیب شورای مرکزی جبهه و اساسنامه‌ی آن را نفی فرموده‌اید و نظر به این که مقابله با نظریات پیشوای معظم را به صلاح نهضت و ملک و ملت نمی‌دانیم و با توجه به این که عناصر معتقد به اساس تشکیلاتی فعلی جبهه‌ی ملی از شرکت در سازمان‌های نوع دیگر معذور خواهند بود چنان که معروضه در عریضه‌ی قبلی واقع نشود ادامه‌ی کار این شورا غیرمقدور خواهد بود.

با تجدید مراتب ارادت و ادعیه‌ی خالصانه از طرف

شورای مرکزی جبهه‌ی ملی - دکتر مهدی آذر

مصدق نامه‌ی شورا را برای جواب در اختیار سازمان دانشجویان گذاشت. جواب آنها به مصدق رسید. مصدق با لحن جواب موافق نبود و می‌دانست که دیگران لحن آن را مستمسک می‌کنند تا مطالب را بیوشانند. لهذا یادداشت زیر را به سازمان دانشجویان نوشت:

۴۳/۲/۱۸

گرچه وقت نکردم که از روی دقت بخوانم ولی آن قدر فهمیدم که در نامه رعایت ادب و احترام نشده و باید این کار بشود و باز به همین وسیله‌ای که فرستادید آن را بفرستید. و از انتشار هرگونه مطلبی خودداری نمائید که موجب رنجش فراهم نشود. به جای نوشته‌اند نوشته شود مرقوم فرموده‌اند و اسم هر کدام بعد از کلمه‌ی جناب ذکر شود. نامه‌ای را که نوشته‌اند بفرستید که من یک مرتبه دیگر آن را بخوانم و ببینم جواب با سؤال مطابق است یا نه.

نامه‌ی سازمان دانشجویان پس از تصحیحات: (در رابطه با نامه شورا به مصدق)

تهران، ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۴۳

پیشوای معظم جناب آقای دکتر مصدق

با اجازه‌ی آن جناب نامه‌ی مورخ ۱۲ اردیبهشت ماه ۴۳ که در پاسخ پیشوا از طرف شورای مرکزی جبهه‌ی ملی تهیه شده است مطالعه شد. توضیحات زیر که مبتنی بر واقعیات و پرونده‌های موجود جبهه‌ی ملی و خصوصاً پرونده‌ی کنگره‌ی جبهه‌ی ملی است و قبلاً نیز از لحاظ پیشوا گذشته است به اختصار به عرض می‌رسد.

در نامه‌ی مورخ ۱۲ اردیبهشت ماه ۴۳ مطالبی بیان شده و طبعاً و در مقام نتیجه‌گیری به علت عدم التفات به برخی واقعیات رعایت عدالت و انصاف نشده است. بعضی از این موارد عبارتند از:

۱ - بر اساس نامه‌های پیشوا، به عدم استحضار ایشان از جریانات استناد شده است و نتیجتاً کلیه نظریاتشان را از لحاظ تشکیلات جبهه‌ی ملی صحیح ندانسته‌اند. باید به این نکته توجه می‌شد که اظهار عدم اطلاع پیشوا اولاً متضمن مصالحی است و ادب و احترام و اصول سیاست اقتضا می‌کند که بدین طرز مورد استناد واقع نشود. ثانیاً در نامه‌ی اخیر پیشوا به دانشجویان یادآوری فرموده‌اند که در مورد نحوه‌ی مبارزه باید در متن جریان بود. در حالی که مسئله‌ی تشکیلات غیر از آن است و عدم توفیق جبهه‌ی ملی در گذشته که قسمتی از آن معلول نداشتن سازمان صحیح بوده است احتیاج به اسناد و اطلاعات گوناگون و فراوان ندارد.

۲ - تشکیل کنگره‌ی کشوری جبهه‌ی ملی ایران از طرف احزاب و دانشگاه مصرأ مورد تقاضا بود و همان طوری که در نامه تلویحاً اشاره فرموده‌اند بر اثر این تقاضاها کنگره تشکیل گردید. علت اصرار بر تشکیل کنگره این بود که شاید تغییرات مطلوب در نحوه‌ی رهبری ایجاد شود و جبهه مؤثر شود. اما متأسفانه در عمل کنگره طوری ترتیب یافت که همان نظریات سابق را تأیید کرد و به پیام پیشوا هم توجه نکرد. این عدم موفقیت ناشی از ترکیب نامتناسب کنگره بود و وجود کرسی‌های ظاهراً صلاح بسیار برای سازمان‌های موهوم و یا کم‌نیرو.

۳ - در نامه مرقوم فرموده‌اند جبهه‌ی ملی تشکیل سازمان‌ها را تشویق می‌کرد. عناوین سازمانی در چند سال گذشته وجود داشته است اما جز چند سازمان که از دوره‌ی اول فعالیت جبهه‌ی ملی سابقه داشتند بقیه نه نیروی چندانی داشتند و نه تحرک قابل ملاحظه‌ای. سازمان‌هایی نظیر سازمان دانشجویان نیز به عناوین مختلف تضعیف می‌شدند.

سازمان جوانان که از جوانان پرشور دبیرستانی تشکیل شده بود و امیدی برای آینده بود درست مورد استفاده واقع نشد و در فاجعه‌ی بهمن ۴۰ این سازمان در اثر کارهای بی‌رویه‌اش مورد انتقاد و ایراد فراوان قرار گرفت و از اثر افتاد.

۴ - مرقوم فرموده‌اند که در کنگره‌ی جبهه نمایندگان احزاب عضویت داشته‌اند. تنها سه نفر از سه حزب وابسته به جبهه‌ی ملی عضو کنگره بودند نه بیشتر.

۵ - این که مرقوم داشته‌اند نمایندگان احزاب در انتخابات سازمان‌ها شرکت داشته‌اند نباید به‌عنوان مرحمت و لطف بیش از حد تلقی شود. افراد و اعضای احزاب در جبهه کار می‌کرده‌اند، سازمان‌های مورد نظر را اداره می‌نمودند و بنابراین در انتخابات‌اش هم شرکت کردند. شاید مقصود این باشد که به همان یک نماینده از هر حزب اکتفا می‌شد و افراد احزاب عضو سازمان‌ها حق انتخاب نماینده‌ی دیگری نمی‌داشتند که تصدیق خواهند فرمود قبول آن اندکی دشوار است.

۶ - با این همه شرکت احزاب وابسته تمام و کامل نبوده است. از رای دادن بسیاری از افراد عضو احزاب یا با ندادن آنکت به آنان و یا اصولاً قبول نکردن معرفی‌نامه‌ی احزاب جلوگیری شد. انتخابات سازمان کارگری و سازمان جوانان مورد اعتراض قرار گرفت (و البته به آن رسیدگی نشد). انتخابات سازمان محلات که سازمان نسبتاً مهم و قابل توجهی بود و از زمان نهضت مقاومت سابقه داشت به‌علت اکثریت داشتن یکی از احزاب اصولاً انجام نیافت و کرسی آن‌ها در کنگره خالی ماند.

۷ - جمعیت نهضت آزادی ایران به‌عنوان جمعیت نماینده نداشت.

۸ - مقایسه‌ی تعداد نمایندگان هر یک از سازمان‌ها و تعداد نمایندگان سازمان دانشجویان نشان‌دهنده‌ی برتری تعداد نمایندگان دانشگاه است و این مطلب صحیح است اما از بیان یک نکته حساس خودداری فرموده‌اند و آن این است که تعداد رای دهندگان دانشگاه که فقط ۲۹ نماینده داشت نصف تعداد افراد رای‌دهنده‌ی کلیه‌ی سازمان‌ها بوده است.

در برابر ۲۹ نماینده‌ای که به دانشگاه داده شده بود این سازمان‌ها که همه در طرف دیگر قرار می‌گیرند به‌شرح زیر نماینده داشتند:

بازار ۱۰ نفر، کارگران ۱۰ نفر، محلات ۱۰ نفر، فرهنگیان ۸ نفر، اصناف ۷ نفر، کارمندان ۵ نفر، کارکنان بانک‌ها و شرکت‌ها ۵ نفر، تشکیلات اداری ۷ نفر، حومه ۹ نفر، هیأت علمیه ۲ نفر، سازمان زنان ۲ نفر، ورزشکاران ۲ نفر.

خصوصاً عرض این نکته را ضرور می‌داند که بعضی از این سازمان‌ها اصولاً جز اسم و دو سه نفر کسی را نداشتند. از سازمان بانک‌ها و شرکت‌ها همیشه در جبهه‌ی ملی به‌عنوان ضرب‌المثل و نماینده‌ی کم‌کاری، پرحرفی و بی‌عضوی و شایعه‌پراکنی یاد شده است.

مرقوم فرموده‌اند که نسبت به دانشجویان تحقیری به‌عمل نیامده است. البته تحقیر ظاهری و مادی تقریباً وجود نداشته است اما فکر می‌کنیم تحقیر معنوی در کار بوده است.

پیش از تشکیل کنگره به تقاضای دانشجویان در مورد رسیدگی به فاجعه‌ی اول بهمن توجهی فرمودند و دانشجویان را برای طرح این تقاضا سرزنش کردند. در کنگره به پیشنهادهای دانشجویان توجهی نمی‌شد. حتی پیشنهادی که پس از پیشنهاد دانشجویان داده شده بود برخلاف اصول به رای گذاشته شد و وقتی دانشجویان به‌عنوان اعتراض جلسه را ترک کردند به بعضی گفتند که جبهه‌ی ملی به دانشجویان احتیاج ندارد. هنگامی که انتخابات دوره‌ی بیست‌ویکم آغاز شد دانشجویان به دلیل آن که جبهه‌ی ملی همیشه از انتخابات صحبت می‌کرده است پیشنهاد کردند که برای مقابله با مسخره‌بازی‌های هیئت حاکمه تصمیمی اتخاذ شود. متأسفانه به پیشنهاد اعتنائی نشد و آقایان رهبران از اظهار نظر خودداری فرمودند. برای این که دولت نتواند از سکوت به‌عنوان وجود آزادی انتخابات استفاده کند با وجود مخاطرات فراوان و وجود حکومت

نظامی دانشجویان تصمیم گرفتند رسماً اقدام کنند و به تقاضای میتینگ، دستگاه را در برابر این مسئله قرار دهند که با مخالفت و جلوگیری شدید از میتینگ به آزاد نبودن انتخابات یکبار دیگر اعتراف کند. اما در آخرین لحظات (روز ۱۴ شهریور روز قبل از میتینگ) **به عنوان آن که انجام میتینگ متضمن مفاسدی است از انجام آن جلوگیری به عمل آوردند** و البته این امر موجب شد که دانشجویان لااقل در برابر مقامات انتظامی موهون شوند.

در تنها نشریه‌ای که به اسم اخبار جبهه‌ی ملی پس از ماه‌ها سکوت در فروردین ماه امسال منتشر گردید یک کلمه حتی یک کلمه از دانشجویان و نام آنان در میان نیست. نامه‌های کمیته‌ی دانشگاه در شورا مورد توجه قرار نمی‌گیرد و مثلاً نامه‌ی اخیر سازمان دانشجویان به شورا (در اسفند ماه ۴۲) که متضمن دلائلی برای انحلال شورا و لزوم تشکیلات مؤثر و اصولی بود مسکوت گذاشته شد.

به نظر می‌رسد که این موارد را می‌توان از مصادیق تحقیر دانست.

۱۰ - مرقوم فرموده‌اند که جبهه دو نفر نماینده‌ی دانشجو را «ولایتاً انتخاب نکرده است بلکه مجموع هیئت کنگره با رای مخفی و به صورت جمعی کلیه‌ی اعضای شورای مرکزی را انتخاب کرده است و دو نفر دانشجوی عضو شورا خود از نمایندگان دانشجویان در کنگره بوده و نظیر سایر اعضای شورا بر گزیده شده‌اند...» این مطلب در حد خود صحیح است ولی ایراد به همین کار بوده است. در این که دو نفر دانشجو فعلاً در شوری عضویت دارند و از دوستان ما هستند حرفی نیست و در این که این دو نفر نمایندگان منتخب دانشجویان دانشگاه فنی و دانشگاه ملی برای شرکت در کنگره بوده‌اند باز هم بحثی نیست. گفتگو در این است که اکثریت نمایندگان منتخب دانشجویان عضو کنگره به نمایندگی از طرف موکلین خود (و در نتیجه دانشجویان) این دو را به عنوان نماینده خود در شوری نامزد نکردند و آن‌ها را نماینده خود نمی‌شناختند و نمی‌شناسند.

دانشجویان مسئله‌ی داشتن کرسی خاص برای خود در شوری را در کنگره مطرح کردند. دانشجویان می‌خواستند نمایندگانی از طرف آنان در شوری باشد. **آن‌ها نمایندگان دانشجویان عضو شوری می‌خواستند و می‌خواهند نه دانشجو یا دانشجویان عضو شوری.**

بنابراین در عین صحت این مطلب که دو تن دانشجو در شوری عضویت دارند و در عین آن که فعلاً در صلاحیت فردی آن‌ها که دوستان عزیز ما هستند اثباتاً یا نفیاً حرفی نداریم این ایراد را به جای خود باقی می‌دانیم که دانشجویان در شوری نماینده نداشته و ندارند. سه نفر نماینده با توجه به سازمان نسبتاً متحرک و وسیع دانشجویان و تعداد اعضای سازمان دانشجویان در برابر سی و پنج نفر از کل اعضای انتخابی شوری زیاد نبود بلکه کم هم بود و البته به این سه نفر رای کافی داده نشد و دلیل آن این بود که در ترکیب نامتناسب کنگره با این که نصف مجموع رای‌دهندگان تهران در انتخابات کنگره از دانشجویان بود دانشجویان فقط ۲۹ نفر نماینده داشتند.

خلاصه‌ی این بحث این است که دو دانشجوی فعلی عضو شوری نمایندگان دانشجویان در شوری نیستند چون اکثریت نمایندگان دانشجویان عضو کنگره آن‌ها را کاندید نکرده بودند و این دو نفر از طرف

مجموع هیئت کنگره با رای مخفی و مستقیم و به صورت جمعی ولایتاً به عنوان نماینده دانشگاه انتخاب شده‌اند.

۱۱ - درباره‌ی دانشجویان دانشکده‌های شهرستان‌ها و اصولاً فعالیت جبهه‌ی ملی در شهرستان‌ها می‌توان گفت که تقریباً تنها در شهرستان‌هایی فعالیت وجود دارد که دانشگاه و دانشکده‌ای هست و یا احزاب اندکی کوشش می‌کنند. بنابراین با توجه به این که در شهرستان‌ها قسمت بیشتر بار مبارزه بر دوش دانشجویان بوده است می‌بایست به همین نسبت نماینده داشته باشند. و حال آن که چنین نبوده و تنها برای کل دانشجویان شهرستان‌ها ۶ نماینده پیش بینی شده بود. از تشکیلات وسیع شهرستان‌ها هم که در نامه یاد شده است جز فعالیت دانشجویان اطلاع دیگری در دست ما نیست. در گذشته متأسفانه کمتر به شهرستان‌ها توجه شده است و جز جناب آقای صالح که به زادگاه خود توجهی داشته و دارند و دو سه تن دیگر بقیه تقریباً هیچ‌گاه نه در اندیشه‌ی زاد و بوم خود بوده و نه به محلی که مردم آن خاطرات فراوان از مبارزات درخشان ایشان داشته و آنان را با آغوش باز استقبال می‌کرده‌اند سفری کرده‌اند و اگر هم در بعضی دیگر از شهرستان‌ها نامی از جبهه‌ی ملی هست ثمره‌ی کوشش و فعالیت دانشجویانی است که هنگام تعطیلات به وطن خود سفر کرده‌اند و به جای استراحت به فعالیت پرداخته‌اند.

۱۲ - مرقوم فرموده‌اند که: جبهه‌ی ملی عملاً نمی‌توانسته است در امر سازمان‌ها و فعالیت دانشجویان خارج از ایران نظارت داشته باشد.

این فکر شاید اخیراً پیدا شده باشد زیرا پیش از این همان‌طور که در نامه اشاره فرموده‌اند برای دانشجویان خارج از کشور نماینده در نظر گرفته بودند و این نشانه‌ای از نظارت، ارتباط و رهبری است. ثانیاً تا چندی پیش که سکوت فعلی پیش نیامده بود کمیسیون رابطه با خارجه در تشکیلات جبهه‌ی ملی کار می‌کرد و ریاست آن هم با جناب آقای دکتر آذر بود. پیام دانشجویان مقیم خارج کشور نیز به وسیله جناب ایشان در کنگره قرائت شد.

۱۳ - متأسفانه بسیاری از نظرات، نظیر جبهه‌ی ملی با مفهوم حزب بسیار بزرگ و انحلال احزاب و غیره از تهران تلقین می‌شد.

۱۴ - مرقوم فرموده‌اند {اند} که جبهه‌ی ملی راجع به احزاب نظری نداشته است. ولی می‌دانیم که هنگامی که حزب سوسیالیست (منشعب از حزب زحمتکشان نیروی سوم) به رهبری آقای دکتر خنجی انحلال خود را اعلام کرد و اجرای این امر را به احزاب دیگر نیز پیشنهاد نمود فداکاری‌شان مورد تکریم و تأیید شوری قرار گرفت. و پس از آن هم تعلیمات و تشکیلات جبهه‌ی ملی به انحصار حزب منحل‌شده‌ی سوسیالیست آقای خنجی داده شد. حزبی‌های سابق برای جبهه حوزه‌های حزبی ساختند و تبلیغ علیه احزاب و سایر مخالفین انحلال احزاب و جمعیت‌ها از جمله دانشگاه آغاز گردید. اگر این مطلب معروض صحیح باشد باید قبول کرد که در جبهه‌ی ملی نسبت به احزاب نظر وجود داشته است.

۱۵ - در همین نامه نیز نظر نامساعد شوری نسبت به احزاب به عرض پیشوا رسیده است. مرقوم فرموده‌اند «در شهرستان‌ها هرگاه تشکیلات جبهه‌ی ملی منحصر به احزاب گردد در این مراکز نمی‌توان تشکیلات وسیع جبهه را که بتواند تماس و ارتباط با مردم محل داشته باشد به وجود آورد» و این مطلب تحقیر احزاب را متضمن است.

۱۶ - مرقوم فرموده‌اند: «در تشکیلات جبهه‌ی ملی هیچ‌گاه صحبت انحلال احزاب نبوده بلکه همیشه صحبت از تشکیل سازمان‌هایی بوده است که بتواند سایر اجتماعات و دسته‌ها را در بر گیرد.»

به‌عرض رسید که صحبت انحلال بود تبلیغ ضد حزبی هم می‌شد و حزب هم منحل گردید. سازمان جدید هم متأسفانه به ابتکار جبهه‌ی ملی تشکیل نشد و بر عکس یکی از علل مخالفت با نهضت آزادی این بود و در کنگره هم عنوان شد که جمعیت نهضت آزادی ایران پس از تجدید فعالیت جبهه‌ی ملی نمی‌بایست تشکیل شود و پیشوا به‌خوبی واقفند که از راه دادن نهضت آزادی به جبهه‌ی ملی حتی در کنگره هم مخالفت به عمل آمد و عضویت حضرت آیت‌الله طالقانی و جناب آقای مهندس بازرگان هم در شورای جبهه‌ی ملی جنبه فردی داشت نه نمایندگی جمعیت نهضت آزادی ایران.

۱۷ - در مورد جامعه‌ی سوسیالیست‌ها فرموده‌اند: «در اوان تجدید فعالیت جبهه تقاضای عضویتی از آنان رسید و به‌علت مخالفت بعضی از آقایان مسکوت ماند و تاکنون عضویت آن‌ها مورد بررسی قرار نگرفته است.» نزدیک به چهار سال از تجدید فعالیت جبهه‌ی ملی می‌گذرد. آیا درست است که عضویت جمعیتی چهار سال مسکوت بماند و مورد بررسی قرار نگیرد؟

۱۸ - مرقوم فرموده‌اند: «نظریات حضرت‌عالی در مورد پذیرش احزاب و اجتماعات و دسته‌جاتی که حاضرند در راه آزادی فداکاری کنند بر طبق مقررات اساسنامه امکان پذیر است.» اگر نظر پیشوا همان است که در پیام به کنگره ابلاغ فرموده‌اند که: «درب‌های جبهه‌ی ملی باید به روی تمام احزاب و دسته‌جات و افراد ... باز شود» و در نامه‌ی اخیر مجدداً تذکر داده‌اند باید به عرض برساند که اساسنامه در آن جهت نیست. با این اساسنامه نه‌تنها در را باز نکردند بلکه درب‌های باز را بستند و حتی گل گرفتند. بر طبق این اساسنامه قبول وابستگی جمعیت‌ها در صلاحیت کنگره است. یعنی می‌بایست برای وابستگی جمعیت‌ها منتظر تشکیل کنگره جدید بود. به‌عبارت دیگر هر دو سال یک بار احزاب و اجتماعات می‌توانند تقاضای عضویت کنند و متأسفانه ممکن است در کنگره هم با وضعی نظیر وضع نهضت آزادی روبرو شوند. چون بر طبق همین اساسنامه در کنگره‌ی در حال تشکیل تقاضایشان مطرح شد و با جنجال فراوان به‌صورتی خاتمه یافت که نه‌تنها مسئله مجمل ماند بلکه ناراحتی‌هایی را هم موجب شد که پیشوا خود مطلع می‌باشند.

۱۹ - مرقوم فرموده‌اند که: «اعتراض‌ها از جانب احزاب و عناصر است و اصلاح اساسنامه بهانه.» اعتراض فقط از طرف بعضی از احزاب نیست. حزب مردم ایران، حزب ملت ایران، جوانان و اعضای فعال حزب ایران که در کنگره‌ی اخیر این حزب هم اکثریت داشته‌اند، دانشگاه، بازار که در جبهه‌ی ملی فعلی هستند و نهضت آزادی ایران و جامعه‌ی سوسیالیست‌ها که در خارج این جبهه فعلی هستند اعتراض دارند و اعتراض هم به سکوتی است که مبتنی بر سیاست صبر و انتظار مصوب شوری است.

اعتراض به نحوه‌ی عمل و مبارزه است. مسئله‌ی اساسنامه هم یک مسئله‌ی اساسی است و بهانه نیست. فعلاً نیز طرح نشده است بلکه لااقل از زمان تشکیل کنگره مورد بحث و گفتگو و اعراض و اعتراض است. در عمل هم ثابت شده است که با این ترکیب نامتناسب سیاست صحیح اتخاذکردن کاری مشکل و گاهی ممتنع است. اصلاح اساسنامه یکی از کارهای اساسی است برای تغییر شکل کار و نحوه‌ی عمل. اعتراض کنندگان مایلند کسانی که صاحب نیرو و تشکیلاتند دور هم جمع شوند و با ارزیابی نیروی خود تصمیماتی بگیرند و متعهد اجرای آن باشند.

۲۰ - مرقوم فرموده‌اند که چون معتقد به اساس تشکیلاتی فعلی جبهه‌ی ملی هستند نمی‌توانند اساسنامه را تغییر دهند. متأسفانه همین اساسنامه هم اجرا نشده است. هیئت داوران که در اساسنامه پیش‌بینی شده است در مدت ۱۷ ماه گذشته تشکیل نشده است. کسانی که سه جلسه غیبت غیرموجه داشته‌اند مستعفی شناخته نشده‌اند و در چند ماهی که آقایان در زندان بودند جبهه‌ی ملی بلامتکلیف بود.

۲۱ - مرقوم فرموده‌اند: «... عناصر معتقد به اساس تشکیلاتی فعلی جبهه‌ی ملی از شرکت در سازمان‌های دیگر معذور خواهند بود...» به نظر می‌رسد که رهبری نباید گرفتار الفاظ باشد. اعتقاد باید اعتقاد به کار و فعالیت و مبارزه باشد نه به اساس تشکیلاتی غلط و این مطلب باید مسلم باشد که تشکیلات باید در خدمت جبهه‌ی ملی و مآلاً ملت ایران باشد نه جبهه‌ی ملی در خدمت تشکیلات و بنده و فرمان‌بردار آن.

سازمان دانشجویان جبهه‌ی ملی ایران

احمد آباد - ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۳

آقایان محترم و فرزندان عزیزم [سازمان دانشجویان جبهه‌ی ملی ایران]

نامه‌ی مورخ ۱۸ اردیبهشت رسید و موجب نهایت امتنان گردید. فداکاری‌های شما در راه وطن عزیز موجب افتخار هم‌وطنان است. امید و چشم‌داشت عموم به فداکاری‌ها و ازخودگذشتگی‌هایی‌ست که در راه آزادی و استقلال ایران وطن عزیز نموده‌اید. این جانب برای شما فرزندان عزیز کمال احترام قائلم و اکنون که کاری از من ساخته نیست و در زندان به‌سر می‌برم با قلبی محزون و چشمی گریان توفیق شما را بیش از پیش از خدا مسئلت دارم.

کسی که شما را بسیا ردوست دارد دکتر محمد مصدق

شورای مرکزی جبهه‌ی ملی

مرقومه‌ی محترمه‌ی مورخ ۱۲ اردیبهشت عز وصول بخشید و به نظر آقایان مخالفان رسید. جوابی را که داده‌اند تقدیم می‌کنم و به استحضار می‌رسانم که اساسنامه و آئین‌نامه جبهه‌ی ملی طوری تنظیم نشده که ملت ایران بتواند از آن استفاده نماید و کاری که صورت می‌گیرد زیر نظر عموم احزاب و اجتماعات و دسته‌جات باشد. این‌جانب را عقیده آن است که انتخاب اعضای شوری به دست کنگره که در هر دو سال یکبار تشکیل می‌شود و قادر نیست به کار شوری نظارت کند کاریست بیهوده چه هر هیئتی را که افرادی انتخاب کنند باید در کار آن هیئت نظارت داشته باشند تا هر چه می‌شود در نفع جامعه تمام شود.

این‌جانب با تشکیل کنگره که هر دو سال یکبار در طهران تشکیل شود و احتیاجات محلی خود را اظهار کند و هر تصمیمی که اتخاذ می‌شود از روی کمال بصیرت باشد به‌درد مردم خارج از مرکز بخورد کاملاً موافقم ولی موافق نیستم اگر حزبی تشکیل شد و خواست وارد جبهه‌ی ملی بشود مدت دو سال صبر کند تا کنگره تشکیل بشود یا نشود. آیا تصور نمی‌فرمائید که این نظریه برخلاف مصلحت مملکت است چون که هر قدر جمعیت جبهه کم باشد به ضرر مملکت است؟

انتخابات اعضای شورای جبهه‌ی ملی به‌دست کنگره همان طریق انتخاباتی است که دولت از طرف مردم می‌کند با این تفاوت که وکلای مجلسین خود را مسئول دولت می‌دانند و آن را اصطلاحاً مشروطه‌ی معکوس می‌گویند ولی اعضای شوری که به‌دست کنگره انتخاب می‌شوند نه در مقابل کنگره مسئول‌اند و نه در مقابل حزبی که به نام آن وارد کنگره شده‌اند و روح حزب از انتخاب آنان بی‌خبر است و مسئولیت‌شان فقط در مقابل یک عده اعضای منفرد و بی‌پشت و پناه است که قادر نیستند در پیشرفت جبهه‌ی ملی اقدامات موثری بکنند. شورای مرکزی جبهه باید از تمام احزاب و دسته‌جات و سازمان‌های صنفی و محلی تشکیل شود تا جبهه تقویت گردد و مورد احترام ملت باشد. نظر این‌جانب به حزب توده نیست که آن را مخالفین آزادی استقلال مملکت بهانه قرار دهند و نگذارند جبهه‌ی ملی به آمال و آرزوی خود برسد بلکه مربوط به احزابی است که مستقل‌اند و می‌توانند حافظ منافع جامعه باشند.

این‌جانب با این قسمت از فصل ۳۹ اساسنامه که می‌گوید «مدارک مربوط به احزاب در دبیرخانه جبهه‌ی ملی محفوظ خواهد ماند» مخالفم چون که حرفی است بلااثر. چنان‌چه مقصود تنظیم کنندگان اساسنامه حزب توده باشد کیست که آن‌را نشناسد و لازم به ارائه‌ی مدرک باشد؟ جبهه نیز یک اداره دولتی نیست که پرونده‌ی کارمندان و مستخدمین را بایگانی کند و با وجود عده‌ای از ما بهتران در خود شوری، مدارک محفوظ بماند و این عمل سبب شود که جبهه از عضویت افراد فداکار بکاهد. آن روز که مرحوم جنت مکان ستارخان قد علم نمود و در راه آزادی و استقلال وطن قدم برداشت کسی به او نگفت سابقه‌ی خود را بیان کند. چنان‌چه این حرف گفته شده بود شاید مایوس می‌شد و کاری صورت نمی‌داد. و بعد همه دیدند که از آن مرد شریف و وطن‌پرست کاری صورت گرفت که تا ایران باقی است نام‌اش فراموش نمی‌شود و زبان‌زد خاص و عام خواهد بود.

به‌طور خلاصه تشکیل شوری بدین‌طریق مؤثر نیست و اعضای شوری باید هر کدام موکلانی داشته باشند که خود را در مقابل موکلان حقیقی مسئول بدانند و در انجام مقاصد جبهه به آنان کمک کنند. و این

کار وقتی صورت خواهد گرفت که فردی در حزب خود از طریق مبارزه شخصیتی پیدا کند و معتقدانی به دست آورد تا بتواند در شورای جبهه‌ی ملی در نفع وطن خود استفاده نماید. اشخاص بی‌موکلی را که کنگره یا شوری انتخاب کنند آلت دست اشخاصی می‌شوند که آن‌ها را توصیه می‌کنند و بدین طریق ایران همیشه فاقد رجال خواهد بود و به همین جهت در عرض این چند سال جبهه‌ی ملی نتوانست کوچک‌ترین قدمی در راه آزادی و استقلال ایران بردارد. و بهترین مثال وجوهی است که هم‌وطنان عزیز برای ساختمان‌هایی در محل زلزله به جبهه‌ی ملی دادند ولی جبهه به‌این عنوان که بعضی از مامورین دولت مانع ساختمان می‌شوند دم نزد و تظاهراتی نکرد، وجوه را در یکی از بانک‌ها ودیعه گذاشت. آیا بهتر نبود که مظلومیت خود را به دنیا ثابت کند و بعد جلسه‌ای از صاحبان وجوه تشکیل دهد و آن‌را به دهندگان وجوه بپردازد؟

آیا می‌شود تصور کرد که نمایندگان احزاب و دسته‌جات وقتی پای مصالح مملکت به میان آمد از کار شانه خالی کنند و رایی را که در موارد مهم با ورقه و علنی گرفته می‌شود بر خلاف مصلحت بدهند؟ این‌جانب دیده‌ام اشخاصی که سابقه‌ی خوب نداشته‌اند، ولی در اجتماع و دادن رای علنی نتوانستند با افکار جامعه مخالفت کنند، و بهترین مثال تصویب ملی شدن صنعت نفت است در مجلس ۱۶، و استعفا‌ی عده‌ی زیادی از نمایندگان مجلس قبل از این‌که نتیجه‌ی رفراندوم معلوم شود، و این مردان وطن‌پرست هنوز هم مورد بی‌مهری دستگاه می‌باشند. آن روز وضعیت طوری بود که جامعه می‌توانست افکار خود را اظهار کند، ولی بعد که دول استعمار سازش کردند و جدیت خود را بیشتر نمودند دیگر قادر نیست مبارزه کند و یکی از جهاتی که نمی‌توانند جبهه‌ی ملی است که بدین طریق تشکیل شده است.

جبهه‌ی ملی احتیاج به افراد شجاع و وطن‌پرست دارد که به نمایندگی از طرف احزاب و دسته‌جات از حقوق ملت ایران دفاع کنند، و با این اساسنامه و آئین‌نامه کاری ساخته نیست. آیا ممکن است از چند ورق کاغذ بی‌مصرف در راه منافع ایران صرف‌نظر کنند و با مشارکت مخالفین اقدام در تنظیم یک اساسنامه‌ی جدید و مفید بفرمایند؟ شاید این اتفاق سبب شود که بتوانند گام‌هایی در راه آزادی و استقلال وطن بردارند. بنده با حال ناتوان و در این زندان بیش از این نباید عرض کنم و مصدع شوم. چنان‌چه عرایض مورد توجه قرار نگرفت این آخرین نامه‌یست که تقدیم می‌کنم. به انتظار جواب فقط در رد یا قبول پیشنهاد.

دکتر محمد مصدق

پیوست:

جواب مخالفان طبق تاریخ تنظیم نامه‌ها:

- ۱ - نامه‌ی مورخ ۱۲ اردیبهشت سازمان دانشجویان جبهه‌ی ملی ایران
 - ۲ - نامه‌ی مورخ ۱۲ اردیبهشت حزب ملت ایران
 - ۳ - نامه‌ی مورخ ۱۷ اردیبهشت جامعه‌ی سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران
 - ۴ - نامه‌ی مورخ ۲۷ اردیبهشت حزب مردم ایران و ضمائ آن.
- نامه‌ی نهضت آزادی ایران هم بعد از ۲۹ اردیبهشت رسید که آن نیز برای شورای جبهه‌ی ملی ارسال شده است.

الهیار صالح رئیس هیئت اجراییه‌ی جبهه قصد کناره‌گیری خود را در اثر مکاتبات فوق اظهار داشت مگر این که اساسنامه به همان صورت گذشته باقی بماند. مصدق این نامه را برای وی نوشت.

احمد آباد - ۱۲ خرداد ۱۳۴۳

خدمت جناب آقای الهیار صالح دوست عزیزم

قربانت بگردم، از کسالت جناب‌عالی امروز اطلاع حاصل نمودم و قبول بفرمائید که بسیار متاسفم و خواهانم که هرچه زودتر رفع شود و مژده‌ی صحت و سلامت جناب‌عالی به ارادتمند برسد، و در ضمن می‌خواهم عرض کنم کناره‌جوئی جناب‌عالی از کار جبهه‌ی ملی موجب یاس مردم است و اشخاصی مثل جناب‌عالی باید موجب امیدواری باشید نه این که عده‌ی بی‌شماری را مایوس بفرمائید. بیائید برای خیر جامعه یک اساسنامه‌ای که مورد قبول عموم باشد تنظیم بفرمائید و یک عده مخالف را با این عمل پسندیده، امیدوار و در خدمت به وطن مهیا فرمائید و با این عمل پسندیده جامعه را از خود راضی و برای خدمت به وطن عزیز مهیا نمائید. این است نظرات ارادتمند، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

دکتر محمد مصدق

تهران - ۱۸ خرداد ۱۳۴۳

پیشوای معظم و سرور ارجمند

مرقومه‌ی ۱۲ خرداد زیارت و موجب کمال تشکر گردید. به‌طوری که در نامه قبل هم عرض کردم بنده مبتلی به دو بیماری مهم (ورم پروستات و سنگ کلیه) هستم و مدت زمانی است که درمقام کناره‌گیری بوده‌ام تا این که به‌علت شدت بیماری و مشکلات طاقت فرسای اخیر قدرت ادامه‌ی خدمت از بنده به‌کلی سلب گردید و ناچار به استعفا بوده و هستم.

راجع به اصلاح اساسنامه‌ی جبهه‌ی ملی هم که بار دیگر اشاره فرموده‌اید جواب همان است که در نامه‌های رسمی هیئت اجراییه و شورای جبهه به عرض رسیده است. و بنده نمی‌توانم چیزی بر آن اضافه کنم. سلامتی وجود محترم را خواهان است.

الهیار صالح

احمد آباد - ۲۲ خرداد ماه ۱۳۴۳

سازمان دانشجویان جبهه‌ی ملی ایران

نامه‌ی آن سازمان محترم در ۲۹ اردیبهشت قبل به شورای جبهه‌ی ملی ارسال شد و مساعی این‌جانب برای هم‌کاری و تجدیدنظر در اساسنامه به جایی نرسید. اکنون رونوشت نامه‌ی خود و مرقومه‌ی جناب آقای الهیار صالح را تقدیم می‌کنم که از آن مستحضر باشید.

دکتر محمد مصدق

پیوست:

- ۱ - رونوشت نامه‌ی این‌جانب
- ۲ - رونوشت مرقومه‌ی جناب آقای الهیار صالح

نامه‌ی دکتر مصدق به دکتر شایگان و شرح چگونگی انحلال جبهه‌ی ملی دوم

احمد آباد - ۴ مهر ۱۳۴۳

قربانت شوم. از شهریور ۱۳۴۱ که در جواب مرقومه‌ی جناب‌عالی شرحی عرض نمودم دیگر به طور مستقیم خبری از جناب‌عالی نداشتم تا مرقومه‌ی مورخ ۱۵ سپتامبر (۱۴/۲۴) شهریور) رسید و روح مسرت‌بخشی در کالبد نحیف دوست‌دار دمید. این که مرقوم فرموده‌اید به واسطه‌ی انسداد باب مکاتبه در این مدت اظهار لطف نفرموده‌اند مورد تأیید است چون که خود بنده هم که به واسطه‌ی غیبت فرزندم دکتر غلامحسین مسافر اروپا احتیاج به دکتر داشتم ۱۰ روز گذشت تا اجازه دادند دکتر دیگری بنده را معاینه کند. اگر باب مکاتبه مفتوح نیست خلقت ما طوری ساخته شده که با نبودن هیچ ارتباط مثل هم فکر می‌کنیم و در مسائل سیاسی اختلاف نداریم کما این که جناب‌عالی نماینده‌ی مجلس بودید و بنده در راس دولت و هر دو یک جور فکر می‌کردیم و هر قدمی که بر می‌داشتیم در صلاح جامعه بود و بنده هیچ وقت فداکاری‌های جناب‌عالی را در شورای سازمان ملل متفق و دیوان بین‌المللی لاهه فراموش نمی‌کنم و والحق که قدم‌های مفیدی برای مملکت برداشتید. خواهانم خدا به شما عوض کرامت کند و ملت رنج‌دیده‌ی ایران قدر خدمات جناب‌عالی را بداند.

اکنون قدری از جبهه‌ی ملی عرض می‌کنم که چون نخواست با نظریات بنده راجع به تجدیدنظر در اساسنامه و آئین‌نامه موافقت کند دست از کار کشید و جبهه منحل گردید. نظریاتم این بوده اشخاص منفرد که در هیچ اجتماعی نیستند وارد جبهه نشوند هم‌چنین اشخاصی که در اجتماعات هستند همان اجتماعات آن‌ها را انتخاب کند و در مملکت مشروطه از افراد کاری ساخته نیست. افراد را باید اجتماع خودشان انتخاب کنند تا پشتیبان آن‌ها باشند. انتخاب اعضای شوری که بعضی عضو اجتماعات بودند و اکثریت‌شان در هیچ اجتماعی نبودند به‌دست کنگره‌ی ولایات که هر دو سال یک‌بار اگر تشکیل می‌شد، سد بزرگی در راه پیشرفت جبهه‌ی ملی بود که احتیاج به کمک سازمان‌های سیاسی و اجتماعات داشت و یک چنین انتخاباتی در حکم انتخاباتی است که برای مجلسین می‌کنند و روح ملت از آن بی‌خبر است با این فرق که نمایندگان شورای جبهه که روح اجتماعات از انتخابشان بی‌خبر است مسئول هیچ اجتماعی نبودند و چنین توضیح داده می‌شد که آن‌ها مسئول کنگره هستند که هر دو سال یک‌بار باید در طهران تشکیل شود. خلاصه این که اعضای شوری نه مسئول بودند نه جمعیتی داشتند که پشتیبان آن‌ها باشد و بعضی از اشخاص منفرد که وارد شوری شده بودند مقصودشان این بود وقت خود را در یک اجتماع بگذرانند و برخی دیگر ماموریت داشتند که در کار جبهه نظارت کنند و گزارش خود را به‌جاهای لازم برسانند و به همین جهات بود که جبهه‌ی ملی نتوانست کوچک‌ترین قدمی در راه مصالح مملکت بردارد. البته نظریات بنده مربوط است به جبهه‌ی ملی در مرکز ولی در خارج از مرکز چون در بعضی نقاط عده‌ی هم‌وطنان مان آن قدر نیست که بتوانند حزب تشکیل دهند از عقاید و نظریات این جوانان مطلع و وطن‌پرست باید به حد امکان استفاده نمود و باید از آنان دعوت نمود که به عضویت شورای جبهه در آیند. اگر جبهه‌ی ملی در مرکز تشکیل شد و آئین‌نامه‌ای تنظیم نمود

که اجرای آن در خارج از کشور عملی باشد کار سهل می‌شود و همه تابع یک مقررات خواهند شد والا هر جبهه باید برای خود مقررات خاصی تنظیم کند و غیر از آزادی و استقلال ایران پیرامون هیچ مرامی نگردد چه با این مرام هیچ‌کس نمی‌تواند مخالفت کند ولی با هر مرامی غیر از این ولو مفید باشد مخالفت خواهند کرد برای این‌که جبهه نتواند در مرام اصلی که آزادی و استقلال ایران است توفیق حاصل نماید و این رویه مانع از این نیست که هر حزب و هر اجتماع مرام خاص برای خود داشته باشد. بیش از این عرض ندارم و توفیق جناب‌عالی و جوانان وطن پرست را که چشم وطن پرستان این مملکت به آن‌ها دوخته شده است از خدا خواهیم خواهم.

دکتر محمد مصدق

مؤخره

و خواننده قطعا حق دارد به پرسد که در سازمانی با چنین ماهیت و سرشت، چرا سال‌ها باقی ماندیم؟ و چه هدفی را دنبال می‌کردیم؟
و جواب ما چنین خواهد بود:

اکثریت ما فعالیت سیاسی و یا سازمانی خود را از این سازمان شروع کردیم. رشد تدریجی ما، در هر لحظه ما را با تضادهای موجود بیشتر آشنا می‌کرد تا آن‌که به این نتیجه رسیدیم که باید سازمان خاص خود را به وجود آوریم. اما مجموعه‌ی ما در ابتدا از نظر بینشی آن صلابت را نداشت که بتواند بندهای گذشته را ببرد و پراگماتیسم ما صرفا مزایای زودگذر ادامه‌ی فعالیت را می‌دید و نه مضار استراتژیک آن را. و هنگامی که به این درک رسیدیم، توصیه‌ی رفقای داخل و ادامه‌ی کمبودهای خود ما، مانع از روشن کردن خطوط مان با جبهه‌ی ملی شد. و سپس زمانی که قطع رابطه ما با چریک‌ها محظورات ما را از بین برد و تصمیم به توقف فعالیت خود در این سازمان را گرفتیم، از آن‌جا که اکثریت فعالین جبهه یا به ما پیوسته بودند و یا با ما در این مورد هم‌نظری داشتند، روشن شد که از این پس فعالیت چشم‌گیری - حتی از جانب سایرین - به نام جبهه وجود نخواهد داشت. هر کس به دلیلی تصمیم به قطع فعالیت در جبهه گرفته بود. بنابراین اگر اکنون خروج ما و دیگران از سازمان‌های جبهه‌ی ملی مقارن با انحلال تشکیلات آن می‌شود، این تنها نشانه‌ایست از درک یک واقعیت توسط افراد مختلف، از زوایای متفاوت و به دلائل گوناگون، با این ملاحظه که برخی با نیاز زمان به‌طور واقع‌بینانه روبرو می‌شوند، و برخی با ترش‌رویی. اما واقعیت از فراسوی خُلق و سلوک عبور می‌کند.

به امید آینده

گروه اتحاد کمونیستی

بهمن ۱۳۵۶